موجودیت غرب و رسانه‌های تکنولوژیک

بسم الله الرحمن الرحیم

موجودیت غرب و رسانه های تکنولوژیک

نویسنده:

محمد حسنی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

موجودیت غرب و رسانه‌های تکنولوژیک

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسنی، محمد، ۱۳۵۷-

عنوان و نام پدیدآور : موجودیت غرب و رسانه های تکنولوژیك/ محمد حسنی ؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: مرکزپژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : [۲] ، ۲۷۵ص.

شابک : ۱۷۰۰۰ریال:۹۶۴-۵۱۴-۰۱۵-۳

یادداشت : کتابنامه : ص[۲۳۷] -۲۷۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : رسانه های گروهی- جنبه های اجتماعی.

موضوع : تمدن غرب - دفاعیه ها و ردیه ها.

موضوع : رسانه های گروهی و افکار عمومی.

موضوع : تمدن غرب- قرن ۲۰م.

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی.

رده بندی کنگره : HM۱۲۰۶/ح۵م۹

رده بندی دیویی : ۳۰۲/۲۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۴۶۵۵۹

ص: ۱

دیباچه

دیباچه

دیوارهای شیشه ای تمدن غرب به علت ضعف درون مایه های اعتقادی و فرهنگی اش، همچون فروپاشی مارکسیسم و حتی خیلی پیش تر از اینها باید فرو می ریخت. خوب است بدانیم که این تمدن در سایه جادوی رسانه های مدرن که تبلور اساسی آن در سینما و تلویزیون و مکتوبات است، تا کنون کم و بیش به حیات خود ادامه داده است.

رسانه ها برای بقای تمدن غرب تنها وسیله سرگرمی نیستند، بلکه وسایلی هستند که غرب، ثبات خود را مرهون آن است و به وسیله آن تا فراسوی اذهان مردم نفوذ یافته است و افکار، عقاید، نگرش ها، کنش ها و رفتارهای فرهنگ خود را به دیگران انتقال می دهد. رسانه ها به ویژه، رسانه های تصویری، رؤیای بشر را می سازند و او را نه فقط از دنیایی که در آن زندگی می کند، بلکه از خودش نیز جدا می سازند و به سوی نوعی «الینگی» و خودباختگی می کشانند. در این حال، انسان، از مبدأ آفرینش جدا افتاده و از این جدایی نیز شکواییه ای ندارد.

ص: ۳

اساسا برخلاف اندیشه دینی که عنایت پروردگار بزرگ را بر طبیعت حاکم می داند و از آن به «نفس کلی» تعبیر می کند، تمدن غربی در خوش بینانه ترین حالت، جهان را مخلوقی می داند که خدا، آن را آفریده و سپس رها ساخته است. همچنین طبیعت را بی روح و بی معنا می پندارد و آماده است تا بشر در آن تصرف کند. برای این تصرف نیز به دین زدایی و سکولاریزاسیون روی آورده است و با خارج کردن دین از جایگاه نظام سازی چه از بُعد اجتماعی و چه سیاسی و اقتصادی، می کوشد انسان را جای گزین خدا کند.

در چنین نگرشی، انسان در علم جدید، در حد اشیا تنزل می یابد و با ماشین و کارخانه مقایسه می شود. هرگونه شأن ملکوتی از ساحت های گوناگون زندگی آدمی زدوده و روح متعالی انسان نادیده انگاشته می شود. در این میان، رسانه هایی که هدف خویش را در احیای غرایز مادی و پر رنگی حیات دنیوی جست وجو می کنند، به کمک آنها می آیند.

در حقیقت، رسانه های مدرن، محصولات تکنولوژیک هستند و کارکردهای ویژه ای در همین راستا دارند و شناخت ماهیت آنها با شناخت جایگاهشان در نظام مدرن امکان پذیر است. این رسانه ها در تلاشند تا افکار و عقاید و رفتار ناشی از تمدن غرب را بر روح و جان انسان ها حاکم کنند. در این زمینه، جذابیت های رسانه ای در دایره غرایز حیوانی اصالت می یابد. این در حالی است که رسانه هایی که هدف خود را تعالی روح و تکامل انسان می دانند، خواه ناخواه برای یافتن روش های علمی به سراغ متون دینی و پژوهشگران و علمای دین می روند و خود را از چنبره جهان خاکی وا می رهانند و انسان ها را به سوی عالم حقیقی رهنمون می سازند.

ص: ۴

پژوهشگر ارجمند جناب آقای محمد حسنی کوشیده است با بررسی ماهیت رسانه های تکنولوژیک و رابطه آن با موجودیت غرب، ره توشه ای گران بها برای اصحاب رسانه فراهم آورد. امید که این پژوهش ارزنده، فرا راهمان را روشنایی دهد و با شناخت رسانه ها و ماهیت و کارکرد آن، گام در راه ترویج فرهنگ ناب اسلامی به وسیله این ابزارهای تکنولوژیک برداریم. در پایان، از ویراستار اثر، جناب آقای حبیب مقیمی و همکاران بخش نمونه خوانی و بخش رایانه سپاس گزاریم.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۵

پیش گفتار

پیش گفتار

بعید می دانم که از میان بی شمار آثاری که درباره «رسانه های عصر مدرنیته» نگاشته شده و داعیه قاطبه آنها، درک و فهمِ نفس، آثار و پی آمدهای رسانه بوده است، بتوان نظری روشن، واحد و مطمئن استخراج کرد تا در رویکرد دین مدارانه جامعه اسلامی، حرف آخر را بیان کرده باشد.

اختلاف آرا و عقاید اندیشمندان و صاحب نظران که هر کدام با راهبردی خاص ــ از پژوهش های میدانی و کتاب خانه ای گرفته تا نظرسنجی های متعدد (با مبانی متفرق) ــ و با رویکردهای مختلفِ روان شناسانه، جامعه شناسانه، فلسفی، هنری، سیاسی، اقتصادی، پراگماتیستی، وجود شناسانه و... به این مقوله پرداخته اند، آنچنان است که انسان ناپخته و ناآزموده ای را که قدم در این راه می گذارد، سرگردان و حیرت زده می کند. واقعیت آن است که هنوز به پرسش های اساسی درباره رسانه پاسخ داده نشده است؛ زیرا اصولاً بسیاری از این پرسش ها از میان ارتکازات رایج و فرهنگ عام غالب، فرصت مطرح شدن نیافته اند.

تلاش اصلی ما در این مقال، طرح اجمالی دو پرسش اساسی درباره «رسانه تکنولوژیک» است:

۱. غرب (جهان نگری و اصلی ترین الگوهای فرهنگی و رفتاری آن) چگونه از گذرگاه «رسانه هایش» انعکاس می یابد؟

۲. این «مجرای تکنولوژیک رسانه ها» لا اقتضاء (بی جهت و خنثی) است یا جهت دار؟ و اگر جهت دار است، سمت و سوی این جهت کدام است؟

این دو پرسش اساسی، پژوهش حاضر را به دو بخش اصلی تقسیم کرده و نام کتاب نیز از وجه اشتراک همین دو بخش برخاسته است. هر چه در پاسخ گویی اجمالی به این پرسش پیش می رویم، به نسبت پیچیده و پرشاخه فرهنگ و تمدن غرب و رسانه های مدرن بیشتر پی می بریم و «وجود» هر یک را به نوعی مدیون «وجود» دیگری می یابیم. نویسنده معتقد است که بدون معرفت صحیح به ماهیت فرهنگ و تمدن غرب، نه تنها رسانه که هیچ یک از اجزای این تمدن را نمی توان شناخت. در کنار بررسی پرسش اول، فرصت مغتنمی پدید آمد تا به اساسی ترین پارادایم های غرب اشاره ای کنیم.

در اینجا برای طولانی نشدن مقدمه، تنها به چند نکته اساسی اشاره می کنیم:

۱. اگرچه موضوع این کتاب اصالتا متعلق به غرب است و مصداق آنچه به صورت نظری بیان می شود، اروپا و به ویژه امریکاست، ولی برای اینکه مطالب ملموس باشد و تذکر و تنبهی نیز برای برنامه ریزان و برنامه سازان باشد مصداق هایی که ذکر می شود (در پایان هر بخش آمده است) عموما از رسانه صدا و سیمای جمهوری اسلامی انتخاب شده است.

۲. مکتب های گوناگون درباره شناخت غرب، به تأمل پرداخته اند. نویسنده با اینکه تا حدود زیادی از این جریان ها بهره برده است وآثارش

در همین پژوهش بازتاب یافته، متعلق به هیچ کدام از این جریان ها نیست. البته نسبت این تأثیرپذیری ها، یکسان نیست و بدون هرگونه مصلحت اندیشی باید گفت که نگارنده از جریان منتسب به دکتر احمد فردید بیشتر تأثیر پذیرفته است. البته این تأثیرپذیری در حوزه غرب شناسی است و حوزه های تفکری در این قلمرو منحصر نیست. هر تأمل و تفکری که به حقیقت نزدیک تر باشد، ارزشمندتر است. پس همان گونه که از دکتر داوری، دکتر مددپور، سید حسین نصر، شهید مطهری و دیگران مطلب آمده، از آن عالم و روحانی محترمی نیز که بالای منبر در مسجدی و در هیئتی سخن می رانده است، بهره گرفته ایم.

۳. کوشش این بوده که مطالب، روان، ساده، به دور از تکلف و روشن بیان شود و اگر در بعضی موارد، به نظر خواننده محترم بی تکلفی رعایت نشده، علت را باید در دشواری اصل مطلب جست وجو کرد که ساده تر کردن مطلب یا امکان نداشته یا در توانایی نویسنده نبوده است.

۴. در پایان، بخشی را به گفت وگو درباره اتحاذ موضع و طراحی راهبرد کلان رسانه ای در قبال ماهیت رسانه و وجوه پیدا و ناپیدای رسوبات فرهنگی، فکری و رفتاری ناشی از رسانه ها برای بهره برداری مفید و دفع نقاط آسیب پذیر (تا حد امکان) در رسانه های جامعه اسلامی، پرداخته ایم. هم این بخش و هم دو بخش اصلی دیگر فقط در حد یک طرح موضوع آن هم به صورت اجمالی است و بسیاری از مطالب در مورد رسانه ها ناگفته باقی مانده است.

ص: ۸

نگارش این کتاب را پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه صنعتی اصفهان (مکانیک) و در ایامی که افسر وظیفه صنایع هوافضا بودم، به رشته تحریر درآوردم و کمبود منابع و محدودیت های فراوانی که وجود داشت، سبب شد تا حداکثر ۲۰ تا ۳۰ درصد توانایی ام را در پژوهش و نگارش ببینید، پوزش می خواهم و امیدوارم فرصتی را که به مطالعه این اثر اختصاص می دهید، از اوقات مفید مطالعاتی تان باشد.

ص: ۹

بخش اول: تکوین فرهنگ و تمدن غرب و فرآورده های رسانه ای

اشاره

بخش اول: تکوین فرهنگ و تمدن غرب و فرآورده های رسانه ای

زیر فصل ها

ص: ۱۰

فصل اول: غرب در اصلی ترین پارادایم هایش

فصل دوم: انقلاب صنعتی و آغاز تمدن غرب

فصل اول: غرب در اصلی ترین پارادایم هایش

اشاره

فصل اول: غرب در اصلی ترین پارادایم هایش

زیر فصل ها

۱. غرب و اتوپیا

۲. طبیعت در اندیشه غربی (سکولاریزاسیون هستی شناختی)

۳. انسان غربی (بشر جدید)

۴. ترانسفورمیسم و انگاره های تاریخی تجدد

۵. استعمار (پرسش از ثروت غرب)

۱. غرب و اتوپیا

۱. غرب و اتوپیا

دوران های تاریخی چگونه از هم متمایز می شوند؟ این یک پرسش کلیدی است و شاید علت اینکه تاکنون این پرسش به صورت جدی برای ما مطرح نشده، این باشد که ذهنیت ما را انبانی از پاسخ های مبتنی بر مشهودات و مقبولات رایج فراگرفته است و شاید در آغاز، پاسخ آنچنان بدیهی به نظر برسد که دلیلی برای پاسخ دوباره به آن نبینیم. مثلاً اینکه گوناگونی دوران های تاریخی را به سبب علم و عقل، تطور ابزار، نوع تعریف از انسان و طبیعت و... دانسته اند و ما نیز از سر تسامح یا کم خردی پذیرفته ایم، حال آنکه نمی دانیم این پاسخ ها مربوط به دورانی است که ما در آن زندگی می کنیم و این، خود، یکی از ادوار تاریخی به شمار می رود. پس هرگز نمی تواند ملاک حقیقی برای تمام دوره های تاریخی باشد.

انسان عهدی می بندد و با حقیقت حق نسبتی می یابد و این نزدیکی و دوری او نسبت به حقیقت است که تمام شئون زندگی او را معنایی تازه می بخشد. بدین ترتیب، تاریخ جدیدی آغاز می شود. علم و عقل، فلسفه، تاریخ، تمدن، فرهنگ و تمام تعاریف بشر از مفاهیم اساسی، فرع بر نسبت جدیدی است که بشر با حقیقت یافته است.

انسان در دوره جدید، عهدی بست که با آن عهد ازلی که با حضرت حق، در روز الست بسته بود، تناقض داشت. بدین ترتیب، نظامی ساخت و سیستم های تمدنی جدیدی بنا کرد. بشر عهدی بسته و از یاد برده است.

به گفته دکتر رضا داوری:

گشت های تاریخ چیزی جز شکستن عهد سابق و بستن عهد تازه نیست، ولی در دوره جدید، بشر خود را در آینه حق می بیند و با خود عهد می بندد و با این عهد، خانه عقلش ویران می شود و زمامش به دست وهم می افتد. این وهم باید بشر را مالک الرقاب عالم سازد و بهشتی را که ادیان وعده داده اند، در زمین محقق کند.(۱)

بنابراین، این دوره را باید دوره اتوپی، یعنی بهشت وهمی زمینی خواند. در دوره جدید، انسان خود را دایرمدار حقیقت یافت و شئون زندگی خویش را بر مدار دریافت سوبژ کتیو (خود محوریت ذهنی)(۲) از عالم و آدم پایه ریزی کرد.سوبژ کتیویته که در واقع اساس تمدن غرب است، به زبان ساده، همان وهمی است که دکتر داوری اشاره کرده اند. منظور ایشان از عقل در جمله ای که بیان شد، عقل هدایت و کلی نگر است، نه عقلی که امروزه از آن یاد می شود و اساسش، بریدگی و انکار عالم معنی است.

اینکه تقدیر تاریخی اقوام و ملل و سرگذشت و سنت های حاکم بر آنها در هر دوره بسته به میثاقی است که با حقیقت حق می بندند، آشکارا در آموزه های دینی ما آمده است: «ان اللّه لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما

۱- ۱ . رضا داوری اردکانی، اتوپی و عصر تجدد، تهران، ساقی، ۱۳۷۹، چ ۱، ص ۷.

۲- Subjective.

بانفسهم... ؛ همانا خداوند وضع جامعه ای را تغییر نمی دهد تا خود وضعشان را تغییر دهند.» (رعد: ۱۱) شهید آیت اللّه سید محمدباقر صدر در توضیح این آیه می فرماید:

محتوای درونی و روانی و فکری انسان، زیربنا و وضع اجتماعی، روبنا را تشکیل می دهند و این روبنا جز به تبع تغییر در پایه و دگرگونی در زیربنا، تغییر و دگرگونی نخواهد پذیرفت... پس آنچه درون آدمی است، سازنده هدف هاست که از طریق درهم آمیختن اندیشه ای خاص و اراده و قصدی معین به هدف ها عینیت و تجسم می بخشد. با این حساب، اگر گفته شود که محتوای درونی انسان، اساس حرکت تاریخ است و شکل روبنایی جامعه با تمام شرایط و اوضاع و احوالی که دارد، از قبیل: نوع روابط، رژیم ها، سازمان ها، افکار و آرا، و دیگر مسائل مربوط به روبنای اجتماعی، در حقیقت بستگی کامل بدین زیربنا و پایه اصلی دارد که با تغییر پایه، روبنا هم تغییر می کند و در صورت بقا و حفظ زیربنا، روبنا نیز ثابت و باقی خواهد ماند، سخن صحیح و درستی گفته شده است.(۱)

و این «یغیروا ما بانفسهم»، همان عهد جمعی بشر است که گفته شد و شناخت تمدن غرب و حوالت تاریخی بشر مدرن، بسته به شناختی است که از این پیمان به دست می آید.

هبوط بشر از افق معنوی به مغاک نفس و نفسانیت و بریدگی او از عالم غیب، انسان را به مرحله ای می کشاند که جز حواس ظاهری و غرایز حیوانی خویش را به رسمیت نشناسد (بگذریم از اینکه همین رسمیت علم تحصلی و

---

۱ - ۳ . سید محمدباقر صدر، سنت های تاریخ و فلسفه اجتماعی در مکتب قرآن، حسین منوچهری، مرکز فرهنگی رجا، ص ۹۹.

پوزیتویستی (حس گرا) صرف نیز در دوره بعد از کانت زیر سؤال رفت و مورد تشکیک قرار گرفت و نهاد ناآرام فکر مشوش بشـر جدیـد را مشوش تر سـاخت). حقیقت این است که بهشت اخروی با حواس و غرایز و به طور کلی با وجوه قشـری و اولیه ادراک بشـر دریافت نمی شود و این عقل در مرتبه کلی نگری است که حجاب دنیای متکثر و عالم شـهود را خرق می کنـد و بهشت حقیقی را به چشم می بیند. لازمه این دیدن، ایمان به غیب و عقل هدایت است که جز به مدد وحی وجود نمی یابد که فرهنگ غرب با انکار هر دو مورد بیان شده، اعلام موجودیت کرده است. وقتی کار بشـر به نفی عقل کلی کشید و عقل جزئی را برگزید، وهم بر او غلبه کرد و داسـتان تمدن غرب آغاز شد. اگر کسـی نسبت این وهـم را با آنچه عقل جدید، علم جدید و تکنولوژی خوانده می شود، دریابد، غرب را خوب فهمیده است.

بهشت که در معرفت دینی، مأمن حقیقی، مقصـد متعالی، جایگاه ابـدی انسان و آفریده حضـرت حق است، در دوران جدید به اتوپیایی تبدیل می شود که فقط در اوهام بشر تحقق می یابد و این دستاورد همان وسوسه ای است که انسان را در دوره جدید به جای پروردگار بزرگ می نشاند. این وسوسه به عکس مسائل فکری ـ فلسـفی تمدن غرب که به نخبگان و فلاسـفه مربوط می شود، متعلق به نوع انسان متجدد غربی است. سید مرتضی آوینی در مقاله توسعه یافتگی، اتوپیایی قرن حاضر می نویسد:

اگر تمـدن یونان که تمدن فعلی غرب، بسط و گسترش آن است، با آرمان مدینه فاضـله افلاطون آغاز می شود، به همین علت است که سیر تاریخ و

اجتماع نیز همچون افراد بشر محتاج به تصور غایات یا آرمان هایی در فراراه حکمت خویش است. تا آنجا که در میان عوام مردم نیز که با فلسفه یونان و مسائل آن آشنایی ندارند، مدینه فاضله به صورت یک تعبیر رایج وجود دارد و هرکس در ذهن خویش از آن صورتی ساخته است.(۱)

همین جا بگویم اگر کسی در پی شناخت رابطه میان مدرنیسم و رسانه های مدرن باشد و بخواهد که به خطا نرود، بایستی به دنبال همین مؤلفه های اساسی باشد که متعلق به عامه انسان هاست؛ زیرا مخاطب رسانه ها، ذهنیت عوام الناس است.

تجلی ذات و بنیان های تمدن غرب در رسانه های تکنولوژیك، فقط در بعد همه فهم آن تحقق می یابد و از همین جاست که این نکته مهم فهمیده می شود که برای شناخت رسانه های تکنولوژیک، نمی توان از دستاوردهای آن آغاز کرد، بلکه بایستی با نگاهی خودآگاهانه و کلی نگر، از ریشه ها آغاز کرد تا دچار پیچیدگی های عوام فریبانه فرآورده های رسانه ای نشویم. شهید آوینی در ادامه می نویسد:

برای شیعیان، معنای مدینه فاضله با حکومت جهانی عدل حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف انطباق دارد و این آرمان با مدینه فاضله افلاطونی، زمین تا آسمان متفاوت است.(۲)

به نظر می رسد شهید آوینی و بسیاری از اندیشمندان دنیای اسلام، انطباق اتوپیا با حکومت جهانی حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف را شاید از سر مسامحه بیان کرده اند و این هم به دلیل نکته ظریفی است که از آن غفلت شده است

۱- ۴ . سیدمرتضی آوینی، توسعه و مبانی تمدن غرب، تهران، ساقی، ۱۳۷۶، چ ۱، ص ۱۹.
۲- ۵ . همان، ص ۱۹.

و آن اینکه اتوپیا در غرب، تحقق بهشت اخروی را در همین دنیا می جوید. به عبارت بهتر، اتوپیا، جنت عدن بشر متجدد می شود و اگر این را با اعتقاد اسلامی بسنجیم، بایستی بگوییم اتوپیایی اسلام در این دنیا تحقق ناپذیر است و ای کاش اتوپیا را «مدینه فاضله» ترجمه نمی کردند که اشتباه از همین ترجمه نادرست ناشی می شود. ترجمه بهتر همان «ناکجاآباد» است؛ زیرا هم ماهیت اتوپیایی غرب را می شناساند و هم با مفاهیم صحیح اسلامی تداخل پیدا نمی کند. مرتضی آوینی در این باره می نویسد:

اتوپیای(۱) افلاطونی، غایت حاکمیت انسان ــ به تعبیر غربی آن ــ بر کره زمیناست. حال آنکه حکومت جهانی عدل برای مسلمانان، آرمانی است که در حاکمیت احکام خدا بر اجتماع بشر معنا پیدا می کند. همین دو آرمان با ایدئال تاریخی است که یکی به تمدن غرب و سیطره شیطانی آن در جهت تمتع هرچه بیشتر از نعمت ها و لذایذ دنیایی می انجامد و دیگری به انقلاب اسلامی ایران و برپایی حکومت جهانی اسلام.(۲)

همین اندیشه اتوپیایی (بهشت زمینی) است که مرزهای تاریخی فرهنگ غرب را از رنسانس تا عهد افلاطون تغییر می دهد. البته بشر غربی از دوران رنسانس بود که به صورت جدی به فکر خلود در زمین و ساختن آرمان شهر افتاد، ولی رؤیای بهشت بشر ــ ساخت این دنیایی ــ از زمان سیاست و جمهوری افلاطون، بشر را به خود مبتلا ساخته بود. اشاره بی شمار سینما و تلویزیون غرب به دوره یونان باستان و گلادیاتورها و روزگار رم آن چنانی

۱- Utopia.

۲- ۷. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۱۹.

(که برای ذهن خود ساخته اند)، نشان از قدرت کشش درونی این رؤیا دارد. در یکی از آخرین ساخته های غرب که چند جایزه اسکار نیز گرفت (گلادیاتور) همه چیز به این سمت پیش می رود که حکومت سزاری، جای خود را به جمهوری بدهد و مجلس سنا امور را به دست گیرد و فکر افلاطون عملی شود.

در صحنه ای که در آن چندین بار مجسمه افلاطون را می بینیم، از زبان یک شخصیت مثبت فیلم تأکیدهایی درباره جمهوری می شنویم و همچنین شخصیت منفی فیلم، انسانی ضد جمهوری معرفی می شود.

داریوش شایگان در کتاب آسیا در برابر غرب می گوید:

حکومت عقل اقلیدسی، تحقق یافتن سه وسوسه ای است که عیسی مسیح برای حفظ آزادی انسان رد کرد؛ یعنی: تبدیل سنگ به نان، اعجاز اجتماعی، مدینه فاضله این جهانی. برای حفظ آزادی فرد بود که مسیح این سه وسوسه را رد کرد؛ چرا که نمی خواست خوراک روحانی (نان آسمانی) مبدل به نان زمینی شود. معجزه، جای حق انتخاب را بگیرد و مدینه زمینی جای گزین مدینه الهی شود؛ عقل اقلیدسی به عکس، خواهان تحقق بخشیدن این سه وسوسه است؛ زیرا به محض اینکه این سه وسوسه تحقق یافت، سوسیالیزمی که همراه با بی ایمانی است، مستقر می شود و آزادی راستین از انسان سلب می شود.(۱)

شایگان هم ظهور اندیشه اتوپیایی را همراه یک هبوط همگانی در بشر می دیده است و در جایی دیگر، در ترسیم ویژگی های اتوپیایی کمونیستی می نویسد: «... غرض، تحقق یافتن جامعه ای است که در آن نه مسئولیتی

۱- ۸. داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، تهران، امیرکبیر، چ ۱، صص ۳۶ و ۳۷.

هست، نه دردی، نه هوشیاری و حق انتخابی...».(۱)

از زمان نوشته شدن مدینه فاضله افلاطون تا کنون، اندیشه اتوپیک، بخش جدایی ناپذیر اندیشه غربی به شمار می رود و در دوره های گوناگون به شکل های مختلف ظهور پیدا کرده است تا حدی که می توان گفت دوره های تاریخی با «اتوپی» آغاز شده است. مثلاً قرون وسطا با رؤیای «شهر خدای» سنت آگوستن(۲) آغاز می شود و اگرچه شکل دینی می گیرد و تعارضی آشکار با مدینه فاضله این جهانی را می آغازد، ولی خود در دور باطل رایج گرفتار می آید و تعارض و دوگانگی و پارادوکسی اساسی را به دنیای مسیحیت قرون وسطایی وارد می کند. در نهایت نیز به فروپاشی کامل و انفعال مسیحیت در دوره رنسانس می انجامد. این دوگانگی، همان تعارض یونانیت زمینی و مسیحیت آسمانی است و اشتباه اندیشمندان مسیحی قرون وسطا این بود که با گسترش دادن فرآورده های فکری یونان، یونانیت را به رسمیت شناختند و با دنیاگرایی یونانی کنار آمدند.

یونانیت و مسیحیت، هرگز به سازش کامل نمی رسند و این تناقض دیرینه، مبدأ بی قراری و جهش تفکر غربی می شود(۳) و این جمع میان دو اندیشه دنیامحور و خدامحور همان اشتباهی است که در صورت غفلت،

ص: ۱۸

۱- ۹ . همان، ص ۳۷.

۲- ۱۰ . بسیاری او را مؤسس فلسفه مسیحی می دانند در فاصله زمانی ۳۵۴ _ ۴۳۰ می زیسته وی در کتاب اعترافات خود اظهار کرد که فلسفه می تواند بشر را به سعادت برساند. کتاب دیگرش شهر خدا نیز از مشهورترین آثار اوست.

۳- ۱۱ . آسیا در برابر غرب، ص ۱۵.

ممکن است دامن گیر جامعه اسلامی و نوپای ما نیز بشود. آمیختن بی حساب و کتاب غرب با فرهنگ خودی و ایمانی و انفعال در برابر آن، تناقض هایی را وارد اندیشه دینی می کند که در نهایت به ضرر جامعه ایمانی خواهد بود. (آن چنانکه نگاه سطحی نسبت به غرب و فرآورده هایش در دوره به اصطلاح سازندگی، تعارض آشکار میان فرهنگ دینی و غربی را خیلی زود نمایان ساخت که البته این فرهنگ دینی بود که مظلوم واقع شد).

در دوره جدید (پس از رنسانس) واقعه ای رخ دارد که اتوپیایی بودن این دوران را معنای جدی تری بخشید و آن اینکه بشر غربی، بالاخره پس از قرن ها جدال درونی و بیرونی میان آسمان و زمین (آفاق معنوی و اثیر خاکی) خواهش های مادی و رؤیای جاوید کردن زمین را برگزید و اتوپی هایی که در این دوره نگاشته شد، در این باره معنایی تازه و جدی یافت.

«اتوپیا» تامس مور، «آتلانتیس جدید» فرانسیس بیکن، «شهر خورشید» کامپانلا و... نمونه هایی هستند که جهت گیری روح زمانه خود را بازمی شناسانند. در این پژوهش، درصدد بررسی تک تک آنها نیستیم، ولی بسیار کوتاه، ویژگی های مشترک اتوپی ها(۱) را بیان می کنیم:(۲)

۱. «در اتوپی، خدا، غایب است و دین جایگاهی ندارد...؛ زیرا در حقیقت دین، به عجز و فقر ذاتی معتقد بود و اتوپی که عهده دار برکنار

۱- ۱۲ . اتوپی ها معمولاً به صورت رمان هایی که به گونه ای انتزاعی آینده را تصویر می کردند، ظهور یافته اند.
۲- ۱۳ . این اوصاف با اندکی تلخیص و تصرف و اضافه برگرفته از این کتاب است: رضا داوری اردکانی، «فارابی؛ مؤسس فلسفه اسلامی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۳، صص ۲۷ و ۲۸.

داشتن بشر از هر گونه احساس عجز و ترس است، با حقیقت دین بیگانه می ماند و بر آن حجاب غفلت می کشد».

۲. از اهل مدینه اتوپی، تفکر اختیار سلب می شود تا بار گناه سرپیچی را هیچ گاه بر دوش خود احساس نکنند. پس سرپیچی از نظام اتوپی مجاز نیست؛ اهالی، منحل در مدینه اند و فرصت خلوت ندارند.

۳. موقعیت ویژه جغرافیایی اتوپی ها، فضای خیالی و بریدگی را تداعی می کند یا جزیره محاط در دریاها و اقیانوس های آرام و ساکت است و مردم آن از بیم موج و گرداب های هراسناک در شب تاریک بی خبرند یا اگر جزیره نیست، آنچنان از بقیه سرزمین ها جداست که اهل آن تماسی با خارج ندارند. در «آتلانتیس جدید» فرانسیس بیکن، فقط اهل علم که حکام مدینه اند و در مرکز شهر در جایی به نام «خانه سلیمان» منزل دارند، می توانند برای پژوهش های علمی از جزیره خارج شوند.

۴. اتوپی از نظر زمان دورافتاده است و در رؤیای بی تاریخی به سرمی برد تا از رنج خودآگاهی تاریخی نیز در امان باشد.

۵. طرح معماری اتوپی ها شبیه به هم است و نظام معماری مناسب اتوپی به گونه ای است که براساس آن، تعلق فرد نسبت به مدینه آنچنان مستحکم باشد که درباره مسائل آن چون و چرا نکند و امتیاز موجب تنبه و تفکر نگردد و انحلال کامل حاصل شود.

غرب، تا وقتی به صورت فرهنگ و تفکر بود، پارادوکس های ذاتی خویش را آشکار نمی ساخت و خود را آنچنان مطلق نشان می داد که اندیشه ها و فرهنگ های دیگر را به انفعال می کشاند، ولی از همان

نخستین سال های انقلاب صنعتی که آغاز تبلور غرب به شکل تمدنی است، تعارض ها و تضادها آغاز شد (که در بخش های بعـدی اشاره خواهد شد.) باید گفت نوع بشـر پس از شـکل گیری ساختارهای تمدنی و عواقب آن میان آنچه در ذهن خود به عنوان آرمان شـهر پرورانـده بودنـد و آنچه به صورت واقعیت محقق شـده بود، تضاد جـدی دید و رفته رفته در دوره مارکس، اتوپی مفهومی منفی به خود گرفت.

در دوره اخیر نیز به ضد اتوپی هایی همچون «دنیای مشـهور» نو آلدوکس هاکسـلی و «۱۹۸۴» جورج اورول انجامید که چهره ای مخوف از آینـده را به نمـایش گذاردنـد. نیهیلیسم، پست مـدرنیسم، تعارض های سیاسـی و اجتماعی و... همه از نتایـج این تضاد و شکافند؛ شکافی که روز به روز و لحظه به لحظه خود را بیشتر و بهتر می نمایاند.

اعتمـاد عمومی، سـنگ بنـای یـک تمـدن است و این اعتماد در اثر خوش بینی نسـبت به غایت آن تمـدن که به صورت اتوپی ظهور می کنـد، به وجود می آیـد و وقـتی این خوش بینی جـای خود را به ترس و اضـطراب عمومی داد، تمـدن فرومی پاشـد. تمدن های پیشین همین گونه به وجود آمده و همین گونه از میان رفته اند.

تمـدن مـدرن نیز از تمـدن های پیشـین مسـتثنا نیست، ولی تفاوت بسـیار مهمی یا به عبارت دیگر، شاخصه ای در تمـدن غرب هست که فروپاشـی آن را به تـأخیر انـداخته و آن چیزی نیست جز جادوی رسانه های مـدرن که تبلور اساسـی آن در سـینما و تلویزیون است. بی اعتمادی به تمـدن غرب، دیرزمانی است که به وجود آمـده، ولی با یاری رسانه های تصویری، تخدیری که از

خوش بینی های گذشته نسبت به آینده وجود داشت و اکنون ندارد، جبران می شود. وانگهی خواهیم دید که این تخدیر رسانه ای و غفلت بشر از حقیقت و وضعیت خویش، بسیار شدیدتر از گذشته است. همچنین باید بدانیم که این تصور سطحی و ساده انگارانه که مثلاً تلویزیون را یک وسیله سرگرمی صرف می داند و تصورها و توجیه هایی این گونه، مورد تشکیک قرار می گیرد.

تلویزیون، برای تمدن غرب، وسیله سرگرمی صرف نیست، بلکه ماندگاری غرب، بسته به حکومت او بر اذهان بشر است که با یاری همین رسانه های تصویری به دست می آید. باید گفت تأمل درباره اندیشه اتوپیایی و نسبت آن با غرب، بی دلیل نیست؛ زیرا ذات و ماهیت تمدن غرب که با رؤیای بهشت خاکی و بشر ساخته، آمیخته است، در این دوره با آنتن های تلویزیونی، ارتباطی چند بعدی دارد. فروید می گفت: «بعضی از انواع رؤیاها، گریز از واقعیت است و اتوپی، گریز از تاریخ و دار ابتلا است.»(۱) شاید اگر فروید زنده بود و امپراتوری رسانه ای غرب و تأثیرات آن را می دید، می گفت: اتوپی، گریز از تاریخ و ابتلاـ و مسئولیت و خودآگاهی بود و اکنون رسانه، همه آن کارکردها را برای بشر غربی دارد. پس نتیجه می گیریم که کارکرد رسانه همان کارکرد اتوپی در ذهن انسان است. خود او می گوید:

بشر در تمدن، بی آرام و نامراد است و نارسی سیستم [یعنی خلسه و

۱- ۱۴ . به نقل از اتوپی و عصر تجدد، ص ۱۵.

غفلت از حقیقت خود]. او نمی تواند رشد پیدا کند و باید به رؤیایی در بی تاریخی و بی اندیشه از مرگ پناه ببرد.(۱)

رسانه و به ویژه فیلم ها و کارتون ها، رؤیای بشر مدرن را می سازد؛ رؤیایی که او را نه فقط از دنیایی که در آن زندگی می کند، بلکه از خود جدا می سازد تا با شخصیت هایی که ارباب رسانه ها می سازند، هم ذات پنداری کند. نسبت رسانه های تکنولوژیک و اندیشه اتوپیایی غرب را در دو محور خلاصه می کنیم: رسانه، اتوپی می سازد و رسانه، کارکرد اتوپیایی دارد.

۱. رسانه، اتوپی می سازد: بشر در ذهن خود، اتوپی بهشت آرمانی و زمینی را پرورانده بود، ولی در دوران کنونی، آنچه نصیبش شد، به دوزخ بیشتر شباهت دارد تا بهشت. این شرایط، پایه های تمدن غرب را به مخاطره می اندازد و حافظان وضع موجود و سرمایه داران را به چالش وامی دارد. بنابراین، اربابان سرمایه داری که همان صاحبان رسانه ها هستند، برای کنترل ذهنیت بشر، بهشت های رؤیایی خلق می کنند. کافی است به تاریخ سینما نظری بیافکنیم تا شمار زیادی از آثار سینمایی را بیابید که برای بشر، بهشت می آفریدند. حتی در همین فرآورده های چند سال اخیر هالیوود و رسانه های تلویزیونی غرب هم می توان این شیوه را بررسی کرد. فیلم هایی که شهرهای بسیار پیشرفته زیر دریا را نمایش می دهد، فیلم سینمایی کارتونی آتلانتیس و کارتون های بی شماری که بعضی از آنها در سیمای کودک خودمان نمایش داده شده و می شود؛ همین سریالی که به نام در اعماق دریا از شبکه دو پخش

۱– ۱۵ . همان.

می شود که آدم های زیر دریایی به دنبال آتلانتیس هستند، شهرهایی فضایی و زندگی های بسیار مدرن کرات دیگر، کارتون هایی مثل هرکول و فیلم هایی که آینده را به نمایش می گذارند، همه نمونه هایی از این اندیشه اند.

فیلم های هالیوودی مربوط به آینده بسیار زیرکانه ساخته می شوند؛ زیرا به ظاهر مثلاً نسبت به آلودگی هوا و ضایعات صنعتی معترضند، ولی همه این مشکلات را حل شده نمایش می دهند. مثلاً در فیلم عنصر پنجم، اگرچه در طبقات پایین ساختمان ها و سطح زمین، آلودگی هست، ولی مردم در آسمان زندگی می کنند و با ماشین های پرنده، این طرف و آن طرف می روند و زندگی بسیار پیشرفته و بهشت گونه ای دارند. بگذریم از اینکه نکات بسیار مهم دیگری هم در این گونه فیلم ها می توان یافت. مثلاً اینکه در آینده فقط یک کشور به نام مناطق متحده امریکا وجود خواهد داشت. به همین دلیل در این فیلم ها همه گونه نژاد انسانی در کنار هم کار می کنند، به گونه ای که همه آنها از امریکا فرمان می گیرند.

۲. رسانه، کارکرد اتوپی دارد: پیش تر در این باره سخن گفتیم. تقریبا بخش بسیاری از این تحقیق به همین موضوع مربوط است که اتوپی اگرچه در خارج تحقق پیدا نکرد و نخواهد کرد، ولی در صورت قانع شدن ذهن که در دوره جدید (پس از رنسانس) اصالت می یابد و خود، مصداق عالم عینی و حقیقت می شود، می توان از اعتراض های بنیان کن و از خودآگاهی و حقیقت آگاهی و رجوع بشر به مبادی ایمانی و فطرت و در نتیجه از به مخاطره افتادن تمدن سرمایه سالار غرب، جلوگیری کرد.

ص: ۲۴

۲. طبیعت در اندیشه غربی (سکولاریزاسیون هستی شناختی)

۲. طبیعت در اندیشه غربی (سکولاریزاسیون هستی شناختی)

طبیعت چیست و چه نسبتی با انسان جدید دارد؟ می توانیم از سر مسامحه، این پرسش را نادیده بگیریم و یا پاسخ هایی بر گرفته از فضای رایج دانشگاه ها را ارائه کنیم، ولی نبایستی خود را به تغافل بزنیم. بی شک، بدون پاسخ اساسی به این پرسش کلیدی، فلسفه غرب و علم جدید و بسیاری از وجوه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی دنیای غرب را نخواهیم فهمید و اگر اندیشمندان و اهل قلم از پاسخ به این پرسش شانه خالی می کنند، به سبب کلیدی و بنیادین بودن این پرسش است که بسیاری از جنبه های زندگی انسان جدید را دربرمی گیرد. بنابراین، اگر درباره آن تشکیک شود، احتمالاً بساط عافیت نشینی آن کسان به مخاطره می افتد. بحرانی که امروز دنیای غرب را فراگرفته و به سبب گسترش تمدن تکنولوژیک، به همه عالم سرایت کرده، ناشی از رویارویی انسان جدید با طبیعت است که این رویارویی برخاسته از تلقی جدید بشر کنونی از خود و طبیعت است.

این تلقی، انسان را نه بخشی از طبیعت و منحل در نظم کایناتی آن، بلکه مجزا و در تقابل با طبیعت و در جدال با آن قلمداد می کند. باید بدانیم که منظور بشر غربی از انسان، چیزی جز جسمانیت و غرایز حیوانی نیست. بشر غربی، روح و مراتب عالی وجود را انکار می کند و اومانیسم (انسان محوری) که در مقابل خدامحوری قرار دارد، چیزی جز اصالت همین انسان منکر عالم معنی و سکولار شده نیست. با توجه به این دانسته ها درمی یابیم که این انفکاک و بیرون کشیده شدن بشر از متن طبیعت و در رویارویی برتر از طبیعت قرار گرفتن او به چه منظور است.

«وی [انسان متجدد] به جای اینکه به تقدس زدایی تدریجی از طبیعت که در مغرب زمین صورت گرفته توجه کند، به ویژه خردگرایی (راسیونالیسم) و انسان گرایی (اومانیسم) رنسانس که انقلاب علمی را به وجود آورد و خلق کرد که به قول فرانسیس بیکن (یکی از برجسته ترین حامیان آن) نقش آن این بود که بر طبیعت سلطه قهریه پیدا کند و بر آن حاکم شود و آن را مجبور سازد تا نه به خاطر شکوه و مجد الهی، بلکه برای فراهم آوردن زمینه قدرت و ثروت مادی بشر، اسرار درونی خویش را برملا کند، به سفر پیدایش دیگر قسمت های کتاب مقدس روی می کند.»(۱) تا از خلال داستان های ساختگی مانند کشتی خدا و حضرت یعقوب و مغلوب شدن خدا، روح تحریف شده کتاب مقدس، توجیهی برای غلبه کافرانه خویش بر طبیعت و تصرف ارکان آن برای ارضای هواهای نفسانی خود بیابد.

امروزه انسان با بحران بی سابقه ای روبه رو است که دستاورد خود او به شمار می رود و زندگی را به صورت جدی تهدید می کند. بشر اگرچه دیرزمانی است بی معنی و بی هدف بودن زندگی خویش را دریافته است، ولی چنان با زندگی روزمره مدرن خوگرفته و یا به عبارت بهتر به آن معتاد شده است که از تجدید نظر کلی در آن هراس دارد و از پاسخ به پرسش های اساسی و فکر کردن در این زمینه طفره می رود. بنابراین، نه

۱- ۱ . سیدحسین نصر، انسان و طبیعت بحران معنوی دنیای متجدد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹ مقدمه.

رسانه ها برای منافع اربابان خویش به طرح مسئله بحران حیات بشر می پردازند و نه خود بشر غربی می خواهد که در این باره بیاندیشد و او اتفاقا رسانه را برای غفلت می خواهد تا به قول فروید در تمدن که نهاد بشر ناآرام است، نارسی سیستم او (یعنی وجوه غفلت از خود و گم گشتگی در دنیای انتزاعی و خیالی) در دنیای خیالی رسانه ها و رؤیای تخدیرگر فیلم ها به آرامش برسد(۱) که البته خودشان هم می دانند که نمی رسد و آرامشی در کار نیست.

امروزه بشر با یاری مکتب های ساخته دست خود، صورتی مطلق یافته و محور همه چیز قرار گرفته است. به گونه ای که حقوق او از حقوق خداوند و عالمی که او خلق کرده، پیشی گرفته است. انسان متجدد، دیگر خود را مکلف نمی بیند. او آمده است تا فقط حق خود را از خدا و طبیعتی که خلق کرده بستاند و این اندیشه در میان روشن فکران غرب زده وطنی نیز رواجی عام دارد. یکی از مبلغان اندیشه سکولار می نویسد: «در جهان جدید، سخن گفتن از حقوق بشر دل پسند و مطلوب می افتد؛ چرا که ما در دورانی زندگی می کنیم که انسان ها بیش از آنکه طالب فهم و تشخیص تکالیف خود باشند، طالب درک و کشف حقوق خود هستند. مقوله حقوق بشر در دوران ما، بسیار محترم و برجسته شده است... انسان گذشته یا ماقبل مدرن را می توان انسان مکلف نامید و در مقابل، انسان جدید را انسان محق».(۲)

---

۱ - ۲ . این آرامش و نظم ظاهری اجتماعی مبتنی بر غفلت است، این همان نظم مرداب گونه نهیلیستی استکه آلدوکس هاکسلی دنیای مشهور نو را بر اساس آن می نویسد و نشان می دهد که چگونه معرفت و آگاهی حقیقی و تذکر نسبت به وجود انسان او را از دایره این نظم و آرامش خارج می کند.

۲- ۳ . عبدالکریم سروش، «مقاله معنا و مبنای سکولاریسم»، کیان، شماره ۱۶.

به هم خوردن توازن حق و تکلیف، نشان از به هم خوردن یا به تعبیر دینی، کافرانه شـدن رابطه انسان با خداوند است که یکی از دسـتاوردهای آن از میـان رفتن توازن انسـان و طبیعت است. این گونه است که فسادی عالم گیر به وجود آمـده است که نه تنها زندگی معنوی، که ساختار زندگی مادی را با خطر نابودی روبه رو ساخته است.

بحران جمعیت، آلودگی خفه کننـده هوا، بحران مسائل رادیواکتیو، وابسـته بودن زنـدگی انسان به چند دکمه که با فشار دادن آنها زندگی انسان نابود می شود، نابودی جنگل ها، آلودگی کشـنده دریاها و برهم خوردن فاجعه آمیز تعادل اکوسیستم های طبیعی، بیمـاری های روزافزون روانی، افزایش خطرناک آنتروپی یا به عبارتی درجه حرارت زمین، سوراخ شـدن لایه اوزون و بیمـاری هـای روزافزون، بخش کوچکی از آن اتفـاقی است که برای بشـر افتـاده است و اگر کسانی می گوینـد پیشـرفت علم، مشـکلات را حل می کند، باید بدانند که این حرف قرن نوزدهمی (و اوایل قرن بیستمی) است(۱) و تاریخ مصرف آن گذشته است.

نگاه علمی، خود، عامل اصـلی چنین بحران هایی به شمار می رود. «در مجادله زیست محیطی جاری، هیچ چیز خطرناک تر از نگاه صرفا علمی به

ص: ۲۸

۱- ۴ . آن چنان که در دهه ۳۰ وقتی از یک بازیگر زن سـینما پرسیدند، اگر پیر شوی چه می کنی، پاسخ داد: تا من پیر شوم، علم، مشکل پیری را حل خواهد کرد!

انسان و طبیعت نیست. نگاهی که ارتباط بشر را با ریشه های معنوی وی قطع می کند و وجود یک طبیعت تقدس زدایی شده را مسلّم می گیرد. اتخاذ چنین منظری واقعیت جهان معنوی را تخریب می کند.»(۱) شناخت این واقعیت معنوی، همان کیهان شناسی مبتنی بر وحی است که ضامن پایداری زندگی و تعادل ارکان خلقت به شمار می رود.

«امروزه همه از خطر جنگ، انفجار جمعیت یا آلودگی هوا و آب سخن می گویند، ولی معمولاً همان افرادی که این مشکلات را آشکارا تشخیص می دهند، از ضرورت و توسعه بیشتر یا جنگ علیه بدبختی بشری که از شرایط تحمیل شده به وسیله نفس وجود زمینی بشر ناشی شده سخن می گویند. به سخن دیگر، آنان مایلند تا مسائل و مشکلات ناشی از برهم زدن توازن میان انسان و طبیعت را از راه فتح و سلطه بیشتر بر طبیعت حل کنند.»(۲) بدین ترتیب، خواه ناخواه در به هم زدن هرچه بیشتر توازن حیاتی طبیعت و در نتیجه، ایجاد بحران و فساد در عالم، نقش اساسی بازی می کنند.

انسان متجدد، غیب و در نتیجه غیب الغیوب و حقیقت حق (خدا) را از زندگی حذف کرده و به عبارت صحیح تر، به آن کافر شده و بدین ترتیب نظم میان ارکان طبیعت را برهم زده است؛ زیرا آن صورت متعالی از معرفت که علوم را باید با آن سنجید و درون آن جای داد؛ یعنی همان بعد متافیزیکی و ماهیت قدسی طبیعت که شناخت آن و جای گرفتن در نظم آن

ص: ۲۹

۱- ۵ . انسان و طبیعت، مقدمه.

۲- ۶ . همان.

ضامن حفظ حیات است، تنها از منبع وحی و نظریه الهی صادر می شود. بنابراین، با کفر نسبت به آن، زندگی با خطر جدی روبه رو می شود.

ما در اینجا قصد تشریح بحران زندگی بر کره زمین را نداریم. فقط می خواهیم فضای فرهنگی و عالمی که بشر غربی در آن زندگی می کند و اتمسفر فرهنگی غرب را بشناسیم. «اثر غربی» در هر زمینه ای به ویژه در آثار ادبی و هنری و نیز آثار سینمایی و تلویزیونی، صددرصد وابسته به نظام فرهنگی صادرکننده اثر است و نگاه انسان نوگرا به طبیعت ساختار کیهان و جهان، اساسی ترین مؤلفه فرهنگ و تمدن غربی است.

برای شناخت بهتر موضوع، از منظر دین به طبیعت نگاه می کنیم تا دریابیم بشر غربی، چقدر از حقیقت فاصله گرفته است.

در اندیشه دینی، طبیعت چیزی تهی از معنا نیست، بلکه کتابی سرشار از رموز الهی است. این کتاب اگرچه بستر زندگی این دنیایی بشر را در برمی گیرد، ولی سرشار از نشانه هایی است که برای سالک الی اللّه ضروری می نماید. انسان دینی، اگرچه برای شناخت طبیعت وارد عالم کثرت ها و حجاب های مادی می شود، ولی به یاری همان بعد متافیزیکی و نظم الهی طبیعت و نیز اندیشه پر بار دینی، بار دیگر از عالم کثرت ها به وحدت بازمی گردد و چنین است که طبیعت نشانه ای از خدا می شود و تمدن غرب با حذف همین قسمت دوم بود که زمینه را برای حضور خویش فراهم کرد. نگاه دینی، طبیعت را به زبان سمبولیک و نمادین ترسیم می کند. دکتر سید حسین نصر در کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، به مبادی علم کیهان شناسی و علوم اسلامی درباره طبیعت می پردازد و مشرب های فکری

ص: ۳۰

اسلامی به ویژه مکتب های شیعی را بررسی می کند. برای مثال، از رسائل اخوان صفا به عنوان یکی از منابع اساسی علوم طبیعی اسلامی، تحلیلی ارائه می دهد. وی می نویسد:

حکما و عرفا بدون اینکه تنزه و تجرد ذات باری تعالی را ماورا هرگونه تعیین و تصوری انکار کرده باشند، بیشتر به جنبه پیوستگی و اتصال عالم خلقت به مبدأ وجود توجه کرده، با لسان تشبیه و تمثیل [آن چنان که در آیات قرآن کریم هم آمده است]کوشیده اند تا عالم را به عنوان سایه و مثال عالم ملکوت جلوه گر سازند و رابطه وجودی بین موجودات و وجود محض و کثرت و وحدت را بنمایانند.(۱)

اگرچه در تمدن دینی تحقیق در علوم طبیعی ممکن است با نظر به رفع نیازهای انسانی، چنانکه در صنایع قدیم مشهود است، انجام گیرد یا ممکن است برای به وجود آوردن یک نظام استدلالی درباره تمام مراتب هستی یا برای به دست آوردن اطلاعات جزئی درباره قسمتی از طبیعت باشد، نکته مهم در تقابل اندیشه الهی با اندیشه ماتریالیستی آن است که اندیشه دینی، طبیعت را سرشار از رموز و اسرار الهی می داند و آن را تجلی گاه حقایق الهی معنی می کند، آن چنانکه بنا به اصطلاح حکما و عرفا، قرآن هم تدوینی است و هم تکوینی. قرآن تکوینی همان طبیعت است که مرتبه ای است از سلسله مراتب کلی وجود و سیر آن، منزلی است از منازل طریق معرفت که سالک آن را می پیماید تا به وصال حق برسد و از زندان طبیعت رهایی یابد.

۱- ۷ . سید حسین نصر، «نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت»، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷، چ ۴، ص ۲۴.

در انـدیشه دینی، عنـایت پروردگـار بزرگ، همه طـبیعت را فراگرفته است و این حضور، به «نفس کلی» تعـبیر شـده است. آن چنانکه گفته انـد: «طبیعت یکی از قوای نفس کلی است که سراسـر عالم تحت القمر را فراگرفته است. در زبان شـرعی نام آن ملایکه موکل است و به اصطلاح فلسفی، نیروی طبیعی است که با مشیت باری تعالی در اجسام فاعل است».(۱)

تمدن غربی، در خوش بینانه ترین حالت، جهان را مخلوقی می داند که خدا خلق کرده و رها ساخته است و طبیعت را بی روح و بی معنا می پندارد و آماده است تا بشـر در آن تصرف کند و جواز این چپاول بی سابقه جز با انکار نفس کلی و روح حاکم بر طبیعت و فاعلیت حضرت حق (جل و علی) صادر نمی شد.

طبیعت در گذشته، فقط کمیّت نبود، بلکه کیفیت هم بود و اتفاقا جنبه کیفیتی آن اصالت داشت. بنابراین، زبان و علمی که این کتـاب طبیعت را مورد مطـالعه قرار می داد، بـایستی زبـانی کیفی ــ کمّی باشـد. مثلاً اعـداد در گذشـته غیر از جنبه کمّی جنبه کیفی نیز داشـته انـد، جنبه کمّی سـبب کثرت می شد و حجابی ایجاد می کرد و جنبه کیفی آن، کثرت ها را به عالم وحدانیت پیونـد می زده است. دکـتر نصـر می نویسـد: «علم عـدد، در نظر اخـوان، طریق وصـال علم توحیـد و حکمت و مـاوراء الطـبیعه است».(۲)

۱– ۸ . رساله الجامعه، ج ۲، ص ۵۵، به نقل از: نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۱۰۲.

۲– ۹ . نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۷۹.

در غرب، امروز، جنبه کیفی عدد انکار می شود و فقط جنبه کمّی آنکه زبان ریاضـی را شکل می دهد، برای مطالعه طبیعت به کار می رود. بنابراین، همیشه رو به افزایش است و هیچ گاه به حضرت واحد نخواهد رسید.

انـدیشه دینی به وحـدت عالم اعتقاد دارد و به قول اخوان: «چنانکه یک شـهر یا یک حیوان یا یک انسان واحد است، عالم نیز واحد است»(۱) و سلسـله مراتبی دارد که طبقات اسـفل آنماننـد عنصـر بدن به طبقات اعلی پیوسـته است و همه به کلمه الهی باقی انـد و هستی خود را هرلحظه از آن کسب می کنند. آن چنانکه خداوند در سوره مبارکه الرحمن می فرماید: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) هستی همواره نیازمند عنایت الهی است و بدون آن معدوم می گردد. بنابراین، همه افعال طبیعت را می توان از این نظرگاه به خداوند بزرگ نسبت داد.

بشـر مـدرن برای تصـرف در طـبیعت، به طـبیعت سـکولار (دین زدایی شـده) نیـاز داشت. بنـابراین، به انکـار صورت معنوی و متافیزیک الهی پرداخت. در واقع، انسان جدیـد برای اینکه بر مسـند خدا بنشـیند و نظم موهوم و دلخواه خویش را که براساس شهوت هـا و تکـبر و تفرعن طراحی شـده است، اجرا کنـد و بهشت خیـالی خویش را بسـازد، بـایستی خـدا و فـاعلیت او را در طبیعت انکـار کنـد. در بخش مربوط به علم جدیـد خواهیم گفت که علمی متنـاسب با همین جهت گیری به وجود آمـد تا در مرحله نخست، از طبیعت قداست زدایی کند و در مرحله دوم، انسان را به جای خدا بنشاند و مذهب

۱- ۱۰ . همان، ص ۷۶.

جدیدی به نام ساینتیسم (علم گرایی) برپا کند.(۱)

همه فسادی که در زمین ایجاد شده، به سبب دستاوردهایی است که از این علوم و از این بشر صادر می شود. آن چنانکه حضرت حق فرمود: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ.» (روم: ۴۱) ما کسبت ایدی الناس، همان دستاوردهای به دست آمده بشر است. بشر غربی طبیعت را صرفا مخزنی از انرژی و منبعی از خواهش های مادی می داند و گذشتگان را به دلیل استفاده نکردن حریصانه از طبیعت، ریشخند می کند. وی بشری را که در استفاده از طبیعت حد و مرز نمی شناسد، متکامل می داند. بنابراین، گذشتگان را در مرحله کودکی اندیشه تصور می کند و اندیشه دینی را که علت اصلی استقبال نکردن بشر متدین به دخالت بی جا در امر طبیعت بوده است، به بیهوده گویی و ساختن تئوری الهی برای آنچه آنها جهالت می خوانند، متهم می کند. او همه دستاوردهای علمی را به دلیل اینکه زمینه ای برای استخراج ذخیره های طبیعت فراهم نکرده اند، نادیده می گیرد.

اگر بپرسیم چرا با وجود این همه پشتوانه علمی و شاخه ها و مکتب های مختلف و وسیع علمی، انقلاب علمی و علوم جدید آن گونه که در غرب دیده می شود، در مکان های دیگری مانند چین و جهان اسلام سربرنیاورد، پاسخ همین است که دقیقاً به خاطر حضور عقاید متافیزیکی و یک ساختار مذهبی بود که از دنیوی ساختن طبیعت امتناع می ورزید.

۱- ۱۱ . Scientisme معنی متداول آن مطلق انگاشتن پژوهش علمی جدید و بازگرداندن همه انحاءشناسایی به شناسایی به اصطلاح علمی و مردود دانستن هرنوع شناسایی غیر از پژوهش های علوم جدید.

به موضوع اساسی خودمان برگردیم. رسوخ این جنبه در فرهنگ غربی، یعنی نگرش خاص سکولار و تمتع جویانه نسبت به طبیعت، در رسانه های تکنولوژیک، از جمله تلویزیون چگونه است؟

۱. فیلم های سینمایی، برنامه های تلویزیونی و آثار ادبی، اولاً یک اثر غربی و جهان بینی و تلقیات خود را به صورتی نهان القا می کنند. نیازی نیست که حتما غرب درباره شیوه نگرش خویش به طبیعت، فیلمی عریان بسازد تا فرهنگ غربی را القا کند، بلکه با یک فیلم دراماتیک که دربردارنده روابط معمولی انسان ها با هم و محیط زندگی شان است، یک گفت وگو، برنامه طنز و برنامه های گوناگون دیگر به دست آمده از یک فضای فکری فرهنگی می توان بدان نتیجه دست یافت. باید توجه داشت که بسیاری از فیلم ها، سریال ها و برنامه ها، همین تسخیر طبیعت و جدال با طبیعت را موضوع خود قرار داده اند که در آنها قهرمان های داستان در جدال به پیروزی می رسند.

برنامه های علمی بیشتر مبلغ نگاه سکولار به طبیعت هستند. کافی است از یک کودک دبستانی بخواهید مثلاً درباره عوامل بارش باران توضیحی بدهد تا برای شما دستاوردهای سکولاریزه سیستم های آموزشی برآمده از غرب را بیان کند؛ آب ها بخار می شوند، ابر تشکیل می شود. باد آنها را جابه جا می کند. خود باد هم این گونه به وجود می آید که... .

نویسنده در روزگار دبستان، هنگامی که از پدربزرگش می شنید فرشتگان موکل باد به اذن خدا باران را تقسیم بندی می کنند، پیش خود می گفت بی سواد است و اندیشه های او دیگر قدیمی است، نمی داند که خانم معلم همه اینها را کشف کرده و در کتاب ها هم نوشته اند و تازه در تلویزیون

هم کلی برنامه علمی درباره این مسائل نشان می دهند. برنامه ها و درس های علمی بر همین اساس، جدایی دانش از ارزش را زمینه سازی و تبلیغ می کنند.

دیگر کودکان را نمی توان با نهج البلاغه انس داد؛ آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «گروهی از ملایک در آفرینش ابرهای پر آب و... در خلقت ظلمت و تاریکی نقش دارند.»(۱) قوانین فیزیک نور به جای فرشتگان می نشینند و فیزیک هالیدی قابل فهم تر از نهج البلاغه می شود. در شبکه دو، کارتونی به نام هورمون ها پخش می شود که احتمالاً عوامل آن از پخش چنین برنامه ای بسیار خرسند هستند، ولی باید دانست دیگر سخت می توان حضور روح و نقش آن را به کودک فهماند؛ زیرا اجزای بدن در علم جدید یا آنچه نمایش داده می شود، اشیای قائم به ذاتی هستند که فقط از مغز و آن هم با فرمول های مادی دستور می گیرند. اگر بخواهیم این جمله از امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برای انسان امروزی به ویژه کودک توضیح بدهیم که فرمود: «با هر انسانی، دو فرشته هست که او را حفظ می کنند و چون تقدیر الهی فرا رسد، تنهایش می گذارند که همانا زمان عمر انسان سپری نگهدارنده است»،(۲) چه خواهیم گفت؟

انسان در علم جدید در حد شی ء، سقوط کرده (البته شیئی پیچیده) و با ماشین و کارخانه مقایسه می شود. بی جا نیست که عده ای از اهل قلم

۱- ۱۲ . نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲- ۱۳ . همان، خطبه ۲۰۱.

سکولار و خاورشناسان، قرآن و متون دینی را مربوط به عرب جاهلی ۱۴۰۰ سال پیش می دانند (با آن ویژگی ها)؛ زیرا آنان مرعوب علم زدگی مدرن شده اند و البته ما نیز چه در سیستم های آموزشی خود که برگرفته از همان نظام آموزشی غربی است و چه در سیستم تبلیغاتی و برنامه های تلویزیونی، نگاه سکولار به طبیعت را تبلیغ می کنیم و نادانسته زمینه را برای پذیرش سکولاریسم در همه جنبه ها آماده می کنیم. مثال در این مورد فراوان است و مشت، نمونه خروار!

۳. انسان غربی (بشر جدید)

۳. انسان غربی (بشر جدید)

انسان کیست؟ پاسخ این پرسش برای عالم غربی دشوار است. بایستی از وی بپرسی که «انسان چیست؟»؛ زیرا با انسان امروزی همچون اشیا برخورد می شود و همان اتفاقاتی که برای سکولاریزه کردن و زدودن جنبه ماورایی و روحانی طبیعت رخ داد، برای مفهوم انسان نیز اتفاق افتاده است. انسان در نگاه جدید، حیوانی است در حدود حیوان های دیگر و همچون تک تک حیوانات از ویژگی هایی فردی بهره مند است. شهید مطهری در کتاب انسان و ایمان می نویسد:

برخی منکر امتیاز اساسی میان انسان و حیوان هستند. تفاوت آگاهی و شناخت انسان با حیوان را از قبیل تفاوت کمی و حداکثر تفاوت کیفی می دانند، نه تفاوت ماهوی... (و نیز) انسان را از نظر خواسته ها و مطلوب ها یک حیوان تمام عیار می دانند، بدون کوچک ترین تفاوتی از این نظیر. این جهت گیری است که نزد فلاسفه کشورهای آنگلوساکسون پرورش یافت و به سراسر اروپا و امروزه تمام دنیا سرایت و ص: ۳۷

سپس حاکمیت پیدا کرده

است.(۱)

باید گفت هبوط بشر به مرحله حیوانیت و «بَلْ هُمْ اَضَلُّ» چیزی نیست که به فکر فلاسفه و دوره خاص تاریخی مربوط بشود. هرگاه برای بشر، لذت مادی اصالت یافت و خود و جهان اطرافش را از دریچه نیازهای حیوانی و شهوانی دید، چنان به کار لذت طلبی افسار گسیخته و تنبلی و تن آرایی و اقناع شهوت رانی می پردازد که هیچ حیوانی را یارای برابری با او نیست. آنچه در دوره جدید اهمیت یافت و حیوانیت بشر را معنایی ویژه و پیچیده بخشید، این بود که بشر به این هبوط و لذت جویی مادی و اصالت شهوت، صورت علمی و سیستماتیک داد و آنچه در گذشته برای فرد رخ می داد و حداکثر قوم و ملتی را به سقوط حیوانیت می کشید، امروزه برای تمدنی رخ داده که عالم گیر شده است و چنان صورت فلسفی و توجیه علمی پیدا کرده و سیستم ها و نهادهای تمدنی را فراگرفته که جز اندکی انسان های برجسته و خودآگاه، قدرت خارج شدن از اتمسفر فرهنگی آن را ندارند. اگر بشر برای سکولاریزه کردن طبیعت کافی بود که جنبه متافیزیکی و ماورایی آن را انکار کند، برای سکولاریزه کردن انسان نیازمندی های بیشتری داشته است؛ زیرا انسان دارای پیشینه تاریخی است که گاه او را به ریشه های فطری و الهی اش پیوند می زند.

انبیا و تاریخ پیامبران، اندیشه های مذهبی و ماورایی و اعتقاد به غیب، کتاب های مقدس، آثار فرهنگی ـ تمدنی، شیوه زندگی و سیستم نیازمندی های مبتنی بر دین، موانعی هستند که انسان متجدد برای دست یابی

۱- ۱ . مرتضی مطهری، انسان و ایمان، قم، صدرا، ص ۱۳.

به امیال حیوانی خویش بر سر راه داشت و بدین ترتیب سراسر قرن های سیزدهم تا هفدهم میلادی بر سر جدال اندیشه نوگرا با این مؤلفه های اساسی در غرب سپری شد و متحدان، با یاری فلسفه جدید، فئودال های سرمایه دار و آزمندان استعمارگر توانستند با وجود مقاومت های فراوان (که در تاریخ از آن سخنی گفته نشده) اندیشه خود را غالب کنند.

یکی از توجیه های علمی غرب برای زدودن جنبه آسمانی از انسان و جهان، نظریه تکامل است که به سبب جایگاه اساسی اش در شکل گیری فرهنگ و تمدن غرب، در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت. این نظریه در ذهن بشر غربی به صورتی تمام رواج یافت و انسان را واداشت تا خود را در ردیف حیوانات به شمار آورد. انسان در این نظریه، به حیوان و جامعه انسانی، به جنگلی که صورت حیات در آن فقط با اصل زیست شناختی تنازع بقا توجیه پذیر است، تبدیل شده و اگرچه از همان قرن چهاردهم تا کنون چه از نظر کلامی و چه حتی از نظر زیست شناختی، دلایل زیادی از سوی برخی اندیشمندان غرب بر رد این نظریه بیان شده، ولی فرضیه تکامل دیگر به صورت نظریه علمی نبود که با استدلال های بیان شده از دور خارج شود. مسئله تنازع بقا، در فلسفه و اندیشه و محتوای ذهن بشر غربی رسوخ کرده بود و در محفل های رسمی در غرب کسی به انتقادها و استدلال ها نسبت به باطل دانستن نظریه تکامل، توجهی نمی کرد. گرایش های حیوانی در غرب، مقدم بر فلسفه و اندیشه جدید غربی به وجود آمد، همچنان که فیلسوفانی مانند دکارت و کانت و جامعه شناسانی همچون آگوست کنت، میراث خوار جهت گیری های حیوان گرایی مانند ترانسفورمیسم داروین بودند.

شهید آوینی در مقاله میمون برهنه می نویسد:

در مرتبه روح شهرت، گرایش های حیوانی بر سایر وجوه و ابعاد وجود انسانی غلبه می یابند و بشر مصداق «اولئک کالانعام بل هم اضل» قرار می گیرد. به همین علت است اگر تفکر غالب بشر در مغرب زمین بدین سمت متمایل شده که انسان را در زمره حیوانات قلمداد کند، اگر نه، معارف الهی تأکید دارند که رسیدن به انسانیت با گذشت از مراتب حیوانی میسر است، نه توقف در آن. بشر اگر می خواهد به انسانیت برسد، نمی تواند در مراتب حیوانی وجود خویش توقف داشته باشد. حال آنکه در تفکر غربی بشر ذاتا حیوان است.(۱)

و این «ذاتا حیوان بودن انسان» همان اشتباهی است که بیشتر از سوی فلاسفه دامن گیر بشر شده و حتی در تفکر بسیاری از اندیشمندان دینی ما نیز رسوخ کرده است. اینکه «انسان یک نوع حیوان است»، اگرچه از منظری می تواند صحیح باشد، ولی آن چنانکه در کتاب های انسان شناسی چه از نوع غربی و چه از نوع دینی وارد شده، حجابی برای درک و شناخت حقیقت انسان پدید آورده است. از نظر فلاسفه، انسان در نوع، حیوان است و با دیگر انواع حیوان مانند اسب و... جنس مشترک دارند که همان حیوان می باشد و تمایز آنها به فصل است.

مثلاًـ اسب حیوان صاهل است و انسان حیوان ناطق و یا حیوان اقتصادی، معنوی و عدالت خواه و... . این پیشوند حیوان با هر نوع پسوندی که داشته باشد، سبب انحراف ذهن می شود؛ زیرا ذهن، پایه و اصل را «حیوان» می گیرد و پسوند را فرع تلقی می کند. اصالت انسان به روح است (که

ص: ۴۰

۱- ۲ . توسعه و مبانی تمدن غرب، صص ۴۰ و ۴۲.

هست) و خداونـد در قرآن کریم فرمـود: «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی» و روح خـدا، جـاودانه است و نسـبتی بـا حیوان نـدارد. بـاید گفت برای مـدت کوتاهی که مقدار آن نسـبت به تمام عمر حقیقی انسان (یعنی بی نهایت) به صـفر میل می کند، انسان لباس حیوانیت به تن کرده است. بنابراین، انسان در گام اول، یک موجود مجرد است و متعلق به عالم بی نهایت و در مرحله بعد و به صورت فرعی و کوتاه مدت، لباس حیوانیت را در زندان دنیا پوشیده است. شهید آوینی می نویسد:

...و چون این معنی (یعنی اصـالت حیوانیت برای انسـان) مورد قبول قرار گیرد، دیگر چه تفـاوتی دارد که وجه تمـایز انسـان از حیوان، نطق باشـد، یـا ابزارسـازی یـا چیزهای دیگر؟ اگر بشـر را اصالتا حیوان بـدانیم، لاجرم بایـد تمامی تبعات این تعریف را بپذیریم. اولین نتیجه ای که از این تعریف برمی آید این است که لذت طلبی، خصوصیت اصلی ذات بشر و تنها محرک اوست و جامعه غرب امروز این معنا را به تمامی پذیرفته است.(۱)

اصالت حیوانیت برای انسان، آن چنانکه در حوزه فکر و انـدیشه غربی وارد شده، کمی پیچیده و قابل توجه است. هنگامی که ویژگی هـای حیوان در حوزه آگـاهی هـا را در کتاب انسان و ایمان می خوانیم، تصور می کنیم که کانت و فلاسـفه نئوکانتی پوزیتویست (حس گرایی مطلق) هستند که ویژگی های علم انسان را شرح می دهند. شهید مطهری می نویسد:

آگـاهی هـای حیوان از جهـان، تنها به وسـیله حواس ظاهره است، [آن چنانکه هیوم و کانت و سایر فلاسـفه حس گرا در مورد شناخت انسان اعتقاد

۱– ۳ . همان، ص ۴۲.

داشتند]، ازاین رو سطحی و ظاهری است و به درون روابط درونی اشیا نفوذ نمی کند.

[آن چنانکه استاد پارسانیا درباره دیدگاه کانت می نویسد: «از دیدگاه او (کانت) انسان راهی به سوی واقع ندارد. شی خارجی همواره دارای یک واقعیت فی ذاته است که هیچ گاه برای انسان شناخته نمی شود].(۱)

دوم اینکه فردی و جزئی است و کلیت و عمومیت ندارد. [شبیه آنچه بِرکْلی، هیوم و فلاسفه پوزیتویست و به ویژه نئوکانتی ها درباره حوزه معرفتی انسان داشته اند و برای مفاهیم کلی منشأ روانی و حسی قائل بودند، نه عقلی و درصدد خارج کردن مفاهیم کلی از دایره شناخت های علمی انسان بودند]. سوم اینکه منطقه ای است و محدود به محیط زیست حیوان است و به خارج محیط زیست او راه پیدا نمی کند. چهارم اینکه حالی است؛ یعنی بسته به زمان حال است، از گذشته و آینده بریده است. حیوان، نه از تاریخ خود یا جهان آگاه است و نه درباره آینده می اندیشد(۲) [همچنان که در بخش غرب و اندیشه اتوپیایی می دیدیم، غرب در آرزوی رسیدن به چنین تاریخی و بی اندیشگی نسبت به آینده (که متضمن اندیشه درباره مرگ است) است.]

دیگر، این گفته که انسان ها از نسل میمون هستند، یک جمله زیست شناسانه نیست؛ زیرا قرن هاست ابطال زیست شناختی آن ثابت شده و این نظریه، گرایش نوع انسان به جنبه حیوانیت و غرایز شهوانی و نفسانیت خویش و توقف در این مرحله را نشان می دهد. طبیعی است که چنین بشری همه چیز را از دریچه حیوانیت خویش ببیند و حتی مفاهیم عالی و الهی معنوی

۱- ۴ . حمید پارسانیا، علم و فلسفه، قم، مرکز فرهنگی نهاد رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۷۶، چ ۱، ص ۳۸.
۲- ۵ . انسان و ایمان، ص ۸ .

را نیز غریزی و حیوانی یـا علمی ترجمه کنـد تـا خـدای ناکرده، ابهامی برای این حیوان ابزارساز باقی نمانـد و اصل تنازع بقا یا حکومت و برتری زورمنـدان را برهم نزنـد. به عنوان مثال، آقای دزمونـد موریس در آغاز کتاب خویش به نام میمون برهنه «با احساس وظیفه انسانی نسبت به هدایت مؤمنانی که خرافه آدم و حوا، بهشت اولیه و هبوط انسان را باور کرده اند»،(۱) به تفسیر جانورشـناسانه هبوط آدم می پردازد و به شـکل علمی توضـیح می دهـد که اجـداد ایشـان، یعنی شامپـانزه ها چگونه ناچار می شوند بهشت جنگل را ترک کنند:

در این حـد تکامـل و زنـدگی بوزینه ای، جنگـل راحت ترین و جالب ترین و بهترین عزلت گاه محسوب می شـد و میمون ها زندگی آرام و مرفهی می خواستند و در واقع، جنگل، بهشت آنها بود...اجداد شامپانزه ها، گوریل ها، ژیبون ها، و اوران اوتان ها در جنگل باقی ماندند که هنوز هم اینجانوران در جنگل زندگی می کنند و سلسله آنها قطع نشده است. بین اجداد میمونی، تنها اجداد میمون برهنه (یعنی انسان) ترک جنگل کردند و به جانوران خشـکی ها و سرزمین های دیگر پیوستند و به زودی به آنهـا خو کردنـد. اگرچه این اخراج یـا خروج از بهشت، کـار دشواری بود، آنها را به محیطی کشانیـد که برای تحول و تکامل بیشتر مساعدتر بود و اجداد میمون برهنه توانستند در این محیط تازه برای منافع خویش، سفره پهن تری بگسترانند.(۲)

بیان دینی و نگاه قرآنی، انسان را واجد دو بعد متضاد می داند: یکی دانی

ص: ۴۳

۱- ۶. عبارت از کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب، مرتضی آوینی گرفته شده است.

۲- ۷. دزموند موریس، میمون برهنه، مهدی تجلی پور، مجله سخن، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۴ و ۱۵.

و دیگری عالی، یکی آنجا که انسان را از «صلصال کالفخار(۱)»؛ یعنی خاک رسوبی لایه خشک و یا «حمأٍ مسنون»؛ یعنی گل متعفن و بدبو می داند. دیگری آنجا که می فرماید: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحی»،(۲) ولی آن گاه که خدا، انسان را می آفریند، او را این گونه معرفی می کند: «إِنّی جَاعِلٌ فِی الْأَرضِ خَلیفهً».(۳) انسان در دیدگاه قرآن، خلیفه خداوند است و لباسی از حیوانیت برای مدتی کوتاه بر تن دارد تا مورد آزمون قرار گیرد. قرآن هرگاه انسان را در مقام گناه توصیف می کند، او را به سبب وجوه دانی و پستش سرزنش می کند.

آیه کریمه : «إِنّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذا هُوَ خَصیمٌ مُبینٌ»(۴) بر همین اساس است تا گناه و پستی انسان را به توقف انسان در مرحله حیوانیت نسبت دهد و انسان را به اصالت متعالی خویش آگاه سازد تا با دور شدن از مراحل پست، به حقیقت انسانی خویش نزدیک شود، ولی همان گونه که بیان شد، انسان از دیدگاه غربی، حیوانی است مانند حیوانات دیگر و امتیازهای او از نوع کمّی و کیفی است. بنابراین می توان با دادن این امتیازها به هر حیوان دیگری، آن حیوان را مساوی با انسان دانست.

بسیاری از کارتون های کودک که در آنها حیوانات، نقش انسان ها را به عهده می گیرند، در راستای همین طرز تلقی از انسان قرار دارد. این فیلم ها و سریال ها براساس تقلیل انسان به مرتبه حیوانیت ساخته شده اند. بنابراین،

۱- ۸ . عبارتی از آیه ۱۴ سوره الرحمن.

۲- ۹ . بخشی از آیه ۷۲ سوره صاد.

۳- ۱۰ . بخشی از آیه ۳۰ سوره بقره.

۴- ۱۱ . یس: ۷۷.

همـان ساختـار زنـدگی انسـان هـا مثـل شهرنشـینی و تکنولوژی و...، در بسـیاری از آنهـا به چشم می خورد. در این فیلم ها، به حیوانـات، همـان لباس انسان ها پوشانـده می شود. آنان به مدارسـی می رونـد که کودکان امروز کاملاً با آن آشـنایند و حتی درس هایی می خواننـد که در مـدارس آموزش داده می شود. ممکن است مثلاً آقا خرگوشه و آقا سـگه کلاس سوم باشـند و کودک شـما کلاس دوم. خلاصه اینکه انسـان ها همان خرس و خرگوش و فیل و اردک و موش و گربه و غیره انـد و از نظر تمـدن غربی، کودک بایـد این واقعیت را بفهمـد. دیگر برای دیـدن صورت برزخی از انسان های گنهکار، نیازی به تقوای آن چنانی و زهد و ورع و شب زنده داری و اخلاص نیست. بشر غربی، صورت حقیقی خود را به نمایش می گذارد و روزی چند مرتبه به کودک نشان می دهد. از «پسـر شـجاع» و «دهکده حیوانات» گرفته تا «گربه سگ» و «راکن زرنگ»، ده ها نوع از این برنامه ها در سـیمای جمهوری اسـلامی پخش شـده است. اگرچه هدف از پخش این برنامه ها، سـرگرمی و حتی خیرخواهی و آمـوزش صـفاتی همچـون شـجاعت، کمـک کردن به دیگران و... بیـان می شـود، ولی بایـد دانست که محـل تولیـد این آثـار کجاست و ریشه های این اندیشه کدام است.

پرسـش های بسیار اساسی در این زمینه مطرح می شود که به درک این مسئله کمک می کند. مثلاً اینکه آیا صفات اخلاقی از انسـان غیر مؤمن می توانـد صادر شود یا خیر؟ الگوی واقعی انسان کیست؟ ویژگی هایش چیست؟ آیا مجازیم قهرمان داسـتان هایی را که کودک قرار است با آن هم ذات پنداری کند و مثل او بشود، حیوان قرار دهیم؟

ص: ۴۵

شایـد این پرسـش مطرح شود که مـا در ادبیـات کهن، خود اثری مثـل کلیله و دمنه داریم که به داسـتان های حیوانات پرداخته است. اگر از آن فیلمی ساخته شود، چه حکمی دارد؟ پاسخ این پرسـش برای کسـی که مطالب پیشـین را خوانـده و با کلیله و دمنه و دیگر آثـار ادبی کهن نیز که به حیوانـات پرداخته انـد، آشـنایی دارد، روشن است. در این داسـتان ها، حیوانات به جای انسان نمی نشـینند و به عبارت بهتر، انسان نیست که حیوان شده، بلکه حیوان، خودِ حیوان است و ساختار زندگی خود را دارد و شبیه انسان ها زنـدگی نمی کنـد. غذای انسان ها را نمی خورد. در خانه آنها زندگی نمی کند، سوار مرکب آنان نمی شود، به مـدرسه آنهـا نمی رود، لبـاس آنهـا را نمی پوشـد و... . این گونه داسـتان ها براساس همان نگاه دینی به طبیعت که جهان و کیهـان را واجـد بعـد متافیزیکی و سـرشار از رموز و تمثیلات می دانـد، نوشـته شـده و این انسان است که بایـد این تمثیلات و آیـات الهی را جهت تعالی روح خود به کار گیرد.(۱) این آثار برای بیداری انسان ها و برتری آنان نوشـته شده، نه برای اینکه انسان خود را در حد حیوانات جنگل تنزل دهد، حال

۱- ۱۲ . نصـر در کتاب نیاز به علم مقدس در این مورد می نویسد: «اگر متون مقدس شـرق و غرب و نیز آثار نوشـته و معارف سنتی آنها ـ از پانچا ـ تانترا (Panca - Tantra)ی سانسکریت گرفته تا قصص حیوانات در اروپای قرون وسطا، تا دانش سنتی هندی شـمردگان امریکایی نسبت به حیوانات ـ از عالم حیوانات و نباتات، از حرکات سـماوی و مخلوقات زمینی بسیار الهـام می گیرنـد تـا به درس های اخلاقی ای اشاره کننـد که انسان بایـد یاد بگیرد، برای آن است که این کیفیت اخلاقی نظام طبیعی، جنبه ای از اهمیت معنوی آن است، هرچند که بر اهمیت آن واقعیات وجود شـناختی نیسـتند که صـفات الهی را بازمی تابند». سیدحسین نصر، نیاز به علم مقدس، حسن میانداری، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۸، چ ۱، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

آنکه اندیشه غربی میان انسان و حیوانات دیگر تمایز اساسی قائل نیست.

در این میـان، یـک پـارادوکس اساسـی وجود دارد و آن اینکه مگر نه این چنین است که تمایز انسان نسـبت به حیوان را تفکر می دانند و بشرِ دوران حاضر را در اوج اندیشه و کمال معرفی می کنند و علم جدید را مصداق آن می شناسند. از سویی مثلاً در کارتون راکن زرنگ می بینیم که حیوانی ماننـد راکن واجـد آن علم است و مثلاً قانون ارشـمیدس را کشف می کنـد و به کار می بنـدد. پس حیوان می توانـد به همان کمالی دست یابد که برای انسان غربی تصور شده است، بحث در این باره بسـیار طولانی و فرصت کوتاه است.

نمونه های فراوان دیگری وجود دارد که می توانیم در آنها حضور انـدیشه مدرن نسـبت به انسان را ببینیم. مثلاً بیشتر فیلم های هـالیوودی براسـاس کنش هـا و واکنش هـایی که از اصـل تنـازع بقـا پیروی می کننـد، سـاخته می شونـد و کلاًـ نوع انسان در تولیـدهای هنری و ادبیـاتی و در پی آن تولیـدهای رسـانه ای همین گـونه است. همـذات پنـداری بـا این نوع انسـان در خلاـل تماشای یک فیلم یا یک برنامه، انسان را به او بیش از پیش نزدیک می کند.

۴. ترانسفورمیسم و انگاره های تاریخی تجدد

اشاره

۴. ترانسفورمیسم و انگاره های تاریخی تجدد

زیر فصل ها

نسبت تفکر غربی با فرضیه تکامل

نسبت تفکر غربی با فرضیه تکامل

نسبت تفکر غربی با فرضیه تکامل

یکی از کلیـدی ترین بنیـان هـای ساختارساز در ذهنیت و فرهنگ غربی و اساسـی ترین پارادایم(۱) معماران تمـدن جدید و از بحث انگیزترین نظریه های

ص: ۴۷

۱- ۱ . الگوی پذیرفته شده، اصل موضوعه.

به اصطلاح علمی، اعتقاد فراگیر به نوعی تلقیات داروینیستی است که بر مبنای نظریه تکامل شکل گرفته است. این نظریه، نمود بیشتری در رسانه ها دارد. بنابراین، مرکز ثقل بحث ها بر روی آن قرار گرفته است. باید گفت نظریه پردازانی همچون اگوست کنت، روسو، اسپنسر و دیگران هستند که در جای خود باید اندیشه های آنان را بررسی کرد. آنچه بیش از همه در این تلقی اهمیت دارد و به نوعی هدف اصلی این نظریه موهوم را دنبال می کند، بحث جایگاه انسان در این صیرورت شبهه ناک است. این گونه تحلیل ها، وراثت انسان را در یک دوره تطور که در انواع گوناگون انسان واقع شده است، به میمون هایی منتسب می کنند که پیش از دوره چهارم زمین شناسی می زیسته اند. سپس نخستین انسان های بوزینه سان که در غارها می زیسته اند، به وجود آمدند. استفاده از ابزارهای بسیار اولیه سنگی، ارتزاق از راه شکار و حتی شکار انسان (آدم خواری)، آویزان کردن پوست حیوانات به خود، به عنوان پوشش و حرف زدن به صورت اولیه و نداشتن خط و... از نشانه های آنان بوده است. سید حسین نصر درباره این نظریه می نویسد:

اصل اساسی این نظریه، این است که اشکال عالی تر حیات در طی مدتی طولانی از تطور و تکامل اشکال پست تر حیات پدیده آمده و بالیده است و دست خالق مطلق در پیدایش انواع(1) گوناگون و تحول تاریخی جهان در کارنبوده است. [بدین ترتیب، هیچ علت رازآمیز و متعالی وجود ندارد و هدف و غایتی هم برای خلقت متصور نیست و فقط تنازع میان انواع مختلف حیوان و بقای انسب عمل می کند.] این نظریه، به ویژه آن چنانکه

۱- Species.

در زمینه هایی جز زیست شناسی به کار گرفته شد، نقش و سهمی بسیار اساسی در انهدام معنا و مفهوم تقدس خلقت خداوند [حذف تمام جنبه های ماورائی و شئون کایناتی عالم] ایجاد کرد. در واقع، اندیشه تکامل به انهدام آگاهی مستمر از خداوند به عنوان خالق و حافظ انواع جانداران که در متون مقدس، از جمله قرآن و حدیث با تعبیر حی و محیی آمده است، کمک کرد. نظریه تکامل، در بیگانه کردن علم از دین (یا با دین) [که بزرگ ترین منشأ فسادی است که امروزه به دست بشر واقع شده است] و ایجاد جهانی که می توان در آن سیر کرد و شگفتی های خلقت را بدون کمترین احساس اعجاب و حیرت دینی مورد مطالعه قرار داد، تأثیر اساسی داشت [که همین امر موجب گم کردن راه توسط انسان مدرن و افتادن در وادی سقوط تمدنی و معنوی گردید.] به علاوه این نظریه خیلی سریع از زیست شناسی به سایر علوم و حتی قلمروهای غیرعلمی بسط و سرایت یافت. به نحوی که امروزه در دنیای متجدد، هرکسی به واقع تقریبا درباره همه چیز با معیار تکامل می اندیشد و سخن می گوید.(۱)

تا کنون، نقدهای فراوانی بر این نظریه وارد شده است که در حوزه های گوناگون فکری، فرهنگی، علمی و زیست شناسی ریشه داشته اند، ولی شگفت آور اینکه در توقف ترویج اندیشه تکامل حیوانی انسان چندان مؤثر نبوده اند. علت اساسی آن هم این است که این به واقع بیشتر، منشأ و مبنای فلسفی داشته است تا علمی. به عبارتی دیگر، این فرضیه پیش از آنکه براساس اصول علمی بنا شده باشد، بر انتزاعیاتی موهوم پایه ریزی گردیده که پیرو اندیشه های اتوپیایی و رنسانسی بوده اند.

۱- ۳ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۷۰.

... این نه تنها ناتورالیست ها و بیولوژیست های قرن نوزدهم مانند لوئین آگاسیز(۱) بودند که با تکامل داروینی مخالفت می کردند، بلکه بعضی ازدانشمندان معاصر چون بونور(۲)، برنارد _ سرند(۳)، کولینز(۴)، کلارک(۵)، کودی(۶)، لموئین(۷)،دوار(۸)، گرانت _ واتسون(۹) و بسیاری دیگر نیز با آن مخالفند. [نکته با اهمیت ایناست که]دلایلی که این گونه افراد ارائه کرده اند، جملگی از ماهیتی علمی و نه کلامی یا متافیزیکی برخوردار بوده اند. اول از همه اظهارنظر لموئین و دیگران است که می گویند شواهد هستی شناسی _ دیرینی(۱۰) که تحول گرایان، دلایل خودرا بر پایه آنها استوار می سازند، در حقیقت، خود تکامل را نقض می کنند.(۱۱) و نیز اینکه استدلال اصحاب تکامل، مبتنی بر دور است.(۱۲)

۱- ۴.Louis Aggassiz.

۲- Bounoure.

۳- Bernard - serent.

۴- collins.

۵- Clark.

۶- coullery.

۷- lemoine.

۸- Dewar.

۹- Gerant - watson.

۱۰- Palzeontological.

۱۱- ۱۴ . نصر در پاورقی خاطره ای را نقل می کند: «اینجانب به خاطر دارم که وقتی در کلاس چینه شناسی طبقات زمین از یکی از اساتید سؤالی را پرسیدم که در ظاهر نسبت به اصل مسلم انگاشته شدن (Postulate) تکامل صورتی انتقاد داشت. استاد با تندی پاسخ داد: ما دیگر در مورد تکامل پرسشی مطرح نمی کنیم، بلکه آن را می پذیریم و از آن تبعیت می کنیم».

۱۲- ۱۵ . سیدحسین نصر، انسان وطبیت، عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ واسلامی، ۱۳۷۴، چ۱، تهران، ص۱۶۹.

انسان در حیرت می ماند که غرب مدعی شفافیت علمی و تحقیق و پژوهش و ساینتیسم، چگونه علوم خویش را بر امری کاملاً غیرعلمی بنیان می گذارد. همه اینها نشان دهنده سمت و سوی اثبات یک تفکر از پیش تعیین شده است. نمودارهای درخت گونه زیست شناسی، نخستین بار به وسیله هیکل(۱) ترسیم شدو اکنون جزو جدانشدنی تمام کتاب های جدید زیست شناسی است. همان گونه که این نمودار شامل تناقض های آشکاری است و بیشتر بر پایه تخیلات قرار دارد تا شواهد علمی... ، ولی امروزه فضای ذهنی جوامع اجازه نمی دهد که صدای این اعتراض ها و مخالفت ها به طور کامل شنیده شود.(۲)

تحلیل های تکامل گرایان مبتنی بر دور و تسلسل است که دانشمندان غربی بارها بدان اشاره کرده اند. بونور در کتاب علیت باوری و غایت شناسی می نویسد:

چنین برمی آید که تکامل گرایی تماما براساس یک مصادره به مطلوب گسترده قرار گرفته باشد. اینکه امور و موضوعات دیرین شناسانه برای اثبات فرضیه تکامل مورد استفاده واقع شده اند، ولی در عین حال، توجیه و تبیین خویش را در همین فرضیه ای که خود اختراع کرده اند، می یابند. این نمونه اعلای یک دور باطل است.(۳)

۱- Haelkel.

۲- ۱۷ . انسان و طبیعت، ص ۱۷۶.

۳- ۱۸ . بونور، علیت باوری و غایت شناسی، صص ۱ _ ۸۰، به نقل از: انسان و طبیعت، ص ۱۹۲.

با تحقیق های آزمایشگاهی نیز نشان داده اند که تکامل از نظر تطورگونه ها هرگز اتفاق نمی افتد و حتی خود تکامل گرایان نیز در بسیاری موارد، ناچار، به این تضادهای آشکار اشاره کرده اند.

به عنوان مثال، یکی از همین ترانسفورمیست ها به نام آنتونی بارنت در کتاب تکامل انگار خود انسان به روایت زیست شناسی، پس از شرح تحلیل هایش می نویسد:

خیلی راحت بود که اگر می شد داستان تکامل انسان را به نحوی که دربا خلاصه کردیم تمام شده دانست، قطعات دیگری از اجزای انسان های کهن یافت شده اند که به هیچ وجه در یک چنین طرح ساده ای نمی گنجد. مشهورترین اینها جمجمه ای است به نام سوانکومب(۱)... . این دو تکهاستخوان در یک حفره شنی در جنوب رودخانه تمز(۲)، بینِ دارتفورد(۳) و گریو زند(۴) یافت شده است. ناحیه ای که باستان شناسان آن را از لحاظ بقایانسانی بسیار غنی می دانند... اهمیت این جمجمه از این جهت است که صاحب آن تقریبا به طور مسلم از معاصران نزدیک انسان جاوه و پکن بوده است... [ویژگی های سوانکومب شبیه انسان امروزی است]. این خود دلیل نسبتا قانع کننده ای است که انسان هایی با هیات انسان امروزی در دوره پلئوسین میانه وجود داشته اند.(۵)

دلایل رد این نظریه فراوان است و ما قصد پرداختن به آنها را نداریم.

ص: ۵۲

۱- ۱۹ .swanscombe.۱

۲- ۲۰ .Thames.

۳- ۲۱ .Dart ford.

۴- ۲۲ .Grave send.

۵- ۲۳ . محمدرضا باطنی و ماه طلعت نفر آبادی، انسان به روایت زیست شناسی، تهران، نشر نو، چ ۳، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶.

وانگهی حقیقت را بایـد در کتـاب قرآن یافت که مصـدر نشـر حقایق است. قرآن کریم، نسل انسان را به طور آشـکار از پیامبر الهی آدم علیه السـلام و حوا می دانـد. قرآن کریم، مبیّن خلقت دفعی انسان از خاک (گل) است. قرآن، آدم علیه السـلام را به واسـطه آموختن اسـماء الهی (و عَلَّم آدم الْاَسـماءَ کُلَّهـا) صـاحب علم معرفی می کنـد.(۱) حـال حقـایق متون دینی را بـا نظریه تکاملی مقایسه می کنید. تصدیق کنید که رواج خرافه های مدرن حتی در میان ما مسلمانان، بسیار فاجعه آمیز است.

مبنـای تمـدن غرب، مبتنی بر اصـولی است که بـا فرضـیه تکامـل به گونه ای سیسـتماتیک توجیه می شونـد؛ تمـدنی که مبنـای اساسی اش بر مدار نفسانیت یا به تعبیر بعضی حکمای معاصر، بر پایه نفسیت(۲) انسان بنا شده است. هدف این تمدن آن است که بشـر را بـا نگـاه صـرفا تمتع آمیز و عقـل خودبنیـاد جزئی نگر بریـده از وحی و هرگونه بنیـان مـاورائی، به تکامـل حیوانیت برسانـد. بنابراین، متوسل شـدن به نظریه پردازی هایی که انسان را از مـدار تعریف الهی اش بیرون بکشـد و در مـدار جدیـدی متناسب با اغراض خویش تعریف کند، بسیار لازم به نظر می رسد.

بـه همین دلیـل، سـرشت تکامـل طلب انسـان را به اسـتخدام گرفته و بـا نعـل وارونه زدن و فرافکنی این متعلـق روح(۳) به بعد جسمانی و حیوانیت انسان،

ص: ۵۳

۱- ۲۴ . بقره: ۳۱.

۲- ۲۵ . نک: فلسفه در بحران .

۳- ۲۶ . اصل تکامل طلبی یک مسئله فطری است که در سـرشت انسان وجود دارد اما مبحث آن روح و تکامل روحانی است و نقطه عزیمتی است برای رسیدن به خدا که کمال مطلوب است.

می خواهد تا به مقاصد خویش برسد (که متأسفانه تا حدود زیادی نیز موفق بوده است).

چه توهم باشد و چه نباشد، غرب به این تلقی نیاز اساسی داشته است. بنابراین، از هر روش و وسیله ای برای تقویت آن بهره برداری می کند. فلسفه بافی های فراوان، شیوع بیماری اندیشیدن با معیار تکامل حیوانی در ادبیات و علوم گوناگون، از برجسته ترین بازتاب های آن است، ولی آنچه عمق این تحریف و انحراف بشری را آشکار می کند، بعضا به کاری گیری آموزه های دینی برای اثبات این پارادایم کفرآمیز است. بونور می نویسد:

موفقیت تئوری تکامل، موفقیت انسان های سهل انگار است. هیچ نکته بیولوژیکی ــ فلسفی نیست که در خدمت این عروس زیبا قرار نگیرد. ماتریالیسم های هیکل و لیسنکو(۱) را به خدمت می گیرد، و پانته ایسم (وحدتوجودی) تیار دوشاردن را و سبک تغزلی پریشان سن سین(۲) را و تفکر ضدقضا و قدری کوئنو(۳) را و اسپریتوالیسم (معنویت گرایی) رُی(۴) و لوکنت دونولی(۵) را و ارتودوکس مذهبی روحانیون را. امروزه در اشتیاق وتظاهر پرشور برای فرضیه تکامل نوعی علم گرایی طبقه روحانیون وجود دارد. در این خانه است که شور و شوق خداناباوری و اعتقادات اطاعت محض در کنار یکدیگر قرار می گیرند.(۶)

ص: ۵۴

۱- lyssenko.

۲- saint - seine.

۳- cueno.

۴- Roy.

۵- lecontedunony.

۶- ۳۲ . علیت باوری و غایت شناسی، ص ۷۸، به نقل از انسان و طبیعت، ص ۱۹۳.

نظریه پردازی های تکامل گرایانه، از آن ادله و نشانه هایی هستند که به صورتی آشکار و جدی، این نظر را که تمدن غرب، بر پایه واقعیات و عینیات عالم بنا شده است، رد می کنند؛ زیرا علم تجربی در شاخه های گوناگونش و از همان سال های اولیه طرح این نظریه، با آن مخالفت کرده است. حال آنکه رواج این نظر، آن را از پایه های اساسی شکل گیری تمدن جدید معرفی می کند.

اگر نظریه تکامل و حواشی آن با علم تجربی تناقض دارد و در عین حال اساس تفکر و تمدن غرب به شمار می رود، به این سبب است که منشأ آن از نظر زمانی و تاریخی به ماقبل دوره علم گرایی جدید مربوط می شود. با این حال، علم جدید، به ظاهر وظیفه توجیه گری و انگاره سازی خویش را در این باره به خوبی ایفا نکرده است. غرب با یک جهت گیری عمده بشری و عهد تازه او آغاز گردید و این عهد در اندیشه های موهوم اتوپیایی و بهشت این دنیایی تبلور یافت و به تدریج فلسفه غرب را به وجود آورد. جایگاه اندیشه تکامل حیوانی نیز به همین دوره تکوین فلسفه غرب بازمی گردد. «ظاهر موجه فرضیه تکامل مبتنی بر چندین عامل غیرعلمی است که به فضای فلسفی اروپا در قرن هجده و نوزده م. تعلق دارد. عواملی چون اعتقاد به پیشرفت و نوعی خداباوری یا تأکید که دست خداوند خالق را از طبیعت مخلوق وی قطع می کند و واقعیت را به دو سطح ذهن و ماده تقلیل می دهد.»(۱) بنابراین، طبیعی است اگر سنگ های تناقض علمی بر سر

۱- ۳۳ . انسان و طبیعت، ص ۱۶۸.

راهش قرار گیرنـد، توجهی نکنـد؛ زیرا این فلسـفه غرب است و با موجودیت کلی غرب که جهت گیری عمده انسان جدید را می نمایانـد، عجین شـده است. پس اگر سـنگ بنـای تمـدن غرب، ذهنیت هایی است که به نظریه تکامل ایمان دارنـد، طبیعی است که تشـکیک در آن، فرهنـگ غرب را به چـالش بکشـد. «... قول به نظریه تکامـل، یکی از ارکـان جهان نگری جدیـد یا تجـدد را تشـکیل می دهـد و اگر قرار باشـد کـه نظریـه تکامـل رد شـود، کـل ساختـاری که دنیـای متجـدد بر آن مبتنی است، فروخواهـد ریخت... نظریه تکامل، هم چنان در غرب به عنوان یک واقعیت علمی و نه به عنوان یک نظریه تـدریس می شود و هر که با آن مخالفت کند، به عنوان یک دین باور تاریک اندیش طرد خواهد شد».(۱)

علاوه بر آنچه گفته شد، اعتقاد به نظریه تکامل و نظریه پردازی های حواشـی آن برای موجودیت غرب دستاوردهایی به همراه دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. سکولاریزاسـیون طـبیعت و تئوریزه کردن تلقی جدیـدی که در نسـبت میـان انسـان و طـبیعت به وجود آمـده است. در واقع نظریه تکامـل، اساسـی ترین رویکرد تئوریک مـدرن برای اعراض بشـر از جنبه ماورائی و معنوی و حقیقت جهان هستی است. دکتر نصر می نویسد:

نظریاتی شـبه فلسـفی از این نوع می تواننـد از طریق نمایش و ارائه بشـر به عنوان فاتح اجتناب ناپذیر منازعه ای طولانی [که در تلقی جدید غربی بین

۱- ۳۴ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۷۲.

انسان و طبیعت بوده است] که بنابراین حق دارد همه چیز را موضوع فتح و سلطه خویش قرار دهد یا از طریق تخریب اهمیت معنوی طبیعت که دقیقاً بر این حقیقت مبتنی است که انعکاس دهنده واقعیت (حقیقت)ای پابرجا و مطاع در ورای خویش است، بیشترین لطمه را به هماهنگی بین انسان و طبیعت وارد سازند.(۱)

۲. تدوین یک نظام ارزشی جدید مبتنی بر ویژگی های حیوانی، از دیگر دستاوردهایی است که فرهنگ غرب به کمک انگاره های تکاملی رقم می زند. در این جنگل مدرنی که اندیشه غربی طراحی کرده است، چه کسی کامل تر است؟ عقب افتاده کیست؟ پیشرفت چیست؟ ملاک‌کش کدام است؟ گذشتگان (اعم از انسان های معمولی، حکما، پیامبران و ظلمه چه حکمی دارند؟ و ده ها و صدها مسئله دیگر. پاسخ ترانسفورمیستی به این پرسش ها به تکوین و تدوین یک نظام ارزشی می انجامد که با دیگر جنبه ها و اغراض غرب متناسب است.

لموئین، یک زمین شناس فرانسوی و یکی از ویراستاران دایره المعارف فرانسه در موضوع ارگانیسم های زنده(۲) است، ولی پس از بررسی مقاله هایمربوط به نظریه تکامل می نویسد:

از مجموعه این مطالب نتیجه گیری می شود که تئوری تکامل غیرممکن است. در واقع امر، به رغم تظاهرات موجود دیگر هیچ کس به آن اعتقاد ندارد و امروزه وقتی کسی، بدون قائل شدن هیچ اهمیتی از آن سخن می گوید، فقط برای تأکید بر نوعی پیوند و اتصال است ـ یا بیشتر تکامل

ص: ۵۷

۱- ۳۵ . انسان و طبیعت، ص ۱۷۲.

۲- lirigorganisms.

یافته، یا کمتر تکامل یافته، به معنای کامل تر، کمتر کامل _ چرا که این به یک زبان قراردادی در جهان علمی تبدیل شده است که تقریبا صورت اجباری پیدا کرده است.(۱)

۳. اصل مبحث شرق شناسی نیز از دیگر نمودهای حضور ترانسفورمیسم در موجودیت تمدن غرب است. به طور خلاصه باید گفت که شرق شناسی، مصادره تاریخ اقوام و تمدن های پیشین، به نفع نظام مطلق انگار و استیلاطلب غربی و از اصول استعمار است.

غرب نمی تواند ببیند در ذهن و تفکر انسان ها، تصوری از وجود تمدن و شکوفایی انسانیت (در جنبه های گوناگون آن) در گذشته، وجود دارد. این گونه نظریه پردازی ها(ی تکاملی)، زمینه را برای حذف این ذهنیت بشری آماده می کند.

«تمکین در مقابل این واقعیت [تکامل پندار و عمومیت یافته] ضمنا تلقی انسان جدید را نیز از دوران های قبلی تاریخ خود، در قبال سایر تمدن ها و اشکال زندگی تغییر خواهد داد(۲)» و غرب را به صورت تنها تمدن واقعی و انسانی و کمالمند مطلق نشان خواهد داد. دیگر همه به سوی قبله غرب نماز خواهند گزارد و به سوی تنها قبله پیشرفت حرکت خواهند کرد. دیگر هیچ تمدن و فرهنگ ارزشمند دیگری نیز وجود ندارد تا خیل بشر یاد آن تمدن کند و موجودیت اومانیسم را به خطر افکند.

۴. این تلقی حیوان پندار، برای صیرورت تاریخی بشر، صورت بخش

۱- ۳۷ . انسان و طبیعت، صص ۲ و ۹۱.

۲- ۳۸ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۷۳.

عمـده نظـام های اجتماعی، سیاسـی و اقتصادی نیز شـده است. با این طراحی، جامعه بشـری همچون جنگلی است که بر اساس اصل تنازع بقا، قوی ترها می برند و ضـعفا می بازند و ماده اولیه برای رشد (شـکم چرانی و شـهوت رانی و توسـعه طلبی) قوی ترهـا می شونـد. «انـدیشه اجتمـاعی لیبرالی، تحقق شـکلی داروینیسم اجتمـاعی و صورتی از تنـازع بقـا در عرصه روابط انسانی است؛ زیرا لیبرال ها معتقدند که دولت و جامعه باید با کمال خونسـردی شاهد رقابت آزاد سـرمایه های بزرگ با سـرمایه های اندک باشند. لیبرال ها هرگونه دخالت در جهت حمایت از اقشار کم درآمد را محدودیت آزادی یا به هم خوردن نظم طبیعی جنگـل حیوانـات می نامنـد. [اگر می بینیـد که در تمـام نشـست هـای سازمـان تجارت جهانی مثلاً بر حـذف سوبسـید در تمام کشورها و حتی کشورهای اروپایی تأکید می شود، در همین راستا قرار دارد.] زیرا معنای لیبرالی آزادی با امپریالیسم و استثمار ملازمه دارد».(۱)

موارد رسوخ انـدیشه هـای داروینی و ترانسـفورمیتی در تمـدن غرب و ساختارهـای عینی آن فراوان است و مـا به همین مقـدار بسـنده می کنیم. بـا این توضـیح، تـا حـدودی روشن می شود که غرب، هویت دست سـاز تـاریخی خویش را با چه معیارهایی برگزیده است.

انگاره های تاریخی غرب که از نوعی الهیات تاریخ گرفته شده، آمیخته با همین خرافه های مدرنی است که به نمونه ای از آن ــ یعنی نظریه تکامل داروینی ــ اشاره کردیم. غرب، تاریخ خود را براساس اندیشه ترقی بر یک

۱- ۳۹ . چنگیز پهلوان، اندیشه های سیاسی، تهران، پاپیروس، ص ۲۱۰.

سیر خطی و ممتد و صعودی معنا می کند. بدین ترتیب، ملاک و معیار تازه ای برای رشد و تکامل می آورد. براساس این نگاه، هرکه در گذشته بوده، در دوران های پس از خود، عقب مانده تر و پست تر است. بشر غربی در این دوران سربرآورده و بر آن است تا همه قرن ها را آن گونه نشان دهد که در دوران حاضر، خودش، در قله و اوج قرار گیرد. بنابراین، تاریخ تکامل ابزار و تمتع جویی و استیلاطلبی بر طبیعت را به عنوان مطلق تاریخ انتخاب کرده است. امروزه تاریخ به معنی تاریخ تمدن و تاریخ تکنیک است. بنابراین، بدون اینکه هیچ قیدی آورده شود، دوران تاریخی را با همین معیار از هم جدا می کنند: عصر حجر، عصر آتش، عصر چرخ، مفرغ و یا موج کشاورزی، موج صنعتی، موج ارتباطات و اطلاعات، عصر ماهواره، عصر کامپیوتر و... . با این تعریف، تاریخ پیامبران و تاریخ تکامل معنوی و ایمان بشری و تاریخ تحول نسبت انسان با حقیقت حق به کلی از کتاب تاریخ حذف می شود. پیدایش این گونه نگرش به تاریخ، اگرچه متعلق به دوران جدید است، ولی ریشه های آن را می توان در یونان باستان و حتی در اندیشه های حکمای مسیحی از جمله سن آگوستین و اخلافش نیز جست وجو کرد.

باید گفت نوع نگاه به تاریخ در اندیشه اسلامی کاملاً آمیخته و برگرفته از متن آموزه های دین است. در اندیشه معنوی و به ویژه در حکمت اشراقی و معنوی، تاریخ نه خطی و ممتد بلکه دوری و صعودی معنا می شود. بی شک، نظام خلقت بر یک نگاه چرخشی و تذکرآمیز استوار گردیده؛ گردش شب و روز گردش زندگی و به ویژه گردش فصل ها، چرخش کرات، سیستم

ص: ۶۰

فیزیولوژیکی بـدن، پیدایش انسان از خاک و بازگشت به او (جسـمی) و از خدا بودن انسان و بازگشت به سوی او (انا للّه و انا الیه راجعون) (روحی) و نمونه های بی شمار دیگر، بیانگر همین مطلبند.

اگر دقت کنیـد، موارد بیان شـده، از جمله موضوع هایی است که قرآن کریم بر آنها به عنوان آیه و نشانه های الهی تأکید می کنـد. این همه تأکیـد بر چرخش حیـات و شب و روز و فصـل هـا و...، نشان آن است که تاریـخ نیز از نظر کلی، شب و روز و فصل هایی دارد که مانـدگاری آن را تضـمین می کند. باید گفت این فصول و شب و روز تاریخی و مدت آنها برخلاف نظام چرخشی طبیعت ــ که جبراً وجود دارند ــ به دست انسان ها تعیین و ساخته می شود. دوران جهالت و دوران نورانیت معنویت و بعثت پیامبران و سیلان میان این دو زمانه، شب و روز و چرخش تاریخ را شکل می دهند. روی آوردن انسان ها به پیامبران و در نهایت، دین داری آنان به صورت نور منتشر می شود و روی گردانی از دین و ولایت حق، بشر را به گمراهی می برد.

عبرت آموزی و تـذکر تاریخی نیز که گوهر دین بر آن تأکید دارد، تنها در چنین بستری قابل تحقق است. سـنت های الهی در همه جنبه های فردی و اجتماعی آن تغییر و تبدیل ناپذیر هسـتند و به همین دلیل است که انسان در هر دوره ای با ویژگی های خود، نمی تواند از دایره این سنن خارج شود و اینها در مجموع، اوج و فرود تاریخ معنویت را شکل می دهند.

انـدیشه دوری تاریخ، در قرن اول اسـلامی با پذیرفتن علوم هرمسـی (هرمس بنابر گفته های افراد گوناگون، همان ادریس نبی علیه السلام است که صاحب حکمت بوده و نام وی دو بار در قرآن در سوره انبیا: ۸۵ و مریم:

۵۶ آمده است) وارد مکتب تشیع گردید و سبب شد دانشمندان شیعه، پیرو نظریه ای کلی درباره طبیعت و مفهوم دوری زمان شوند که این نظریه مرکب از ادوار مشابه و نهضت طبی بقراط به همراه کیمیا است. به همین دلیل، آنان در مقابل برخی عقاید فلسفی ارسطو و برخی نکات طبیعیات وی قرار گرفتند (مقصود از مفهوم دوری زمان، تکرار عینی رخدادها نیست، بلکه حضور سنن الهی است که فتنه ها و آزمایش ها، انسان ها و جوامع را همانند می سازد و...).

از جمله مهم ترین عناصر تذکر و اعتبار که در دو جریان دینی و سکولار، دو گونه بازتاب کاملاً متضاد به وجود آورده، مسئله مرگ است. مرگ در اندیشه معنوی، یک آغاز اساسی است و نه پایان همه چیز. در حالی که مرگ همه آن چیزی است که غرب از آن می گریزد و از فکر آن هم به وحشت می افتد. هراس انگیزترین کابوس های بشر غربی درباره مرگ است. بنابراین، از هر وسیله ای برای فراموشی نسبت به این مسئله استفاده می کند، به گونه ای که هیچ عاملی در زندگی، مرگ را به یاد نمی آورد. حال آنکه مرگ آگاهی، شاهراه معنویت است که حضور پیوسته اش، ملاک تکامل و تقوا و مورد تأکید قرآن کریم و کلام اهل بیت علیهم السلاماست. به هرحال، تنزل ساحت انسان غربی و تحول معرفتی او نسبت به تاریخ و گردش زمانه و مبدأ و معاد پاسخ مدرن به پرسش «از کجایی» و «به کجایی»، کل زندگی، او را متأثر ساخته و هویت تاریخی او را به شکلی کاملاً خود بنیاد و مستقل از وحی پایه ریزی کرده است. خلاصه کلام این است که هر جا غرب می خواهد انسان ها را در وهم غرق کند، به رسانه ها و به ویژه رسانه های

ص: ۶۲

تصویری روی می آورد. ما در بخش دوم کتاب به نسبت توهم و رسانه مدرن خواهیم پرداخت. باید گفت از این نظر، تناسبی جدی میان نشر اندیشه های ترانسفورمی و تکاملی و نیز اندیشه ترقی با رسانه های مدرن و به ویژه سینما و تلویزیون وجود دارد. اگر مباحث این کتاب معطوف به شناخت رسانه ها نبود، بازهم به اینجا می رسیدیم که آنچه در القا اندیشه های تکامل حیوانی انسان، نقش اصلی و بی مانند و سحرکننده را داراست، همان سینما و تلویزیون است.

فیلم هایی که درباره انسان های اولیه ساخته می شود، مستندهای باستان شناسی، توجیهات هپروتی به ظاهر علمی، کارتون های سینمایی و تلویزیونی، تبلیغات تجاری تلویزیونی و برنامه های طنز و... ، همه مبلغ این نظریه کفرآمیز هستند. مردم کتاب های دانشمندان را نمی خوانند و حوصله بحث های علمی را ندارند، ولی به سینما می روند و همیشه تلویزیون تماشا می کنند. بدین وسیله که این تلقیات وارد ذهن عامه انسان ها می شود. به جز این، اگر این مباحث از راه آکادمیک بررسی می شد، شاید نظریه تکامل تا کنون صدها بار کفن پوسانده بود. کارتون های فراوانی در برنامه های کودک دیده ایم که انسان های اولیه به شکل بوزینه نشان داده می شوند. وانگهی سریال های مطرح کارتونی نیز مانند تام و جری، پلنگ صورتی و... دست کم چند قسمت از برنامه هایشان، سفر تاریخی به دوران های آغازین زندگی بشر بوزینه سان و زندگی در کنار آن وحشی ها! را نمایش می دهند.

امروزه، اندیشیدن با معیار تکاملی حتی در جامعه اسلامی خودمان و در میان دوستان و آشنایان دیندار، امری رایج و بدیهی است. گویا وحی منزلی

ص: ۶۳

است که هیچ خدشه ای به آن وارد نیست و حتی با پرسش دراین باره و برخورد با این برداشت عوام مردم ممکن است به از دست دادن مشاعرتان متهم شوید و البته نبایستی تعجب کنید؛ زیرا این از معجزات تلویزیون است.

باید دانست که بشر و به دنبال آن، جوامع بشری در پی امتداد تاریخی خویش می زیبند و این نیز ریشه در فطرت انسان دارد؛ همان بخش از فطرت که علاقه انسان به داستان را پدید می آورد. انسان ها داستان می خوانند تا زندگی خویش را در امتدادی که داستان به آنها می دهد، معنا کنند. داستان، مثالی از زندگی است و هویت بخش انسان. قرآن نیز با مبانی و روشی متفاوت از داستان پردازی های مرسوم، به نقل قصص اقوام و پیامبران و گذشتگان پرداخته است تا فطرت انسان را که در پی یافتن هویت تاریخی خویش است، با این شیوه راهنمایی کند. «گذشته، حال و آینده افراد انسانی، واقعیتی است ممتد که جز قسمت کوتاهی از آن، در پرده ای مه آلود از ابهام و تردید و وهم گم شده است.»(1) سینما و تلویزیون با فرصتی که یافته اند، تردید ذهن غیرمتعین (تعیین را در اینجا معنای تصور ثابت و واضح معنا کنید) او را، با وهم متعین رسانه ای پاسخ می گویند و معمولاً برای او هویت و پیشینه ای دروغین می سازند. من تاریخی تراشیده شده برای انسان معاصر، به وسیله رسانه های مدرن، رفتار مطلوب شهروند مطیع دهکده جهانی را دنبال می کند. بنابراین، از این منظر، تطابق با واقعیت های تاریخی هیچ

۱- ۴۰ . آیینه جادو، ج ۱، ص ۶.

اهمیتی نمی یابد.

چنین است که نظریه تکامل، تحریف ها و انگاره های دست ساز تاریخی در بازتاب رسانه ای اهمیت بسیاری یافته است. اینجا است که رسانه جامعه اسلامی می توانـد نقش بسـیار مثبت و بی ماننـدی را ایفـا کنـد. می توان هویت درست تاریخی را که منطبق با سنت های الهی و تاریخ زنـدگی معنوی و سرشار از عبرت های مفیـد است، به انسان هدیه کرد و در این مورد، چه وسیله ای بهتر از رادیو و تلویزیون؟!

۵. استعمار (پرسش از ثروت غرب)

اشاره

۵. استعمار (پرسش از ثروت غرب)

زیر فصل ها

ثروت غرب از کجا است؟

ثروت غرب از کجا است؟

ثروت غرب از کجا است؟

بشر امروزی، تمـدن غرب را نتیجه دگرگونی دانش تجربی و در امتـداد تکامل بشـری می دانـد و تاریخ غرب را آن گونه که برای او تقریر کرده انـد، می بیند و آنچه برایش تقریر شده، چیزی جز تاریخ تحول ابزار نیست که آن را تاریخ تمدن نام نهاده اند.

تاریخ تمدن غربی بر مبنای شرایط قرن نوزدهم، در آکادمی رسمی غرب تدوین شده است، ولی حقیقت آن است که تاریخ شکل گیری تمـدن غرب، رازهای بسیار مهم و اساسی دارد که در ایجاد تمـدن امروزی نقش حیاتی داشته انـد. یکی از مهم ترین رازها، نحوه انباشت سرمایه در غرب است که روی دیگر سکه استعمار به شمار می رود.

متأسفانه ما از غرب فقط وجوه سانتی مانتال و آکادمیک آن را، آن هم نه به گونه ماهیت شناسانه، بلکه به گونه ای سطحی و مبهم می بینیم و نتیجه این

وضعیت به هر دلیل که باشد (مثلاً ـ به این دلیل که غرب فقط این وجوه به ظاهر منطقی خود را نمایش داده و به تحریف واقعیات شوم درباره خود پرداخته است یا اینکه ما خود درباره داستان غرب در بسیاری از وجوه به غفلت زده ایم)، گمراهی توده های عظیم تمدنی و فرهنگی دیگری است که در رویارویی با غرب قرار دارند. مثلاً ـ ما فرانسیس بیکن(۱) را یک فیلسوف و اندیشمند غربی می دانیم،ولی نمی دانیم که وی از سرمایه گذاران کمپانی استعماری ویرجینا و از سهام داران کمپانی نیوفاوندلند(۲) بوده(۳) که از جمله فعالیت های آنان، شکار انسان های مظلوم در آفریقا و تصرف آنان به صورت برده و به کارگیری در مزارع بزرگ به نام پلانت بوده است. همین کمپانی ها و نمونه های دیگر از این دست، در کمپانی سفاک و استعمارگر هند شرقی ادغام شدند. نظریه پردازی های بیکن در واقع به طور مستقیم از توسعه طلبی های ماوراء بحار اثر می پذیرد. او رساله ای به نام درباره پلانت ها(۴) نوشت که در آن، از سرمایه گذاری درازمدت در مستعمره ها دفاعمی کرد. نیوفاوندلند (سرزمین نو یافته)، جزیره ای است بزرگ در شمال کانادا و پر از منابع طبیعی که نخستین مستعمره انگلیسی ها به شمار می رود. بیکن، چنان شیفته سرمایه گذاری در مستعمره خود بود که می گفت: «شیلات نیوفاوندلند

۱- ۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) francis Bacan).

۲- new foundland _ نیوفاوندلند امروزه مرکز مهم سرمایه گذاری اتمی و شیمیایی زرسالاران یهودی است.

۳- ۳ . عبداللّه شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷، چ ۱، ج ۱، ص ۶۸.

۴- on plantation.

ارزشمندتر از معادن پرو است.» بیکن تنها اندیشمند انگلیسی سهیم در کمپانی های غارتگر ماوراء بحار نبود. در نسل بعد، تعداد زیادی از این نظریه پردازان، از جمله جان لاک،(۱) استاد آکسفورد و اندیشه پرداز نامدار لیبرالیسمظهور کردند.(۲)

باز برای تأکید، این پرسش اساسی را مطرح می کنیم: آیا به راستی بر بنیاد تاریخ تحول دانش و فن و اندیشه فرهنگ می توان به تبیین فرآیند پیدایش تمدن جدید غرب نشست، بی آنکه مدیران و سرمایه گذاران اصلی این تکاپو و منشأ سرمایه و اهداف آنان را شناخت؟ به راستی، آیا بدون سیلان ثروتی که از راه تاراج ماوراء بحار به محدوده های کوچکی از قاره اروپا سرازیر شد، چنین شکوفایی در دانش و فن و اندیشه امکان پذیر بود؟! ما ایرانیان از رنسانس اطلاعات بسیاری داریم، ولی خاندان مدیچی و دیگر کانون های سیاسی و تجارتی و مالی اروپایی آن دوران؛ یعنی جاعلان و حاملان فرهنگ رنسانس را کمتر می شناسیم. این رشته سر دراز دارد و از تاریخ پنج سده اخیر، نمونه های فراوان می توان نام برد. ما آلفرد نوبل، بنیان گذار جایزه نوبل را خوب می شناسیم، ولی کمتر می دانیم که خانواده نوبل، مالکان منابع نفت بادکوبه بودند (که به تأسیس مجتمع نفتی رویال داچ شل انجامید). این شناخت یک رویه امروزه نیز ادامه دارد. ما سر آیزایا برلین را خوب می شناسیم و با شور و اشتیاق، آثار او را به فارسی ترجمه می کنیم

۱- John Licke (۱۶۳۲ _ ۱۷۰۴).

۲- ۶ . زرسالاران، صص ۳۵ و ۳۶.

یـا می خـوانیم، ولی نمی دانیم که این انـدیشه پرداز نامـدار یهـودی معاصـر، دامـاد خانـدان گـوئنز برگ (از اعضـای برجسـته الیگارشـی یهودی مسـتقر در روسـیه تزاری، از بانکـداران درجه اول این سـرزمین، خویشاونـد دو خانـدان زرسالاـر سـاسون و هرش، شریک یاکوب پولیاکوف بودند) و دوست ویکتور روچیلد (از خاندان های زرسالار و استعمارگر) بود.

البته مـا از این «نمی دانیم»هـا بسـیار نمی دانیم و همین مطلب، جـوامعی چـون جـامعه مـا را دربـاره غرب به جهـل مرکـب مبتلا ساخته و نقش رسانه ها صد البته در این قلمرو، اساسـی بوده است. شـست وشو و تحریف حافظه تاریخی ملت ها، عنصر مهمی است که در ارتبـاط بـا کـارکرد مـدرنیستی رسانه های تکنولوژیک بایستی مورد توجه قرار گیرد. ما در اینجا نمی توانیم بحث مفصـلی درباره غارتگری و اسـتعمار غرب علیه ملت های دیگر داشـته باشیم، ولی با برخی مؤلفه های اساسی آشنا می شویم و در این زمینه از کتـاب بسـیار نفیس و ارزشـمند و بی نظیر زرسالاـران یهودی و پارسـی، اسـتعمار بریتانیا و ایران، نوشـته اسـتاد ارجمند عبداللّه شهبازی یاری می جوییم:

در واپسـین سال های سده پانزدهم میلادی، ایزابل، ملکه خون ریز کاستیل به همراه شوهرش، فردیناند، شاه آراگون، با سپاهی عظیم به سوی آخرین بقایـای دولت هـای مسـلمان انـدلس حرکت کرد (و به شـکل وحشـتناکی شـهر مـالقه (مالاگا)(۱) را به تسخیر درآورد) و ۱۲ هزار تن از سکنه آن را به بردگیبردند. در دوم ژانویه ۱۴۹۲ م. شهر غرناطه (گرانادا)(۲) پس از محاصره ایسخت و مقاومتی قهرمانانه...تسلیم شد و فردیناند و ایزابل در

ص: ۶۸

۱- malaga.

۲- Granada.

میدان بزرگ شهر زانو زدند و خدای را سپاس گفتند که پس از ۷۸۱ سال، اسلام را از اندلس برانداخته اند. هفت ماه بعد، در اوت ۱۴۹۲ یک ماجراجوی دریایی ایتالیایی به نام کریستف کلمب از سوی ایزابل و فردیناند راهی سفری دور و دراز شد تا با غارت هند افسانه ای، گنجینه انباشته حکمرانان آزمند اروپا را انباشته تر سازد. کلمب، بی آنکه خود بداند، قاره امریکا را «کشف» کرد(!!!) و در بازگشت افتخاری دیگر (از نوع افتخارات پیشین که همراه با چپاول و غارتگری و کشتار وسیع بومیان منطقه بود) بر افتخارات ایزابل و فردیناند افزود.

در این زمان، مانوئل ثروتمند، شاه حریص پرتغال، با رشک، نظاره گر پیروزی های ایزابل و فردیناند بود. همو بود که به سان همتایان اسپانیایی اش واپسین بقایای تمدن اسلامی را در غرب اروپا به خاک و خون کشید. دربار پرتغال که پیش تر، هنری دریانورد را راهی دریاها کرده و تجارت جهانی برده را بنیان نهاده بود، نمی خواست در این مسابقه تاراجگری عقب بماند.

مانوئل، پنج سال پس از سفر کلمب، واسکوداگاما(۱) را راهی دریاها کرد. گامادر سال ۱۴۹۸ به سواحل هند رسید، بدین سان، تاریخ، فصلی نوین را گشود که سال ۱۴۹۲ مبدأ آن است، سال سقوط غرناطه و کشف امریکا. این حوادث نقطه عطفی در تاریخ تمدن بشری است و آغاز ظهور و پدیده ای که زرسالاری جهانی نامیده می شود. این است سرآغاز داستان ما!(۲)

کریستف کلمب، واسکوداگاما، پدرو آلوارس کابرال(۳) (که همراه گاسپار یهودی وبا هدف تسخیر شرق راهی هند شد و البته در ۲۲ آوریل ۱۵۰۰ به برزیل

ص: ۶۹

۱- ۱۴۶۰ - ۱۵۲۴) Vascoda Gama).

۲- ۱۰ . زرسالاران، صص ۳۵ و ۳۶.

۳- ۱۴۶۰ - ۱۵۲۶) Pedro Alvares Cabral).

رسید و متفرعنانه آن را تصرف کرد و نامش اکنون در کتاب های علمی به عنوان کاشف برزیل، جایگاهی افتخارآمیز دارد) و در ادامه، فرانسیسکو المیدا(۱) و آلفونسو دالبوکرک(۲) (کسی که تاریخ نگاران غربی، با افتخار، او را نخستین فردیمی دانند که پس از اسکندر مقدونی، یک امپراتوری اروپایی در شرق بنا کرد) و ده ها ژنرال ماجراجو و غارتگر دیگر، با چپاول ملت هایی که به زعم آنها، بی تمدن و بی فرهنگ بودند (و بایستی بابت این چپاول و دست اندازی ظالمانه که به آشنایی آنان با انسان های متمدن غربی انجامید، از دربار اروپاییان سپاس گزار باشند)، تاریخ جهان را وارد عرصه ای کردند که در اروپای عقب مانده، ولی بی بضاعت، کوه هایی از ثروت دزدی انباشته شد.

در سده هفدهم، امپراتوری مستعمراتی پرتغال به دربار دیگر کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان و هلند انتقال یافت و جیووانی کابرتو که ناسیونالیست های انگلیسی او را جان کابوت(۳) می نامند، در سال ۱۴۹۷ راهی هندشد تا راه کلمب و گاما و کابرال و دیگران را ادامه دهد. وی به جزیره کیپ برتون(۴)در نوا اسکاتیای کانادا رسید و آن را تصاحب کرد و این در زمانی است که در انگلیس، الیزابت اول، ملکه انگلیس (که پروفسور راوس وی(۵) را زن رنسانسمی نامد) حکومت می کرد. شرافتمندانه ترین راهی که الیزابت برای تأمین مخارج دربار خود انتخاب کرده بود، مشارکت با دزدان دریایی بود.

۱- Franeiscode Almedia.

۲- Alphonsode Albouqerque.

۳- John Cabot (Giovannicaboto).

۴- Capeberton.

۵- A.L. powse.

سر جان هاوکینز و سر فرانسیس، نزدیک به چهار دهه سگ های درنده الیزابت در دریاها به شمار می رفتند. علاوه بر راهزنی دریایی و تجارت برده، سومین زمینه فعالیت الیزابت، توسعه طلبی ماوراء بحار بود و بدین ترتیب، در دوران الیزابت، انگلیس هم وارد این گونه اکتشافات دریایی شد.(۱) سپس فرانسه و هلند و آلمان هم به تکاپو افتادند و در امتداد این مسیر، کمپانی هند شرقی تأسیس شد و در سده هفدهم، امریکاییان هم به صورت جدی وارد عرصه فعالیت کمپانی هند شرقی انگلیس شدند.

دوران نوین تاریخ غرب (از سده شانزدهم به بعد) حیات خود را از دو پدیده پلانتوکراسی(۲) و تجارت ماوراء بحار(۳) می گیرد. «پلانتو کراسی؛ یعنی اقتصادی که برشالوده کشتزارهای بزرگ مستقر املاک اروپاییان در جزایر و سواحل قاره امریکا و خاور دور استوار شد، اقتصادی بود مبتنی بر نیروی کار انبوه مردمی که از قاره امریکا به بردگی گرفته می شدند و بر این شالوده بود که اروپا در دو سده هفدهم و هجدهم میلادی، بزرگ ترین نظام برده داری تاریخ بشری را برپا کرد.»(۴) تاریخ

۱- ۱۷ . زرسالاران، صص ۶۶ و ۶۷.

۲- Panto craey.

۳- ۱۹ . تجارت ماورای بحار، نامی است که به توسعه طلبی اروپا در مشرق زمین داده می شود. تکاپویی که هیچ ربطی به تجارت متعارف نداشت و چنانکه درسرگذشت آن [دیده می شود]، بر تهاجم و تجاوز و غارتی بی سابقه استوار بود. مبدأ این دوران، سفرهای اکتشافی کریستف کلمب به غرب ۱۴۹۲م. و واسکوداگاما به شرق (۱۴۹۷م.) است و پایان آن انقلاب صنعتی اروپا در نیمه اول سده نوزدهم. تحولی که دقیقا بر پایه سه سده انباشت و تراکم ثروت جهان در بخش هایی از قاره اروپا، به ویژه در جزیره انگلستان انجام گرفت. زرسالاران، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۴- ۲۰ . زرسالاران، ص ۲۱۹.

برده داری رنسانس غرب، فراز و نشیب هایی دارد که از آن می گذریم و فقط به آمار محافظه کارانه ای که خود پژوهشگران غربی ارائه کرده اند، بسنده می کنیم:

... مانینگ (محافظه کار) در مجموع، کل کسانی را که در دوران برده داری از قاره آفریقا به قاره امریکا صادر شدند، ۱۸ میلیون نفر می داند... . از نیمه سده هجدهم تا نیمه سده نوزدهم، به طور متوسط، سالیانه ۶۰ هزار برده از سواحل غربی آفریقا صادر می شد. باید توجه داشت که این آمار، بردگانی را که در حوزه قاره آفریقا به کار گرفته می شدند و یا برای کارهای شاق به سواحل و جزایر آسیا منتقل می شدند، دربرنمی گیرد.(۱)

با این توصیف ها، رفته رفته درمی یابیم که چرا به تصاحب و تملک ظالمانه سرزمین ها، عبارت «کشف» گفته می شود. در واقع، انسان های بومی مناطق امریکا و شرق به ویژه آفریقا، انسان به شمار نمی آمدند. بنابراین، ماجراجویان غربی این گونه تلقی می کردند که «معدن برده» کشف کرده اند. این چیزی است که در تاریخ این گونه به اصطلاح اکتشافات، به وضوح دیده می شود.

شاید خواننده این متن تصور کند که نویسنده فراموش کرده است که پژوهش وی درباره چه موضوعی است. حال آنکه این گونه نیست. از همان سطر اول، تلاش نویسنده هرچه آشکارتر ساختن کارکرد رسانه ها در این زمینه بوده است. نگارنده در روزهایی که مشغول نوشتن این اثر بود، هنگام سخنرانی در یکی از دانشگاه ها، با مسئله ای برخورد کرد که عمق فاجعه ای

۱- ۲۱ . همان، ص ۲۳۲.

را که رسانه های غرب در تحریف تاریخ استعمار و برده داری به وجود آوردند، تا حدی منعکس می کند. نگارنده پس از پایان سخنرانی (که ربطی هم به موضوع استعمار برده داری نداشت و به نقد «علم جدید» می پرداخت) با اعتراض یک دانشجو روبه رو شد که می گفت: «اسلام برده داری را رواج می دهد و جایز می شمارد، ولی غرب با آن مبارزه می کند و مسلمانان معاصر نیز مبارزه با برده داری را از نظام متمدن و پیشرفته غربی یاد گرفته اند.» از او پرسیدم: آیا تاریخ خوانده ای؟ گفت: نخوانده ام. پرسیدم: در مورد اسلام تحقیق کرده ای؟ گفت: خیر و پس از چند پرسش دیگر، برایم روشن شد اثر همین فیلم های سینمایی است که بعضا از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می شود و یک قهرمان اروپایی یا امریکایی برای آزادی برده ها چه فداکاری هایی می کند و بعضا شرقی ها به ویژه عرب ها در جبهه برده داری قرار می گیرند. تماشای همین برنامه ها این چنین بر تلقی ذهنی او اثر گذارده است.

داستان رسانه و استعمار، پیچیده و پرشاخه است و در پایان همین بخش به برخی از این شاخه ها اشاره خواهیم کرد، ولی تا کلیتی از استعمار ندانیم، نمی توانیم افسونگری سینما و تلویزیون و رمان و... را در این قلمرو درک کنیم. «تا دهه های متمادی پس از انقلاب های امریکا و فرانسه، برده داری همچنان تداوم داشت و ملت هایی که این انقلاب ها را به سرانجام رسانیدند، خود، بی هیچ تغییری درگیر تجارت جهانی برده بودند. ممنوعیت برده داری به طور جدی تنها در اواخر سده نوزدهم رخ داد»(1) و شورش های بزرگ

۱- ۲۲ . همان، ص ۲۳۴.

بردگـان تنهـا دلیلی جزئی برای این ممنوعیت به شـمار می رود. حقیقت این است که زمان سوددهی برده داری در حال سپری شـدن بود و نظـام سـرمایه سالاـر غرب، انباشت سـرمایه های خود را در قلمروهای دیگری جست وجو می کرد. اسـتاد عبـداللّه شهبازی، دلایل دیگر لغو برده داری را این گونه بیان می کند:

۱. کاهش اهمیت اقتصاد پلانت کاری و به تبع آن، کاهش سودآوری تجارت برده.

۲. آغـاز و اوج گیری تجـارت جهـانی تریاک در اواخر سـده هجـدهم و اوایل سـده نوزدهم. انتقال سـرمایه ها به این عرصه و تبدیل این پدیده جدید به محور اصلی تکاپوی جهانی الیگارشی مستعمراتی غرب... .

۳. دگرگونی در ساختـار اجتمـاعی و فرهنگی دنیـای غرب، طی سـده نوزدهم. پیـدایش جوامع انبوه شـهری و در پی آن تـأثیر پدیده افکار عمومی بر ساختار سیاسی این کشورها.(۱)

همین عوامل به ویژه عامل سوم، ضرورت هایی را برای دنیای غرب به وجود آورد که نوع کلاسیک برده داری را کنار گذارد و به روش های پیچیده تر و استتارشده روی آورد. همان گونه که برای مسئله استعمار نیز چنین اتفاقی افتاد. از جمله برده داری های آشـکارتر این دوره، برده داری جنسی(۲) است که آمار ارائه شدهـدر کنفرانس ۱۹۹۱ سازمان زنان جنوب آسیای شرقی نشان می دهد فقط در طی ۱۶ سال (از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۱)، دست کم ۳۰

۱– ۲۳ . همان، ص ۲۳۵.

۲– Sexslavery.

میلیون زن در سراسر جهان به فاحشه خانه ها فروخته شده اند. این شبکه جهانی برده داری به وسیله باندهای قدرتمند مافیایی اداره می شود.(۱)

با پایان دوران تجارت جهانی برده به شکل کلاسیک آن، توجیه و استتار این فصل سیاه از تاریخ معاصر غرب، به یکی از کارکردهای تاریخ نگاری رسمی بدل شد. در ایجاد تمدن جدید از سهم تعیین کننده میلیون ها برده ای که به قاره امریکا یا آفریقا برده شدند و همین حدود انسان هایی که در فرآیند خونین شکار برده نابود گردیدند، سخنی در میان نیست.(۲)

برای اینکه نقش رسانه به ویژه رسانه های دیداری را نسبت به واقعیت های شوم غارتگری غرب دریابیم، بهتر است آنها را دسته بندی و به برخی از آنها اشاره کنیم:

۱. وسوسه و تب طلا و افسون ثروت شرق: سیل ثروتی که از مشرق زمین به سوی اروپا روانه می شد، عطشی سیری ناپذیر در کانون های سیاسی و اقتصادی اروپا برانگیخت و در فرهنگ و روان شناسی اروپاییان، اکتشاف دریایی و تجارت ماوراء بحار، جاذبه ای شگرف و رؤیاگونه یافت. «یکی از مؤثرترین روش ها، اشاعه داستان های حیرت انگیز درباره گنجینه های بی پایان و سهل الوصول مسلمانان مشرق زمین بود. افسانه هایی که در شعر و ادب فارسی در اروپای سده شانزدهم بازتاب گسترده ای یافته است. افسانه گنج های الحمراء یا داستان های شگفت هزار و یک شب (از جمله داستان زیاد) و

ص: ۷۵

۱- (time , June ۲۱ , ۱۹۹۳, pp. ۲۸-۴۰) به نقل از: زرسالاران، ص ۲۳۷.

۲- ۲۶ . زرسالاران، ص ۲۳۷.

ماجراهـای جـذاب (و افسـانه ای) مـار کوپولو درآمیخت و عطش اکتشـاف دریایی و دست یابی به شـرق را بیش از پیش دامن زد... . در گوشه ای از جهـان، زنی کاملاً برهنه حضور داشت و شـهسوار مسـیح را به سوی خود وسوسه می کرد... . نام هایی که کاشفان اروپایی بر سرزمین های دیگران می نهادند نیز وسوسه انگیز بود: دماغه امید نیک، ساحل عاج، ساحل طلا و غیره. تصـادفی نیست که در این دوران نـام هرمز، بنـدر بزرگ تجـاری آن دوران، چنـان آوازه ای جهانگیر یافت که شاعران بزرگ اروپـا، برای نمونه، جـان میلتون که در کنـار شـکسپیر یکی از برجسـته ترین چهره های ادبی انگلیس است، در منظومه بهشـت گمشده چنین می سراید:

بر فراز تختی نشسـته بود که در قدر و بها بر ثروت هرمز هند و جواهر و مروارید بی حسابی که دست سـخاوتمند شـرق به پای پادشاهان خود می ریزد، برتری داشت.(۱)

این نوع نگاه به شـرق، هنوز به صورت جـدی در میان غربیان وجود دارد و در همین سده گذشـته با اختراع تلویزیون و سـینما، آنچه به وسیله قصه ها و رمان ها و سفرنامه ها فقط تخیل بشر اروپایی را برمی انگیخت، به صورت تصویر عینی، شهوت ثروت انـدوزی او را به شـدت تحریـک کرد و می کنـد. وقتی چـاپ سـفرنامه مـارکوپولو در دوره کلمب و گامـا و کابوت، وسوسـه ثروت شـرق را در میـان خواص اروپایی برانگیخت، طبیعی است که ساخت فیلم و سـریال کارتونی و غیر کارتونی مارکوپولو، بشر غربی را دچار وسوسه ای دو چندان خواهد کرد.

۱– ۲۷ . همان، صص ۵۷ و ۵۸.

«پس از بازگشت کلمب، زرسالاران یهودی دربار اسپانیا، بی درنگ گزارش سفر او به هند (قاره امریکا) را چاپ و در مراکز مهم شهری اروپا پخش کردند. این اقدام در کارتون های سیاسی و تجاری اروپا اثری شگرف داشت.»(۱) بی شک، ساختن فیلم او تأثیری بسیار شگرف تر بر ذهنیت عامه انسان ها برجای گذاشت. در این میان آنچه از همه مهم تر است و با موضوع این رسانه هم خوانی بیشتری دارد، موج کارتون هایی است که از آغاز اختراع تلویزیون تا کنون، به شدت، همین تم را القا می کنند: «معابد و جزیره هایی پر از گنج و آماده برای تسخیر.» از کارتون جذاب سندباد، افسانه پنج برادر(۲)، جزیره گنج، گالیور، خانواده دکتر ارنست و ده ها سریال کارتونی دیگر گرفته تا کارتون هایی که این روزها پخش می شود مانند جنگجوی نوجوان. این شخصیت، قهرمانی است که پدر و مادرش از اروپا به آفریقا آمده و کشته شده اند و در یکی از قسمت های آن، انبار بزرگ عاج و در قسمتی دیگر، در معبدی متروک، گنج عظیمی را می یابد. همین تم، در سریال ها و فیلم های سینمایی نیز بسیار زیاد دیده می شود. از همین جا می توان دلیل علاقه غربیان به ساخت فیلم ها و سریال هایی مربوط به دریانوردی و کشف جزیره های مرموز و حوادث شگفت انگیز از این دست را تا حدودی دریافت.

۲. توجیه غارتگری ها: غرب، خود را مطلق می نمایاند و خود را تنها فرهنگ و تمدن بشری معرفی می کند و با بی فرهنگ، بی هویت و بی تمدن

ص: ۷۷

۱- ۲۸ . همان، ص ۵۸.

۲- ۲۹ . همان، ص ۵۸.

خواندن ملت های دیگر و جوامع بشری به ویژه ملت های شرقی و آفریقایی می کوشد تا برای دست اندازی های ظالمانه خود توجیه بیاورد. از افلاطون تا کانت اندیشمندان و فیلسوفان بسیاری خواسته یا ناخواسته زمینه را برای توجیه فکری استعمار آماده کردند. مثلاً کانت، وقتی انسان ها را به مهجور و عاقل، نابالغ و بالغ و...، تقسیم کرد، بنیان های نظری استثمار انسان ها را پایه ریزی می کرد. جریان شرق شناسی نیز در برگرداندن همه آثار تمدن های شرقی و به ویژه اسلامی به یونان باستان، نقش اساسی بازی کرده است. مثلاًـ فلسفه دوره اسلامی را وامدار غرب باستان نشان می داده است. در واقع، یکی از روش های غربی برای ثبوت خویش را می توان جاانداختن تلقی بی ثباتی و حذف گذشته شکوهمند و نظام مند دیگران دانست.

بر خلاف تصور رایج، آفریقای پیش از اروپاییان، قاره ای وحشی و بی تمدن نبود. پ.د.کوتن، در تاریخ آفریقای یونسکو این نگرش را میراث شووینسم فرهنگی غرب می داند:

این طرز برخورد و برخورد مشابه آن، که میراث نژاد پرستی است... تمدن غربی را تنها تمدن راستین می دانست. در اواخر دهه ۱۹۶۰ بی. بی. سی، یک مجموعه تلویزیونی به نام تمدن ساخت که تنها به میراث فرهنگی اروپای غربی می پرداخت...، ولی بیرون راندن نامتمدن ها از قلمرو تاریخ، تنها بخشی از جنبه سنت بسیار گسترده تاریخ نگاری غرب بوده است... (و به عنوان مثال تاریخ نگاری جدید) به طور ضمنی این مفهوم را القا می کرد که موجودات برتری از اروپا آمدند و کارهایی را که آفریقاییان نمی توانستند انجام دهند، به گردن گرفتند... .(۱)

۱- ۳۰ . همان، ص ۲۳۳.

این موضوع اصلی بسیاری از تولیدات دیداری غرب بوده و هست. برای مثال کارتون ماریان را که از سیمای کودک پخش می شود، ببینید یا فیلم های سینمایی بی شماری از جمله شبح و ظلمت را بررسی کنید. آن گاه نفوذ تاریخ نگاری علمی غرب در رسانه هایش را به رسمیت خواهید شناخت. در فیلم شبح و ظلمت، قهرمان اروپایی، دو شیر درنده (شبح و ظلمت) که نماد جنبش های ضداستعماری هستند و مانع کار راه آهن شده اند، می کشد و توده مردم مظلوم استعمار شده در برابر انسان های پست و ضعیف و منفعل نشان داده می شوند که قهرمان اروپایی آنان را نجات داده است و اکنون می توانند به راحتی برای قهرمان اروپایی نوکری کنند.

۳. طرح مسائل انحرافی: آنان برای تحت الشعاع قرار دادن دوران برده داری غرب، عنوان تجارت اسلامی برده را طرح می کنند و به جعل پدیده ای به نام برده داری اسلامی در قاره آفریقا دست می زنند تا فاجعه اسارت و نابودی میلیون ها انسان را فرآیندی طبیعی جلوه دهند. از نظر آقای مانینگ (از پژوهشگران دانشگاه کمبریج) «اوج تجارت اسلامی برده در سال های ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۰ میلادی است. شاید منظور، دسته ای کوچک و حقیر دزدان دریایی خلیج فارس و شرق آفریقای تجاری است که بسیاری از آنان دلالان و کارگزاران بومی اروپاییان بودند و با الگوگیری از آنان و برای بهره برداری از این خوان گسترده به خرید و فروش غلام و کنیز دست می زدند...»(۱) بیشتر

ص: ۷۹

۱- ۳۱ . همان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹.

فیلم های هالیوودی، عرب ها را راحت طلب نشان می دهد که برده ها کارهای آنان را انجام می دهند. فیلم لورنس عربستان و برخی کارتون های تلویزیونی، نمونه های گویایی هستند.

این مطلب را با شیوه نگرش به قهرمانی های دروغین غربی ها در این فیلم ها در نظر بگیرید. طبیعی است کودکی که مخاطب این مجموعه برنامه هاست، در آینده، با وارد شدن به عرصه روشن فکری جامعه، در برابر نقادی هایی که نسبت به غرب می شود، موضع می گیرد و چنین می گوید: «اسلام، دین برده داری است و ما مبارزه با برده داری را از غرب متمدن و با فرهنگ آموخته ایم».

«آقای مانینگ، الغای برده داری را نتیجه اوج گیری جنبش انسان دوستانه سفیدپوستان می داند... در سال ۱۸۲۳م. کمیسیون ضدبرده داری در لندن تشکیل شد. انگلیسی ها به بهانه مبارزه با تجارت برده، حرکتی عوام فریبانه و شیطنت آمیز را سامان دادند. عرصه اصلی تحرک ناوگان سلطنتی مبارزه با تجارت برده، آب های خلیج فارس و شرق آفریقا و اقیانوس هند بود و دستگیری این و آن «عربِ» دریانورد به جرم «برده فروش»، محوری بود که تجارت جهانی تریاک را که به تازگی اوج گرفته بود، تحت الشعاع تبلیغات خود قرار می داد».(۱)

این گونه انحراف اذهان، برای پیشبرد اهداف استعماری، روشی است که تاکنون به شدت در نظام رسانه ای غرب دنبال می شود. نیازی نیست که

۱- ۳۲ . همان، ص ۲۳۶.

غرب برای اهـداف تمتع جویانه خویش به طور مسـتقیم، دسـتاوردهای سـینمایی، تلویزیونی و ژورنال تولیـد کنـد. همین که به موضوع های فرعی و نامربوط و بی اهمیت تکیه کنـد، کافی است تا در پرتو این فرافکنی، زمینه را برای دست یابی به اهـداف استعماری نوین خویش آماده سازد.

از جمله مسائـل طرح شـده در محصولاـت رسـانه ای غرب، بزرگ نمـایی برده داری باسـتان و تعمیم نمونه های یونان و رم به سراسر جهان است که نظام برده داری را یک پدیده طبیعی و همه گیر در تمامی جوامع بشری جلوه گر می سازند و بدین سان همگان را در این گناه سـهیم می کننـد. مثال هایی از این دست، آن قدر فراوان است که نیاز به نام بردن از آنها نیست و بیشتر فیلم های تاریخی در دامنه این موضوع قرار دارند.

۴. تبلیغ نظام مدرن: بسیاری از اندیشمندان فرهیخته، بر این باورند که نظام تکنولوژیک و تمدن مدرن در واقع همان نظام برده داری است که از صورت سـخت افزاری به صورت نرم افزاری تغییر چهره داده است. از نظر نگارنـده، این نظریه درست است؛ زیرا اگر برده داری، همان بهره کشـی غیرعادلانه (عـدالت به معنای واقعی کلمه) از انسان هاست، تمدن تکنولوژیک به سـبب تلقی ابزاری و کالاـگونه از انسان ها و در نتیجه، «سودکشـی از ارزش افزوده انسان ها» پیچیـده ترین و ظالمانه ترین نظام برده داری است. پس هر اندازه که رسانه دیداری به ثبوت نظام سـرمایه داری غرب یاری رساند، به همان اندازه، در اسـتثمار انسان ها شـریک خواهـد بود. البته بخش چهارم از ارتباط رسانه و اسـتعمار (تبلیغ نظام مدرن)، عام ترین و مهم ترین موضوع در این قلمرو است و درواقع، کل این پژوهش، به نوعی به این موضوع مربوط می شود و

ص: ۸۱

فقط به همین جمله بسنده می کنیم که «حضور و نقش آفرینی رسانه ها، به ویژه رسانه های بصری برای تمدن غرب، حیاتی است».

فصل دوم: انقلاب صنعتی و آغاز تمدن غرب

اشاره

فصل دوم: انقلاب صنعتی و آغاز تمدن غرب

سرازیر شدن ثروت پلانت ها و تجارت ماوراء بحار به اروپا، زمینه را برای ایجاد یک تحول مادی در زندگی انسان اروپایی آماده کرد. این تحول، متناسب با پذیرفته ها و ذهنیات صاحبان سرمایه به پیش رفت و از ساختارهای اجتماعی گرفته تا علم و تکنولوژی، در پرتو این تحول، ظهور کردند.

۱. ساختار اجتماعی غرب

۱. ساختار اجتماعی غرب

نخستین پی آمد سرازیر شدن ثروت غارت شده در دامن زرسالاران اروپایی به ویژه انگلیسی، افزایش شدید جمعیت اروپا در سده نوزدهم بود. این رشد جمعیت، همراه با پدیده شهرنشینی، سبب دگرگونی اجتماعی در قرن اخیر شد.

«قاره اروپا در سده نوزدهم، به تدریج، سیمای روستایی خود را از دست داد و به جامعه ای شهرنشین بدل شد. دکتر دیوید تامسون، سرآغاز شهری شدن زندگی اجتماعی اروپا را تنها از دهه ۱۸۳۰ می داند؛ زمانی که نیروی بخار از عرصه تولید به عرصه حمل و نقل وارد شد و نخستین راه آهن بنا گردید. او می گوید: ... اروپا شهرهای بزرگ را تنها پس از سال ۱۸۷۰

شناخت. این فرآیندی بود طولانی، بغرنج و متغیر. این فرآیند بر اثر استفاده از کشتی های بخار در نیمه دوم سده نوزدهم و استفاده از موتورهای محترقه و برق در پایان سده نوزدهم شتاب گرفت...».(۱)

آنچه مهم است، پرسش از محوریت هجوم انسان جدید و پدیده شهرنشینی است. در گذشته هم شهرها وجود داشته اند، ولی شهرنشینی، در تمدن جدید معنایی بسیار متفاوت دارد. حقیقت این است که سلوک بشر گذشته به گونه ای بود که با ساختارهای پیشین تناسب داشت. تلقی و تعریف جدیدی که بشر مدرن از خود و عالم پیرامون داشت و آرزوهایی که در ذهن خویش پرورانده بود، ساختاری را می طلبید که نفس اماره جمعی نوع بشر جدید، خواستار آن بود؛ نفس اماره ای که در فرهنگ مدرن، نهادینه می شود و اصالت پیدا می کند. شهرنشینی از آنجا در تمدن جدید نقش حیاتی دارد که همه شئون تمدنی غرب، چه نظام بورژوازی و ساختار اقتصادی سرمایه داری اش و چه نظام های فرهنگی مبتنی بر این سیستم های اقتصادی، به نوعی وابسته و ملازم توده های انبوه انسان های اتمیزه شده هستند که حیات غرب را تأمین می کند. جمله پیش نیاز به توضیح دارد و در بخش های آینده به آن خواهیم پرداخت، ولی یک نکته را بایستی همین جا بدانیم و آن نسبت جدید انسان با پدیده شهرنشینی توده ای است.

یوسف علی میرشکاک در کتاب توسعه و اباحه می نویسد:

برای ازدحام نفوس هر نسخه ای که پیچیده شود، جز پیچیده تر کردن

۱- ۱ . زرسالاران، ص ۲۵۷.

اوضـاع نابسامـان و دامـن زدن بـه بحران هـای در حـال گسـترش، کـاری از پیش نخواهـد برد؛ زیرا نفس امـاره جمعی در این مرتبت، فاقـد هرگـونه فکر و ذکر است. دایر مـدار حیـات آدمی در ازدحـام نفس امـاره جمعی، پول است و پول همیشه به آن انـدازه نیست که همگان از آن بهره کافی داشته باشـند یا بهتر بگویم هرکسـی از این سرچشـمه قدرت و رفاه بهره بیشتری می طلبد و ریشه تنازع بقا و سقوط انسان به اسفل سافلین در همین جاست.(۱)

این ضایعه مربوط به ازدحام نفوس در همه دوره های تاریخی است و با ضایعه اسـفناک تری که شهرنشـینی، در تعریف جدید آن، به وجود آورده است، تفاوت دارد. (و به آن ضایعه پیشین اضافه شده است).

از نظرگاه ابن خلـدون، زنـدگی توده ای شـهری، راه فترت و زوال می پیماید و این مربوط به دوره تاریخی خاصـی نیست. ابن خلدون، در قرن هشتم هجری درباره اینکه شهرنشینی نهایت عمران و دوره فساد و تباهی است، در فصل هجدهم از جلد دوم مقدمه خود می گوید:

بنـابراین، بایـد دانست که شهرنشـینی نیز در عمران به منزله نهـایتی است که در دنباله آن، مرحله فزون تری وجود نـدارد؛ زیرا هنگـامی که تجمـل و ناز و نعمت برای مردم یک اجتماع حاصل آیـد، بالطبع آنان را به شـیوه های شهرنشـینی می خوانـد و به عادات آنها متخلق می سازد... به دنبال آن، فرمانبری از شـهوات پدیـد می آید و نفس انسان از این عادات به الوان گوناگونی متلون می شود که حال وی با آنها در هیـچ یک از امور دین و دنیای او اسـتقامت نمی پـذیرد و اصـلاح نمی شود... شـهرهای پرجمعیت به گرانی بازارها و فزونی بهای نیازمنـدی ها اختصاص دارد... . مخارج شهرنشـینان افزایش می یابد و از مرحله میانه روی به اسراف منتها می شود و

ص: ۸۴

۱- ۲ . یوسف علی میرشکاک، توسعه و اباحه، تهران، فرهنگسرای اندیشه، چ ۱، ص ۸۵ .

هیچ راهی برای بیرون شدن از این وضع ندارند؛ زیرا عادت های تجمل خواهی و شهرنشینی بر آنان چیره می شود و از آنها فرمانبری می کنند و کلیه وجوهی را که از راه پیشه ها و حرفه ها به دست می آورند، باید صرف این گونه تجملات کنند. ازاین رو، یک به یک گرفتار بی نوایی و فقر می شوند و در ورطه مسکنت و ناداری غوطه ور می گردند و.... سپس می بینیم (که مردم شهرها) به علت بسیاری شهوات و لذت های ناشی از تجمل پرستی، به راه ها و شیوه های فسق و بدکاری و تجاهر بیناتر و آگاه ترند و در راه فرورفتن در این گونه لذات، حشمت و وقار را، حتی در میان نزدیکان و خویشاوندان و محارم خویش، از دست می دهند... و دیگر از مفاسد شهرنشینی، فرورفتن در شهوات و لگام گسیختگی در آنهاست. به سبب آنکه تجمل پرستی شیوع می یابد و در نتیجه، تفنن در شهوات شکم، از قبیل خوردنی های لذیذ و آشامیدنی های گوارا، پدید می آید و به دنبال آن، تنوع در شهوات فرج به وسیله انواع زنان، به صورت زنا و لواط پدید می آید و این گونه به فساد نوع منتها می شود... .(۱)

سازمان رسانه های تکنولوژیک، چه از نظر مکانی و چه به لحاظ محتوایی به همین مراکز توده ای پرجمعیت تعلق دارند و براساس شرایط آن برنامه سازی می کنند. هبوط بشر شهرنشین را که همان شهروندان (در زبان علوم اجتماعی) هستند، شدت می بخشند و حتی برای این زوال و هبوط، جنبه های جدیدی ایجاد می کنند. نکته مهم این است که همین برنامه ها، سریال ها و فیلم ها برای جمع قابل توجهی از انسان هایی که هنوز به دام این مرداب بزرگ نیفتاده اند و در روستاها و شهرهای کوچک زندگی می کنند، پخش می شود و بدین وسیله، دامنه فرهنگ سودمداری، پول پرستی، شهوت

۱- ۳ . همان، صص ۸۵ _ ۸۹.

گرایی، غفلت از حقیقت خویش و تغافل نسبت به عرصه های حقیقت، گسترش می یابد و رفته رفته تمام عالم، نیویورک، واشنگتن، لس آنجلس، هنگ کنگ و... می شود. به این شیوه، گونه ای نظام ارزشی که سلسله جنبانش، سرمایه داران و زورمندان هستند، همه گیر می شود.

یکسان سازی فرهنگی، از نتایج ذاتی رسانه های تکنولوژیک به ویژه تلویزیون به شمار می رود و این درباره جامعه خودمان نیز کاملاً صادق است. «ایجاد هم ترازی از لوازم ذاتی فرهنگ رسانه هاست. نمی شود برای ساکنان ارجمند زعفرانیه و نیاوران و سلطنت آباد برنامه ای تدارک دید و برای ساکنان ناارجمند زورآباد و مفت آباد و جورآباد، برنامه ای دیگر».(۱)

این روزها ده ها سریال از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش می شود که بیشتر آنها در تهران تهیه شده اند و شرایط، اخلاق ها، روابط انسانی و اجتماعی و حتی ساخت معماری و نوع لباس و فرهنگ التقاطی تهران را خواسته یا ناخواسته تبلیغ می کنند. این روزها به برکت همه گیر شدن تلویزیون، معماری اروپایی و مثلاً- آشپزخانه open _ که درست در جهت خلاف فرهنگ حیای دینی و اخلاقی و ساختار معماری دینی قرار دارد _ ترویج می شود. در دورافتاده ترین روستاها نیز معماری زیبا، اصولی و متناسب با شرایط آب و هوایی و فرهنگی و... را رها می کنند و خانه هایی می سازند که آشپزخانه open دارد. صدا و سیمای استانی هم نمی تواند در برابر این هیولای همسان سازی مقاومت کند. وانگهی چه بسا همین سیمای

۱- ۴ . همان، ص ۸۴.

استان ها زنـدگی ماشـینی و روزمره و به دور از تـذکر و تفکر معنوی را گسترش می دهنـد؛ زیرا اولاً رسانه مـدرن، اقتضائاتی مـدرن دارد و قالب هر محتوایی نمی شود (این سـخن سـر دراز دارد و کلیت این وجیزه به بخشـی از این مطالب می پردازد) و بسیار آسان تر، قالب محتوای مدرن می شود تا محتوای دینی. ثانیا برنامه سازان استانی، تلقی تهرانی دارند و خود چه در زمینه برنامه سازی و چه در زمینه شـناخت زیرساخت های فرهنگی به ویژه فرهنگ دینی و همین طور ویژگی های بومی منطقه خود به اجتهـاد نرسـیده انـد. بنـابراین، تقلیـد می کننـد و چیزی را تحویل می دهنـد که مطلوب نیست. مثلاً از نخستین تخم های دو زرده سـیمای استان ها، آگهی بازرگانی است که از سیمای سراسریِ در واقع تهرانی تقلید می کنند همان سیمای تهرانی نیز از رسانه های پروپاگاندای غربی تأثیر گرفته اند.

بدین گونه، فرهنگ مصـرف گرایی، اکنون مداری و نفسانیت محوری غرب، تا مغز استخوان ما نفوذ می کند. بشر امروزی، به سبب بریـدگی از عالم غیب، به نهایت مرحله ای رسـیده است که قرآن کریم آن را مرض می نامـد و در آیه های متعـددی از جمله آیه ۴۹ انفال و آیه ۱۲ احزاب به آنها اشاره می کنـد. خداونـد در سوره مبارکه حج می فرماید: «لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ؛ تا آنچه را که شیطان القا می کند، برای کسانی که در دل هایشان بیماری است و نیز برای سنگ دلان آزمایشی گرداند». (حج: ۵۳)

علامه طباطبایی در توضیح این آیه می فرماید:

خلاصه کلام اینکه، بیماری دل تلبس آن، به نوعی شک و شـبهه است که جریان ایمان به خدا و اطمینان به آیات او را کدر و ایمان را به شرک

ص: ۸۷

مخلوط می سازد و بـدین جهت حالاـتی بر این دل وارد و از صاحب این دل در مرحله اعمال و افعال چیزهایی صادر می شود که با کفر به خدا و آیاتش تناسب دارد.(۱)

این مرض، طـاعونی واگیردار است که در جوامع انبـوه شـهری، صـورتی هیولاـیی، توده ای و دهشـتناک می یابـد و به وسـیله دستاوردهای تکنولوژیک و روابط انسانی و فرهنگی، خاصه رسانه های عالم گیر به همه جا سرایت می کند.

در ادامه خواهیم گفت که رسـانه هـای همسـان ساز، چگونه به شـدت به شـکاف طبقاتی جوامع دامن می زننـد و حتی طبقات جدید به وجود می آورند و این گونه، خواسـته های نظام بورژوازی را تأمین می کنند. این جمعیت توده ای، عناصری دارد که همین انسان های جدید هستند و این انسان ها ویژگی هایی دارند که در فرآیند اتمیزاسیون انسان به دست آورده اند.

۲. انسان اتمیزه

۲. انسان اتمیزه

انسـان اتمیزه، بشـری است که گمـان می کنـد قـائم به ذات خویش است و خود را محور عالم می دانـد. دکتر رضا داوری می گوید:

غرب جدید هم از وقتی به وجود آمد که بشـر خود را دایرمدار همه چیز دانست تا دوره جدید بشر نگاهی به خود عالم و مبدأ عالم و آدم داشت و در دوره جدیـد نگاه دیگری دارد. کسـی که متـدین و متشـرع است، عالم را مخلوق حق می بینـد و با آن نسبتی متناسب با این بینش برقرار می کند

ص: ۸۸

۱- ۵ . علامه سیدمحمد حسین طباطبایی، تفکر در قرآن، قم، مؤسسه دین و دانش، ۱۳۶۳، ص ۱۰۸.

و آنکه عالم را ماده تصرف خود می یابد، کار دیگری می کند.(۱)

بدین ترتیب با تلقی خودمحوری که بشر از خود پیدا کرد، به تدریج، به سبب دنیاگرایی و اصالت شهوت، از مبدأ حقیقی و عوالم مافوق بشری، فاصله گرفت. امام صادق علیه السلام می فرماید: «دورترین حالی که بنده از خدای عزوجل دارد این است که اندوهی جز برای شکم و فرج نداشته باشد».(۲)

با این فرمول، بشر غربی در دورترین حال خود نسبت به خداوند که حقیقت واحد و مایه وحدت همه اجزا عالم است، قرار دارد و در عالم کثرت مستغرق است و هرچه پیش می رود، متکثرتر، پاره پاره تر و معلق تر می شود. ارباب مدرنیته نیز آگاهانه تیشه به ریشه هویت دینی ـ تاریخی و فردی و اجتماعی بشر زد و می زند تا این فرد بی ریشه را راحت تر جابه جا کند و در کنترل خویش داشته باشد. به عنوان مثال، هویت تاریخی آن چیزی است که در جوامع توده ای امروزی از بین رفته است (برای ما ایرانیان، دوران صفویه و حتی تاریخ مشروطیت آن قدر دور است که تاریخ هخامنشیان و ساسانیان). بشر امروز، تاریخ خویش و تحول نوع بشر را نمی داند و از آن به دور افتاده است.

اتمیزه شدن انسان؛ یعنی بریدگی همه ریشه ها و پیوندهایی که انسان را با معنای حقیقی و الهی خویش پیوند می زند. تمام شئون مبارزه مدرنیسم با سنت، در دامنه عملیات اتمیزه کردن انسان قرار دارد. ما در اینجا مجال

۱- ۱ . رضا داوری اردکانی، فلسفه در بحران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، چ ۱، ص ۸۵ .
۲- ۲ . محمد کلینی رحمه الله، اصول کافی، سیدهاشم رسولی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۸.

بررسی جنبه های گوناگون این مبارزه را که دنیای مدرن علیه سنت های گذشته بشر به راه انداخته است، نداریم و تنها در بحث های بعد، به فیمنیسم و تلورانس خواهیم پرداخت.

تسلسل حافظه تاریخی از نمونه هایی است که بشر جدید از آن بهره ای ندارد... . «در جوامع انبوه و ساخت زدایی شده در دنیای استعمارزده است که در نخستین گام، حافظه تاریخی سترده می شود و فرد، خود را اتمی تنها و سرگردان در میان انبوه توده های انسانی می یابد و هیچ پیوندی با گذشته خود ندارد. لاجرم هیچ پیوندی هم با امروز خویش نمی تواند بیابد. این اوج از خودبیگانگی انسان است. جامعه ای که از چنین عناصری ترکیب یافته، توده ای است انباشته و انبوه از آحاد ناپیوسته و مستقل.(۱) این استقلال، نه به معنای مثبت آن، بلکه به معنای بی ارتباطی و بی ریشگی است. همین انسان، ماده ای است برای ارکان عالم جدید، اقتصاد، سیاست، اجتماع و دیگر شئون زندگی مدرن هم نیازمند چنین انسان هایی است.

باید گفت عده ای بسیار اندک از الیگارشی زرسالار حاکم بر جهان، هویت جمعی خویش را مستحکم نگاه داشته اند و بدین سان، در دنیایی که انبوهی از انسان های منفرد زندگی می کنند، این گروه های کوچک که در اوج انسجام هستند، به راحتی می توانند سلطه خود را بر دولت و جامعه تحمیل کنند.»(۲) باید توجه داشت که همین انسان اتمیز شده از نظر ساختارهای

۱- ۳ . زرسالاران، ج ۱، ص ۱۴.

۲- ۴ . همان.

سیاسی که به دست قدرتمندان اداره می شود، مطلوب خواهد بود.

ایندیویدوآلیسم (فردگرایی) از اساسی ترین پایه های ایدئولوژی لیبرالیسم است، تعبیر دیگری است که از افتادن سایه انسان اتمیزه شده در ساحت سیاست و اقتصاد به دست می آید.

از منظر این ایدئولوژی (یعنی لیبرالیسم)، انسان ها به صورت اتم هایی مستقل و خودبنیاد ـ که از خدا و آسمان و از دیگر مردمان مستقل و بی نیاز ـ فرض شوند و روابط آدمیان با یکدیگر، نوعی روابط کالایی و شیئی است.(۱)

این کالا، باارزش ترین سود مادی را از راه ارزش افزوده خود به سرمایه شرکت های غول پیکر اضافه می کند. «... بدین سان، در دنیایی که انبوهی از انسان های منفرد زندگی می کنند. این گروه های کوچک که در اوج انسجام هستند، (یعنی اقلیت به هم پیوسته فرد سالار) به راحتی می توانند سلطه خود را بر دولت و جامعه تحمیل کنند. به عبارت دیگر، در دنیایی که اندیویدوآلیسم تقدیس می شود و در هر گوشه آن ایستارها و پیوندها و نهادهای سنتی جوامع و فرهنگ های کهن آماج تخریب قرار می گیرد و این تخریب، امری طبیعی و ناگزیر و حتی ضروری در فرآیند مدرنیزاسیون وانمود می شود...».(۲)

اندیویدوآلیسم، بنیانی است که با ساختارهای سیاسی، اقتصادی، علمی و

ص: ۹۱

۱– ۵ . شهریار زرشناس، اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران، تهران، کیهان، ۱۳۷۸، چ ۱، ص ۱۴.
۲– ۶ . زرسالاران، ج ۱، ص ۱۴.

اخلاقی تمدن جدید به هم پیوسته و اساساً بنیان معرفتی بشر را متحول ساخته است و بنیان گذاران این تحول معرفتی، از جمله رنه دکارت، فرانسیس بیکن و لایب نیتز، اساس علم جدید را بر پایه درک اومانیستی و اندیویدوآلیستی پایه ریزی کردند. برتراند راسل می گوید:

ایقان اساسی دکارت: «می اندیشم پس هستم»، پایه معرفت را برای هر شخصی متفاوت ساخت؛ زیرا برای هرکسی نقطه شروع، وجود خود او بود، نه وجود افراد دیگر یا وجود جامعه... . از دکارت به بعد، قسمت اعظم فلسفه به درجات، کم و بیش دارای این جنبه فردیت فکری بوده اند.(۱)

اقتصاد نیز که از پایه های اساسی تمدن غرب به شمار می رود و ساحت های دیگر غربی در خدمت آن قرار دارند، با این «فرد خودمحور و بریده از عالم بالا»، پیوندی حیاتی دارد. درک اتمیستی از روابط انسان ها در جامعه مدرن به وضوح در اندیشه سودانگار و مدل «انسان اقتصادی» (Home Economic) آدام اسمیت (اقتصاددان لیبرالی) متجلی است. زندگی اجتماعی انسان ها را مبتنی بر درک سوداگرانه و کالایی نظام کاپیتالیستی معنی می کند: «مفهوم انسان اقتصادی و رقابت آزاد... به ویژه با ماهیت سرمایه داری قرون هجدهم و نوزدهم هم خوانی داشت. انسان طبیعی (انسان اقتصادی) او (اسمیت) معرف انسان واقعی جامعه بورژوایی بود».(۲)

وجوه دیگر زندگی بشر غربی نیز با توجه به «فردگرایی» معنا پیدا می کنند. «همین فردگرایی اتمیستی، جوهر نظریه حقوق طبیعی و قرارداد

۱- ۷ . تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، نجف دریا بندری، ج ۲، ص ۸۵.

۲- ۸ . آنیکن، تاریخ علم اقتصاد، ناصر گیلانی، تیرنگ، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.

اجتماعی و اعلامیه حقوق بشر غربی را تشکیل می دهد. این فردگرایی، به معنای آزادی مطلق صورت نفس فردی در ارضای خواست ها و شهوت های خود است تا جایی که این خواست ها با امیال دیگران (دیگر صورت های فردی نفس اماره) در تضاد و تقابل قرار نگیرد. (باید گفت که وضع موجود دنیا نشان می دهد این تضاد و تقابل در نهایت شدت خویش، بر اثر انحصارگرایی و شهوت تمامیت طلب غربی، دگرگونی های اخیر دنیا را رقم می زند.) جوهر آزادی خواهی لیبرالی در همین عبارتی که گفتیم خلاصه می شود و به دلیل تکیه و تأکید مبنایی بر نفسانیت و خودبنیادی، با اندیشه الهی و دینی در تضاد قرار می گیرد».(۱)

لیبرالیسم نیز که به تعبیر دکتر علی شریعتی، جاده صاف کن سرمایه داری بوده، مفهومی است که حول محور «فرد سنت زدایی شده و بی چیز» غربی تبلور یافته است. آنتونی آربلاستر درباره نقش و مفهوم فرد در لیبرالیسم می نویسد:

خود مفهوم فرد، با پیچیدگی و ابهام های فراوانش، مفهومی به نسبت جدید است، ولی کلید درک لیبرالیسم محسوب می شود. کلیه خصوصیات فرد مجرد از جدایی او از جهان طبیعی و هم نوعانش تا خودپرستی بنیاد ضد اجتماعی امیالی که به او حیات می بخشند و خودمختاری عقل و اراده او، همگی به اندیشه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی لیبرالی راه یافته اند. فرد، نقطه عطف ثابت دنیای لیبرالی است.(۲)

ص: ۹۳

۱- ۹ . شهریار زرشناس، اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران، ص ۱۶.
۲- ۱۰ . آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم، عباسی مخبر، تهران، نشر مرکز، ص ۷۹.

بریـدگی از مبـانی برای ایجاد مبانی جدیـدی که اقتضای نظام سودپرستی و سـرمایه سالاری است، معنای اصـلی اتمیزاسـیون و اندیویدوالیسم به شـمار می رود که مرحله اصـلی از مراحل نفی است و این نفی همان چیزی است که غرب بر آن مبتنی است. امتداد تاریخی این نوع فردگرایی، سبب ویرانی زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی شد.

در فیلم فارنهایت ۴۵۱ که در زمان ساختش بر آن بود تا آینـده غرب را نشان دهـد، فرهنگ بصـری را حاکم بر آینده زندگی تکنولوژیـک، پیش بینی می کنـد و بایـد گفـت که پیش بینی درسـتی هم کرده است. فارنهـایت ۴۵۱ در واقـع، درجه حرارت سوختن کاغـذ است که دوران گـذر از فرهنـگ مکتوب و ـ اسـتاد و شاگردی ـ را به جبر سـربازان تکنولوژی پیش بینی می کنـد و نسبت به آن هشـدار می دهد. شخصـیت های فیلم، آن قدر با یاری رسانه های بصـری (به وسـیله تلویزیون های بسـیار بزرگ که تمـام دیوار خـانه ها را پوشانـده است و بر عکس تلویزیون های امروزی، ارتباطی دو طرفه را برقرار سازنـد)، اتمیزه شـده انـد که نمی تواننـد بـا هم ارتبـاط برقرار کننـد. وقتی شخصـیت اول فیلم وارد خـانه می شود، از نبودن ارتبـاط میـان او و همسـرش که غرق در تماشـای تله اسـکرین (تلویزیون های بزرگ تقابلی) است، در عـذاب است. هرچه می گویـد، همسـرش پاسـخ هایی می دهـد که نشان از نفهمیـدن پرسـش او و غرق شـدن در دنیای تخیلی تلویزیون است. این چیزی است که بیشتر آینـده نگران منصف غرب، برای آینـده خویش پیش بینی کرده بودند. رمان های دنیای متهور نو نوشـته آلدوکس هاکسـلی و ۱۹۸۴ نوشته جرج اورول، نمونه های بارزی در این زمینه اند. این گونه رمان ها، شدت تخیل گرایی، درون گرایی،

جـدایی و اتمیزه شـدن فرد را تشدید می کند و برای هرکسـی، دنیایی می سازند که در آن زندگی می کند و برای انسان های دیگر نیز دنیـایی جـدا بـا شـاخصه هـای منفـک از دنیـای دیگران. این موضوع بـا یـاری رسـانه هـای مـدرن وارد مرحله بسـیار خطرناکی شده است. انسان ها از سـر ضـعف، شکست ها و سرخوردگی ها، همچنین آرزوهای خویش را در تنهایی تخیل می کننـد که البته این مسـئله به ویژه در دوره نوجوانی شـدت می یابـد. طول أمل که در فرهنگ دینی به شـدت از آن نهی شده و اساس حرکت ماشـینی بشـر غربی است، به وسیله عالم وهمی فیلم های سینمایی و دیگر برنامه های تلویزیونی، نهادینه می شود و شـدت می یابـد. حتی می توان گفت بیشتر آرزوهـای بشـر امروز را رسانه ها برای او ساخته انـد. عالم انتزاعی رسانه ها برای انسانی که هدف والا و الهی دارد نقش راهزن را دارد. فیلم های ملودرام که به شکل معجزه آسایی پرسوناژهای اصلی شان را به خوشبختی رؤیاگونه می رساندند که بیشتر سریال های تلویزیونی نیز چنین اند) و نیز برنامه های به اصطلاح سرگرمی و شاد و بـه ویژه تبلیغـات تجـاری و...، مخـاطب خـویش را بـه ایـن عـالم انـتزاعی وارد می کننـد و رفتـه رفتـه به جـایی می رسـد که معتـادگونه، برای فرار از رنـج خودآگـاهی و بیـداری و نیز برای فرار از ناکـامی هـا و سـرخوردگی هـایی که در دنیای مادیت محور، به شـدت فراوان است، به این عالم انتزاعی پناه می برد تا با یاری تخـدیر رسانه ای، برای مـدتی هرچنـد کوتاه، دردهای خویش را فراموش کنـد و از مسـئولیت هایی که همواره وجـدانش، او را بـدان یادآور می شود، خلاصـی یابـد. اینها همه فقط یک جنبه از نسبت رسانه با اتمیزاسیون بشر جدید بود. رسانه ها با ساختن برنامه ها و

فیلم هـایی که به ساختارهـای سـنتی، باورهـای مـذهبی و هویت تـاریخی انسـان حمله می کننـد، رسـالتی را که انتلکتوئل ها و روشن فکران غربی در سـده های پیشـین به عهده داشـتند، خیلی بهتر و شـیواتر و مخرب تر از آنها دنبال می کند و بدین سان، انسانی می سازند بی ریشه و بی هویت و خودمحور که برای او دین و هرچه به گذشته تعلق دارد، تهوع برانگیز باشد.

۳. علم جدید، قدرت و نظام آموزشی غربی

۳. علم جدید، قدرت و نظام آموزشی غربی

چرا علم جدیـد را در کنار قـدرت قرار داده ایم؟ «زیرا علم جدید، معطوف به قدرت است.» این نکته بسـیار مهمی در شـناخت غرب جدید است. علم جدید برخاسـته از فلسـفه ای است که دسـتاورد نوع نگرش انسان جدید به طبیعت و انسان است که در بخش هـای پیشـین به آن پرداختیم. طبیعتی که سـکولاریزه شـده فقـط کمیت و مخزنی از انرژی صـرف است که برای چپـاول انسانی بی نهایت گرسـنه آماده شـده است! و انسان هم حیوانی است که در رده حیوانات دیگر و با امتیازها و ویژگی هایی که این امتیازهـا هم مربوط به عـالم مـاده و ابزارسـازی و تصـرف گری او نسـبت به عـالم طبیعت است و به تعلق او نسـبت به عالم الوهیت مربوط نمی شود.

علم غربی، بر تلقی جـدایی خـدا از طـبیعت اسـتوار است. در جهـان نگری علم جدیـد، تصـرف و مـداخله خداونـد در طـبیعت پـذیرفته نیست و خداونـد، جهان را آفریـده و رها کرده و در حقیقت این انسان جدید است که برای نشسـتن بر مسـند خدایی، بـایستی مقـام حضـرت حق را انکـار می کرد (و کرد). اینکه علم جدیـد را گـاهی امتـداد علوم اسـلامی می داننـد، حـاکی از نشناختن و

درک نادرست از علم اسلامی و علم غربی است. هدف علم اسلامی، شناخت و درک مراتب نازله و مراتب عالی است. حال آنکه علم غربی مراتب نازله را برای استفاده از تسخیر عالم می خواهد. علم اسلامی در حرکت میان انسان و خدا، تعریف شدنی است و علم غربی در نسبت میان انسان و طبیعت خلاصه می شود و اصلاً از مرتبه نازله عالم خارج نمی شود. علم جدید، وسیله شناسایی طبیعت را مطلقا در روش ریاضی و کمّی می داند، حال آنکه در اسلام، الهیات طبیعت که مبتنی بر وحی است، طبیعت را مورد مطالعه قرار می دهد. دکتر نصر می گوید:

نخستین گامی که علم در قرن (هفدهم م. یازدهم ه_) برای مطالعه حرکت سیاره ها و سپس برای مطالعه تحول قوانین فیزیکی براساس آن مطالعات برداشت، مبتنی بر کمّی کردن طبیعت بود... کمّی کردن علم طبیعت به همان روشی که خود گالیله گفته بود، به آن معنا بود که آن جنبه هایی از طبیعت که کیفی است (یعنی جنبه های ماورایی یا جنبه هایی که نشانه ای از ماورا و فلشی به سمت کاینات عالی داشت که البته سراسر طبیعت مملو از این جنبه ها است) به عنوان جنبه هایی است ثانوی یا غیرمهم تلقی می شود.(۱)

به عقیده گالیله، وظیفه علم، پرداختن به وجوهی بود که خود آنها را کیفیات اولیه می نامید. وجوهی همچون وزن، طول، سرعت که از نظر ریاضی، قابل تجزیه و تحلیل است. ظهور هیولای نفی غرب در تفسیر او از منشأ و مبدأ جهان، به خوبی گویای کفر مدرن اوست.

«دکارت، محترمانه و با ظرافت و با زیرکی تمام، خدا را از صحنه عالم

۱- ۱ . سیدحسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، مرتضی اسعدی، طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۲۶۸.

حذف می کند و اگر آشکارا به زبان نمی آورد به دلیل این است که او در برابر علمای مسیحیت قرار گرفته است. بنابراین، این مطلب را بسیار محتاطانه بیان می کند.»(۱) دکارت، پایه گذار علم جدید است و شاگردان و پیروان او نیز که میراث خوار اویند، این گونه اند: «می بینیم که هیوم در فلسفه به شکاکیت مطلق می رسد و در نهایت، خدا و نفس ــ هر دو ــ انکار می شوند... . در فلسفه کانت، خداوند به عنوان یک فرضیه در پایان اخلاق بروز می کند و در فلسفه فیخته، به این نتیجه هولناک می انجامد که انسان، خداست و ذات انسان، مبدأ آفرینش است... و در نظر فویر باخ، دیانت منشأ خودباختگی انسان می شود و در فلسفه هوسرل، خداوند اپوخه می شود؛ یعنی داخل پرانتز قرار می گیرد، چون برای او هرچه در حوزه ادراک نیاید، فرض وجودش مشکلات را دو برابر می کند. بنابراین، آن را داخل پرانتز می گذارد و یکی از آنها خداست و اینها همه از نتایج فلسفه دکارت است».(۲)

نفی جنبه های ملکوتی و حقیقی اشیا از لوازم ضروری علم و تکنیک جدید است. به عنوان مثال، درباره مسئله حرکت و نگاه علمی جدید و تفاوت با نگاه علم دینی، همچون گذشته از کتاب نفیس نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت اثر دکتر نصر، یاری می گیریم. در این کتاب، تفاوت نظر اخوان صفا (از حکمای اسلامی) درباره حرکت، با نظر مشائیون و مؤسسان

۱- ۲ . سیدمجتبی نظام آبادی، «خدا و تبیین مکانیکی جهان»، روزنامه جام جم، سال سوم، ۲۸/۵/۱۳۸۱، ش ۶۵۷، ص ۸ .

۲- ۳ . همان.

فیزیک جدید؛ یعنی دکارت و گالیله و نیوتن از قول یکی از پژوهشگران معاصر اروپایی چنین آمده است:

در افکار عمومی علمای طبیعی قرن هفـدهم، ماده فاقد حیات و نیروی محرک درونی و ذاتی است و باید علت حرکت اشـیا را در نیرویی خارج از آنان جست، در حالی که در نظر اخوان و حکمای قبل از ارسطو (یعنی حکمای هرمسی مانند فیثاغورث و افلاطون) مسئله حرکت اجسامی که به نظر ما فاقد روح حیات است، با مسئله حرکت حیوانات و نباتات مشابه است...(۱)

نظر حکمـای دینی حرکت از عوارض قطعی حیـات شـمرده می شـد و احتیـاجی به جست وجوی علت محرک وجود نـداشت. ماده یا جسم فقط هنگامی محتاج به محرک مشخصـی می شود که حیات درونی خود را از دست داده باشد... (به نظر حکمای قدیم) حرکت در درون جوهر معنوی عالم جای داشت؛ زیرا این جوهره دارای حیات بود... .(۲)

بشـر جدیـد برای اینکه به خود مجوز تصـرف و دخالت در حرکت طبیعی عالم را بدهد، بایستی این جوهر معنوی و این حیات حقیقی را که محرک اصـلی و واقعی عـالم طبیعت است، انکار و عالم را به گونه ای دیگر و بـدون این شاخه ها تعبیر و تفسـیر می کرد. این تفسیر جدید او از عالم و آدم، همین علم جدید نام دارد.

علم حقیقی در نگاه دین، نوری است که در پرتو آن، از عالم تاریکی ها

۱- ۴ . (ص ۱۷۹ _ ۱۸۱ و ۱۹۵۲ و Cambridqe، Pricipum sapientioe و F.M.Cornforl) بـه نقـل از: نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۱۰۵.
۲- ۵ . نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۱۰۵.

(کثرات) می توان به عالم الوهیت و مراتب عالی وجود (وحدت) راه یافت.(۱) به هر میزان نور که داشته باشی، به همان اندازه در مسیر کمال به پیش رفته ای. در صورتی که علم جدید، همه روابط و شئون خویش را از همان مرتبه نازله و عالم اعیان انتخاب کرده و هدفش کسب قدرت است. علم جدید برای انسان غربی فقط در پله آخر که فرمول یا رابطه ای برای تصرف به دست می آورد، ارزش می یابند و اگر این تصرف به دست نیاید، همه آنچه یافته، بی ارزش است. بنابراین، علومی که از همان ابتدا به حسب ظاهر، نتیجه مادی و سودانگارانه در آنها وجود ندارد، علومی موهوم و فاقد جنبه های علمی خوانده می شوند.

این هبوط، همه رشته های علمی جدید را دربرگرفت. آگوست کنت در قرن نوزده از موضعی اجتماعی و تاریخی به فرآیند پوزیتویستی علم می نگرد. او معتقد است که ذهنیت بشر از سه دوره تاریخی عبور کرده است. دوره اول، مرحله ربانی و الهی است. دوره دوم، مرحله فلسفه و دوره سوم، مرحله علمی و پوزیتویستی است. در دوره اول که به نظر او دوره کودکی اندیشه بشری است، انسان همه امور را با نگاه دینی تفسیر می کرده

۱- ۶ . این مطلب را در سلسله مراتب، مآخذ علم اسلامی درباره طبیعت می توان دید. اخوان صفا در رسائل خود این گونه می آورد: ما مأخذ خود را از چهار کتاب به دست آورده ایم: اول کتبی در علوم ریاضی و طبیعی که علما و فلاسفه تصنیف کرده اند، دوم کتب منزل مانند تورات و انجیل و قرآن و الواح دیگری که به وسیله وحی ملکوتی بر پیامبران نازل شده است، سوم کتاب طبیعت که... چهارم کتاب الهی است که فقط، اصفیا و افراد مطهر و پاک از آن آگاهند و عبارت است از ملایکه که...». برگرفته از: نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۶۹ .

است. ویژگی نگاه دینی، مقایسه طبیعت و جهان با انسان زنده و با ادراک دانستن اشیای طبیعی است. انسان در این مرحله، با روش های دینی در پی تماس با طبیعت و کنترل آن است. در دوره دوم، ذهنیت آدمی، حرکت منطقی و عقلانی پیدا می کند و در دوره سوم که ریشه های آن در دوره های پیشین بوده و با رشد ذهنیت بشری گسترش پیدا می کند، تفکر علمی حضور به هم می رساند. ویژگی تفکر علمی این است که اوصاف اشیای طبیعی را با شیوه های تجربی و آزمون پذیر اثبات می کند.

حال شما بگویید: بر علوم کلاسیک ما در دوره های گوناگون تحصیلی، نوع نگرش اگوست کنت حاکم است یا اندیشه های حکمای دینی مانند اخوان صفا یا شیخ بهایی و دیگران؟! آیا نگرش دینی و تفسیر قرآنی از طبیعت و حضور مثلاً فرشتگان، اقسام آنها (آن چنانکه امام علی بن ابی طالب علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید) در علومی که در مدارس تدریس می شوند، جایی دارند؟ آیا همان گونه که آگوست کنت به دیده تحقیر به نگرش دینی به طبیعت می نگریست، ما نسبت به این اندیشه ها به دید تمسخر نمی نگریم؟! آیا همین نگرش در برنامه های علمی و غیرعلمی تلویزیون ما نفوذ نکرده است؟ آیا این علوم به صورت غیرمستقیم و ناخودآگاه، مبانی تئوریک و متافیزیک خود را در ذهنیت نوآموزان رسوب نمی دهد؟ آیا علم سکولار، آموزنده آن را برای پذیرش سیاست سکولار، زندگی سکولار و جامعه سکولار آماده نمی کند؟ آیا میان دروس قرآن و معارف اسلامی در دبیرستان و دانشگاه و علوم دیگر جدایی نمی بینیم؟ آیا این جدایی امری طبیعی است؟ آیا ما خود مبلغ جدایی دانش از ارزش نیستیم؟ آیا برنامه های

آموزشی تلویزیونی جز این راه را می پیمایند؟

استاد پارسانیا در پایان کتاب علم و فلسفه می نویسد:

در دوره های دبیرستانی، کتاب های تعلیمات دینی، در کنار دیگر کتب علمی تدریس می شد، به نام بینش دینی و از آن پس (بعد از انقلاب) به نام بینش اسلامی تغییر نام یافت تا بدین وسیله جدایی دانش را از ارزش ناخودآگاه، در ذهن و باور بسیط متعلمین تلقین نماید و در بینش اسلامی که باید جدی ترین مدافع علم دینی باشد، سکولارترین و غیردینی ترین تعریف از علم به دانش آموزان تعلیم داده شد و در این تعریف، کار پیامبران به اندازه کار رمالان، ساحران، جن گیران و بالاخره کذابان غیرعلمی معرفی شد.(۱)

علم دینی، معطوف به قدرت نیست، بلکه معطوف به معرفت است و این چیزی است که جدایی ما را از علم دینی تشدید می کند؛ زیرا ما نیز همچون غربیان، علم را معطوف به قدرت می خواهیم. کودک دبستانی در مصاحبه با خبرنگار تلویزیونی می گوید: «ما درس می خوانیم تا در آینده به کشور خود خدمت کنیم.» او این حرف را که از بزرگ ترها فراگرفته، دانسته یا نادانسته، در تلقی عطف به قدرت و علم جدید بیان می کند. بشر جدید به پندار خود، به جای خدا نشسته است، آن چنانکه آگوست کنت می گفت:

علم (جدید)، پدر طبیعت (خدا) را از شغل خود منفصل و او را به محل

ص: ۱۰۲

۱- ۷ . حمید پارسانیا، علم و فلسفه، قم، مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۷۶، چ ۱، ص ۲۴.

انزوا سوق داد، درحالی که از خدمات موقتی او قدردانی کرد.(۱)

وقتی انسان به جای خدا نشست، باید دین جدیدی از خود ارائه کند که بشر جدید همان ساینتیسم را ارائه کرد تا به او قدرت دهد. بنابراین، علوم و نظام سلطه سرمایه داری در غرب که نماد قدرت در تلقی جدید است، پابه پای هم پیش رفته اند.

«رابطه نزدیک و دوجانبه علوم و نظام بورژوازی غرب، آشکارا سخن جان برنال را ثابت می کند. او می گوید همواره جنبش های سرمایه داری در غرب و علوم تکنولوژی، در ارتباط با همدیگرند. بدین معنا، عواملی که پیدایش و توسعه سرمایه داری لجام گسیخته و تجاوزگر غربی را به وجود آورد، همان ها، علوم تجربی را توسعه بخشید و آن را وارد میدان تولید، صنعت و تجارت کرد و در مدتی کوتاه، ماشین را که بزرگ ترین حاصل تلاش بشر غربی از قرون جدید تا امروز بوده، جای گزین سیستم تولیدی مانوفاکتور و سنتی قرون وسطا ساخت و با آمدن ماشین به عرصه تولید، سیمای اقتصاد غرب به کلی دگرگون شد...».(۲)

تسخیر و تصرف به عنوان نتیجه بلامنازع قدرت سکولار، هدف علم جدید است و هرچه معطوف به این قدرت و در نهایت تسخیر و تصرف نباشد، علم نیست و این تصرف نباید با ولایت تکوینی که انسان های الهی

ص: ۱۰۳

۱- ۸ . خدا در طبیعت، کامیل فلاماریون، سیدمجتبی هاشمی، ص ۱۲، به نقل از: فلسفه انقلاب و امپریالیسمجهانی معاصر، ص ۴۸.

۲- ۹ . فلسفه انقلاب و امپریالیسم جهانی معاصر، ص ۱۱۹.

و مردان خـدا به درجات گوناگون در راه کمال می یابند، اشتباه شود. علم لدنی نیز قدرت می آورد، ولی اولاً هدف نیست و دوم اینکه این قـدرت در مـاهیت خود متفـاوت از قـدرت سـکولار است. ولا‌یت تکوینی، عین علم الهی است، عین نور است. استاد پارسانیا می گوید:

علم الهی نسـبت به موجـودات، علمی حضوری و شـهودی است و علم شـهودی همـان دانـایی است که بـا توانـایی قرین است. قـدرت، نفس الا‌مر آن نیست، بلکه قـدرت از متن آن اعمـال می شود... علم شـهودی جز بـا تزکیه، تغییر و تحول در وجود و هستی انسان حاصل نمی شود... .(۱)

حال آنکه علم غربی صـرفا حسی و تجربی است و قدرت سکولار می تواند دستاورد نهایی آن باشد که از لحاظ تاریخی پا به پای دورافتادگی بشـر از معنویت رشـد کرد. هیچ انسان عارف و کاملی سـراغ ندارید که در جهت بهره مندی بیشتر از طبیعت، از قدرت الهی اش استفاده کند، بلکه همواره عکس این اتفاق می افتاد. مردان خدا که از ولایت تکوینی و تسخیری عالم بهره ای داشته اند، بی بهره ترین افراد از دنیا بوده اند.

غرب، علم را برای قدرت تصـرفی می خواهد و چون این قدرت تصـرف، از راه الهی کسب نشده، بیشتر شبیه جادوگری است تـا ولا‌یـت تکـوینی. بهـترین نمونه گویـایی که نفس این جهت گیری را در عـالم غربی برای مـا مشـخص می سـازد، کـارتون تلویزیونی پروفسور بالتـازار است که در کودکی می دیـدیم. علم غرب را از این برنـامه کـارتونی می توان دریـافت و آن را به بقیه دستاوردهای رسانه ای تعمیم داد و ماهیت مفهومی آنها را بررسی کرد.

۱- ۱۰ . علم و فلسفه، ص ۱۳۳.

پروفسور بالتـازار که نمـاد دانش پوزیتویستی جدیـد است، حلال همه مشـکلات معرفی می شود. وی برای حل هر مشـکل که پیش می آید، اندکی راه می رود (فکر می کند). سـپس هربار مثل دفعه پیش بر سـر دسـتگاهی (تکنولوژی) می رود و با فشار دادن دکمه ای در یـک لوله آزمایش، مایعی را به عنوان حلال مشـکل می گیرد و معجزه گونه، همه مشـکلات حل می شود. کار او شبیه جادوگرانی است که همیشه با چوب جادوگری و اشاره ای، در عالم دخل و تصرف می کنند.

غرب از علم همین را می خواهـد؛ یعنی تمتع و تصـرف. برنـامه هـای کـارتونی و غیرکـارتونی کودک و بسـیاری از فیلم هـا و برنامه های دیگر، لبریز از این تم است. شایـد با خوانـدن کتاب های علمی و فلسـفی به سـبب غرق شدن در موضوع آنها نتوان هدف غرب را از دانش دریافت یا این کار به دشواری صورت گیرد، ولی دسـتاوردهای دراماتیک، به صورت عریان، احساس درونی و جهت گیری کلی انسـان را آشـکار می سـازد. غرب، عـاشق قـدرت هـای اسـتثنایی و جادوگونه است. کارتون هایی مانند: دختر استثنایی، مرد موزی (Bananaman)، گربه استثنایی و فیلم (سریال) آکوییلا و بسیاری برنامه های دیگر، نمونه هایی هسـتند که این روزها از تلویزیون شاهد آن هستیم. سـینما و تلویزیون غرب سـرشار از این عناصر است. آخرین نمونه ای که نگارنده از حوزه سـینمای غرب دیده، فیلم هری پاتر است که به صورت آشـکار به جادوگری می پردازد و به زبان ادبیات فرهنگی باید بگوییم که آن را تبلیغ می کند و امری طبیعی و عادی جلوه می دهد و متأسـفانه در جشـنواره سینمای کودک در اصفهان بدون توجه به حرمت شرعی «جادوگری»

و تبلیغ آن، پخش و از آن تقدیر می شود. مجسمه شخصیت هایش نیز در شهر شهیدان، نصب می گردد.

باید گفت تلویزیون هم از این غفلت و تغافل ها به دور نیست. فیلم ارباب حلقه ها که مدتی پیش از شبکه دو پخش شد، مستقیما جادوگری را تبلیغ می کند و اگر بخواهیم در برنامه های تلویزیونی دقت کنیم، بایستی به برنامه هایی که با اثرپذیری از دستاوردهای عربی ساخته می شوند، از جمله سریال دوقلوها که از سیمای نوجوان پخش می شد، اشاره کنیم. آن گاه پرسشی اساسی مطرح می شود: این قدرت جادوی دوقلوها از کجا آمده است؟ آیا عارف و اصل و انسان کاملند؟ آیا (نعوذبالّله) فرستاده خدایند؟ آیا روح متعالی آنهاست که در عالم طبیعت دخالت می کند؟

تردید نکنید قلمی که دوقلوها روی کاغذ می کشند و به آرزوهایشان می رسند، همان چوب جادوگر است و بگذریم از اینکه طول امل و اصالت دادن به آرزوهای دنیایی که به شدت در اخلاق و فرهنگ دینی از آن نهی شده و یکی از عوامل سقوط و شرک عنوان می شود، در این برنامه ها اصالت می یابد. بایستی از برنامه سازان و مسئولان پرسید: آیا صحیح است که برای تبلیغ مثلاً یک کار خوب و یا یک مفهوم مطلوب، بسیاری از مفاهیم اصیل و چارچوب های دینی را نادیده گرفت؟

بحث درباره علم جدید و بازتاب هایش در زندگی و برخورد نکردن صحیح جوامع شرقی از جمله جامعه دینی ما با این پدیده، بحثی طولانی است و در این مجال نمی گنجد و فقط برای نمونه می توان این پرسش را مطرح کرد که: ارزش گذاری برای علوم در صدا و سیمای ما چگونه است؟

ص: ۱۰۶

اگر علم اصیل، علم دینی است، به چه میزان مخاطبان برای رفتن به حوزه های علمیه و تحصیل علوم دینی تشویق می شوند؟ منصفانه بنگرید تا ببینید برنامه های تلویزیونی، مخاطب را به سمت دانشگاه سوق می دهد یا حوزه؟ تب شدید کنکور، شبکه آموزش، برنامه های آموزشی شبکه دو برای کنکور، میزگردهای بسیار زیاد کنکوری و مانند اینها، برخاسته از کدام نگرش است؟ آیا سریال ها و فیلم هایی که قهرمانانش، دانشجو و فارغ التحصیل دانشگاه ها هستند و در مقابل، انسان های سنتی و بی سواد (یعنی دانشگاه نرفته و تحصیل علم غربی نکرده) قرار می گیرند و قهرمانی های فراوان و روشن فکری و اصلاحگری از خود بروز می دهند، ما را به سمت ارزش گذاری غربی سوق نمی دهد؟ جالب است که تلویزیون، خود، تب کنکور و مشکلات بسیار زیاد ناشی از آن را شدت می بخشد و درباره حل این معضل، میزگرد می گذارد و نگرانی نشان می دهد!

۴. نظام اقتصادی و پروپاگاندا

۴. نظام اقتصادی و پروپاگاندا

نظام اقتصادی کاپیتالیستی به شکل مخروطی است که در آن فلسفه وجودی، پایه و دامنه سوارشدن قله بر روی آنها قرار دارد.

هیچ جریان، تفکر و ملتی حق ندارد، نظام اقتصاد لیبرال سرمایه داری را به خطر بیندازد. توده مردم که سطح زیرین این مخروط را تشکیل می دهند، به وسیله طبقه متوسط با یاری ارزش های بورژوازی و ساختار اقتصادی آن، دوشیده می شوند و سرانجام این شریان، پر شدن جیب اقلیت زرسالار قله نشین خواهد بود.

روشن است که برای ثبات قله، پایه و دامنه باید به گونه ای منظم و

ص: ۱۰۷

نظام منـد در خـدمت قله باشـند. لیبرالیسم و ساختار سیاسـی مبتنی بر آن مثلاً دموکراسـی از جمله این نظام منـدی هاست. نوام چامسکی،(۱) هدف اصـلی سـیاست خارجی امریکا درباره دموکراسـی؛ یعنی به اصطلاح جوامع باز را مشخص کرده است. او می گوید:

سیاست خارجی امریکا که در راستای ایجاد نظم بین المللی به وجود آمده به دنبال ایجاد جوامع بازی است که پذیرای سرمایه گذاری های سودآور برای امریکا باشـند و امکان توسـعه بازار صادرات و نقل و انتقال سـرمایه ها و بهره برداری شـرکت های امریکـایی و شـعب محلی آنهـا از منـابع انسـانی و مـادی را فراهم آورنـد. «جوامع بـاز، اساساً جوامعی هسـتند که پـذیرای نفوذ اقتصادی و نظارت سیاسی امریکا هستند».(۲)

جنـگ جهـانی اول و دوم از یـک سو و سـیاست دغـل کـارانه امریکـا از سوی دیگر سـبب گردیـد تا این کشور خود را به قله مخروط اقتصـاد جهـانی برسانـد. بنـابراین، اروپـا که تـا دیروز پیشـتاز بود، پس از جنگ جهانی دوم در دامنه این مخروط قرار گرفت و برای اینکه به صورت منسـجم و نظام منـد در خدمت اقتصاد امریکا باشد، باید به اروپایی متحد تبدیل می شد. ما می بینیم که اروپای پس از پیمان ماستریخت، چنین نظمی را پیـدا کرد. سـیاست اختلاف اندازی و جنگ افروزی در اروپا تا وقتی بود که امریکا پایگاه خود را در قله ثابت نکرده بود، ولی در این چند دهه اخیر که امریکا شریان های

۱- ۱ . NoamChomsky، زبانشناس امریکایی، از منتقدین نظام مدرن و از مخالفان جنگ ویتنام.

۲- ۲ . روژه گارودی، به نقل از امریکاستیزی چرا؟ ، جعفر یاره، مؤسـسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، چ ۲، ص ۸۲ .

اقتصادی دنیا را کنترل می کند، باید نوکرانی قوی داشته باشد و اروپا و آسیا و آفریقا و امریکای لاتین بایستی فقط به فکر کارکردن برای رشد اقتصادی باشند. روژه گارودی می گوید:

جورج بوش در ۱۹۹۱، نظریه ایجاد بازار واحد از امریکا تا آلاسکا را اعلام کرد. وی در دیدار با ابدو دیوف، رئیس جمهور سنگال خاطر نشان کرد که امریکا خواهان اتحاد اقتصادی آفریقا در اسرع وقت است. رونالد ریگان، در ۸ می۱۹۸۵ خواهان توسعه اتحادیه اروپا از لیسبون تا سرزمین های اتحاد جماهیر شوروی شد. جورج بوش هم از تصمیمات تاریخی اتخاد شده در ماستریخت اظهار خشنودی کرد و گفت: یک اروپای متحد، شریک مطمئن تری برای امریکا خواهد بود و خواهد توانست مسئولیت بیشتری را تقبل کند. کلینتون هم در سال ۱۹۹۸ از ایجاد پول واحد اروپا به گرمی استقبال کرد.(۱)

جنگ های پراکنده هم که در آسیا به ویژه خاورمیانه به راه انداخته می شود، درصدد تکرار تجربه شیرین امریکا در جنگ دوم بین الملل هستند تا سبب صعود اقتصادی و فرار از رکود کنونی شوند. به قول نیکسون، رئیس جمهور سابق امریکا:(۲)

ما به خاطر دفاع از دموکراسی به کویت نرفته ایم... ما برای سرکوبی یک دیکتاتور به کویت نرفته ایم... ما برای دفاع از تساوی بین المللی هم به کویت نرفته ایم. ما به این دلیل به آنجا رفته ایم که به هیچ کس اجازه ندهیم به منافع حیاتی ما لطمه بزند.(۳)

ص: ۱۰۹

۱- ۳ . امریکاستیزی چرا؟ ، ص ۵۵.

۲- ۴ . روزنامه نیویورک تایمز، ۷ ژانویه ۱۹۹۱.

۳- ۵ . امریکاستیزی چرا؟، ص ۵.

همه بایستی به این بت دست تراش بشر؛ یعنی مخروط اقتصاد لیبرالی ایمان بیاورند. بنابراین، همه باید همسان فکر کنند و در یک نوع سیستم آموزشی، پرورش یابند و ذهنیت آنها فراتر از روابط اقتصادی و سودانگارانه متعارف نظام مدرن سیر نکند. پیش از این گفتیم که این همسان سازی، ذاتی فرهنگ رسانه ای است. اختلاف طبقاتی موجود هم که از لوازم همین همسان سازی فرهنگی تلقی می شود، برای اقتصاد کاپیتالیستی مدرن، حیاتی است؛ زیرا مخروطی که پایه و دامنه نداشته باشد، قله ای هم نخواهد داشت. نظام رسانه ای از طریق ارزش سازی و ضدارزش سازی و نیز از طریق ذهنیت پروری و تلقین و روش های دیگر، حضور مخاطب را در پایه و دامنه نظام اقتصادی غرب تضمین می کند و این حضور، همان وابستگی اتم معلق و بی ریشه به سیستم کهربایی اقتصاد نوین است.

برای روشن شدن مطلب، مثالی می آوریم: فرض کنید کودک شما با شادی و حالت طبیعی در خانه بازی می کند و احساس نیازی ندارد. همین کودک را می خواهید به منزل خواهرتان ببرید. او را از خیابانی که پر از مغازه های رنگارنگ است، می گذرانید؛ سر هر مغازه، کودک نگاهی می اندازد و احساس کاذبی در او به وجود می آید. اتفاق مهمی که می افتد این است که در انتهای خیابان، کودک سرشار از نیازهایی است که از طریق دیدن در او به وجود آمده است. این کودک، تمام تلاش خویش را که می توانست در راه های دیگری به کار گیرد، از این پس برای برآورده شدن این خواسته ها به کار می بندد و ناخواسته به سرباز نظام بورژوایی تبدیل می شود.

بـدین ترتیب، بشـر جدیـد با وجود امکانات بسـیار فراوان، فقیر و فقیرتر می شود؛ زیرا فقر و غنا مفاهیمی هسـتند که به تناسـب نیازهـای انسـان هـا به وجود می آینـد. رسـانه ها نقش همان خیابان رنگارنگ را به عهـده دارنـد (و البته بسـیار خطرناک تر و هوشـمندانه تر) که نیازهـای کـاذب را در انسان به وجود می آورد و اربابان رسانه ها که همان اربابان اقتصادی جهان هسـتند، نیازهایی با توجه به خواسـته های خویش به وجود می آورند. باید گفت که چه پدیده شگفتی را در این راه به کار گرفته اند؛ سینمـا و تلویزیون. این مسـئله واقعیت دارد که دغـدغه هـای تجاری و سوداگرانه، مهم ترین مسـئله در آفرینش آثار بصـری به شمـار می آینـد. پروفسـور پی یر بوردیو در آخرین روزهـای سـال ۱۹۹۹ در برابر شـورای بین المللی مـوزه رادیـو و تلویزیون، پرسـش زیر را از اربابـان جدیـد دنیا ـ کسانی چون جورج لوکاس که در فیلم جنگ سـتارگان قصـد دارنـد گذشـته و آینـده انسان را به نمایش بگذارنـد (در واقع یعنی گذشـته را تحریف کننـد و آینده ای برای او بسازند که اکنون غرب را تثبیت کند) ـ پرسـید: «آیـا واقعـا می دانیـد چه کار می کنیـد؟ آیا می دانیـد قانون حـداکثر سود، فرهنگ دنیا را نابود خواهـد کرد؟» فیلم جورج لوکـاس؛ یعنی جنگ سـتارگان، روشن ترین پاسـخ را به این پرسـش داده است. لوکاس اقرار می کنـد که ساخت فیلم، ۱۱۰ میلیون دلار خرج برداشـته است، با این وجود، پیش از اکران فیلم، «بازاریابی و تبلیغات وسـیعی برای آن صورت گرفت و با فروش محصولات جانبی ـ نظیر ماکت قهرمانان فضایی و تی شرت هایی که

عکس هایی از صحنه های فیلم را روی آنها نقاشی کرده بودند _ قسمت اعظم مخارج فیلم تأمین شد».(۱)

فیلم ها و سریال ها غالبا نیاز می سازند. تبلیغات تجاری که از روی غفلت یا نادانی، وسیله ای برای معرفی کالا و محیطی برای رقابت تجاری و رشد اقتصادی قلمداد می شوند (که این گونه نیست)، وسیله ای است که نیاز می سازد و اربابان سرمایه نیز برای همین منظور از آنها استفاده می کنند.

آنچه در بخش های پیشین بیان شد به ویژه در بحث سکولاریزاسیون انسان و طبیعت و نسبت جدید این دو که همان تصرف و تمتع بی حد و حصر است و تبلیغ رسانه ای این نوع نگاه که صورت عام و بسیار عادی یافته است، در شناخت رسانه های مدرن (و به ویژه بصری) و اقتصاد سرمایه داری، جایگاهی اساسی و ضروری دارد.

«فقدان سودجویی فردی تمام عیار، (در گذشته تاریخ) درک متفاوت از زمین، کار و سرمایه و نیز تفاوت مفهوم مدرن سرمایه با ثروت در دوران پیش از مدرنیته، نکات مبهمی برای شناخت نسبت متقابل میان سرمایه سالاری (کاپیتالیسم) و مدرنیته است.»(۲) همه مؤلفه های معرفتی بشر مدرن که در علم جدید و سیستم های آموزشی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی او تبلور یافته، انعکاسی در اخبار، برنامه های اقتصادی و سیاسی و سرگرمی ها، سریال ها و فیلم های تلویزیونی دارد و به آنجا می رسد که آن قدر طبیعی جلوه می کنند

ص: ۱۱۲

۱- ۶ . همان، ص ۶۸.

۲- ۷ . شهریار زرشناس، سرمایه سالاری کاپیتالیسم، کتاب صبح، ۱۳۸۰، چ ۱، صص ۱۷ و ۱۸.

که کسی نمی تواند درباره ماهیت آنها به شک و شبهه بیفتد.

نیازسازی، کنترل، توجیه و حرکت بشر، از کارکرد رسانه ها در دنیای تکنولوژیک هستند. نیازهای کاذب و ارضای این نیازها به این دلیل که با تعادل حقیقی جسم و روح انسان تضاد دارد، هر روز انسان را از توازن حقیقی خویش دور می کند و به این ترتیب، انواع بیماری های جسمی و روحی او را احاطه می کند. البته بازهم این دنیای مدرن است که خود را منجی این انسان معرفی می کند و با پزشکی مدرن و داروخانه های پر از مواد شیمیایی و روان شناسان لاییک که مدعی درمان روان بشرند، افتخاری به افتخارات خویش می افزاید. همان کودک مثال پیش را در نظر آورید. شادی و شعف، زندگی طبیعی، سلامت روحی و جسمی او را به راحتی می توانید با افسردگی ناشی از نرسیدن به خواسته های کاذب و بیماری های جسمی ناشی از فرآورده های تکنولوژیک که هر روز جنبه های تازه ای می یابد، پس از گذر او از بازار پروپاگاندا مقایسه کنید.

باور کنید که رسانه ها بر جزئی ترین مسائل زندگی تا عمده ترین مسائل بشری اثر می گذارند. یکی از مجلاتی که این روزها به کمک غرب گرایان داخلی آمده و اباحه گری را رواج می دهد، در یکی از شماره های خویش می نویسد:

مارلون براندو هم یک بار یک اتفاق عجیب پدید آورد. او در صحنه ای از فیلم اتوبوسی به نام هوس (الیاکازان) پیراهنش را درآورد، درحالی که برخلاف انتظار همه زیرپیراهنی نپوشیده بود. تازه همه به این فکر افتادند که الزاما نباید زیرپیراهنی پوشید، چند هفته نگذشت که نصف شدن فروش زیرپیراهنی در سراسر امریکا، سروصدای تولیدکنندگان را درآورد.(۱)

ص: ۱۱۳

---

۱ – ۸ . هفته نامه چلچراغ، سال اول، ش ۳۱، ص ۱۸.

البته معمولاً ـ جریان، عکس این حالت است و نظام رسانه ای سبب رونق کسب و کار تولیدکنندگان می شود. بنابراین، این مثال آورده شد تا تأثیر رسانه بار دیگر تذکر داده شود. داستان رسانه های اقتصادی بسیار طولانی است و اگر بخواهیم به آن بپردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

۵. شیوه زندگی غربی

۵. شیوه زندگی غربی

مهم ترین ویژگی زندگی غربی، سکولاریزه بودن آن است. مسحیت در بستر تاریخ، به گونه ای از وقایع و اسطوره های گذشته و تحریف و نفوذ دوستان و دشمنانش تأثیر پذیرفت که تفکر جدایی دانش از ارزش، علم از دین و سیاست از دیانت را در دامن خود پروراند. این جمله را که به مسیح نسبت داده اند: «کار خدا را به خدا و کار قیصر را به قیصر بسپارید» و یا آنچه در سفر پیدایش کتاب مقدس ــ باب سوم ــ درباره منع خداوند از خوردن میوه درخت نیک و بد به وسیله انسان آمده است و آشکارا جدایی شریعت از معرفت را تبلیغ می کند، نمونه های گویا از بی شمار نمونه هایی هستند که ذات پارادوکسیکال فرهنگ غرب را که از میراث فرهنگ اسطوره ای و مسیحیت تحریف شده، در خود پرورانده است، نشان می دهد. شهید مطهری در توضیح آیه های باب سوم سفر پیدایش کتاب مقدس می گوید:

طبق این برداشت، امر خدا (دین) این است که انسان عارف، نیک و بد نگردد و آگاه نشود، انسان با عصیان و تمرد امر خدا به آگاهی می رسد... براساس این برداشت همه وسوسه ها، وسوسه آگاهی است. پس شیطان وسوسه گر عقل است.(۱)

بشر غربی با این ذات پارادوکسیکال آشنا بود و زندگی می کرد. رفته رفته این تناقض ها، دمل چرکینی شد که نشتر وقایع رنسانسی آن را ترکانید و بشر تصمیم گرفت از این تعلیق میان آسمان و زمین رهایی یابد و زندگی کاملاً زمینی را برگزیند و زندگی امروزین غربی، حاصل همین تحول است.

هرگونه امر الهی و شأن ملکوتی از ساحت های گوناگون زندگی زدوده شده که به برخی نمونه های آن پیش تر اشاره شد، ولی به دلیل معطوف بودن مباحث این پژوهش به شناخت رسانه ها، یک بار دیگر سکولاریزه بودن زندگی غربی را مطرح می کنیم تا تأثیر اساسی فیلم ها و سریال ها و برنامه های غربی را دراین باره بازبینی کنیم.

مخاطب رسانه، اگرچه پای تلویزیون یا روی صندلی سینما نشسته است، ولی اگر می خواهید بدانید او واقعا کجاست، باید به درون فیلم بروید و پرسوناژهای اصلی فیلم یا برنامه را پی گیری کنید. مخاطب با دیدن هر برنامه یا فیلم، یک نوع زندگی و نگرش را تجربه می کند. حال اگر این انسان پیوسته تجارب سکولار را از رسانه ها به دست آورد، رفته رفته مبادی فکری و نامرئی آنها در جان و فکرش رسوب می کند و وارد دنیایی می شود که شئون آن عرفی شده و با عقل جزئی و حسابگر (و نه عقل کلی و

۱- ۱ . مرتضی مطهری، انسان و ایمان، قم، ص ۲۷.

خدانگر) تفسیر می شود. چنین مخاطبی، به تدریج به جایی می رسد که غربی ها را بهتر از پدر و مادر دیندار خود درک می کنند. جان لاک و توماس هابز را (که انسان را گرگ می داند) بهتر از شیخ بهایی، ملاصدرا، سهروردی و حتی علما و حکمای معاصری چون علامه طباطبایی می شناسد؛ یعنی نگاه سکولار به زندگی، به بهانه تفکیک وجوه زندگی، بر تولیدات داخلی رسانه ای ما نیز به شدت اثرگذار بوده است.

امروزه با این توجیه که موضوع فلان برنامه فلان چیز است و بایستی جداگانه بررسی شود، فلان سریال طنز است، اجتماعی است و یا خانوادگی است، برنامه هایی تولید می شود که زندگی سکولار را به نمایش می گذارند و زندگی همراه با شئون دینی را به ماه رمضان و فیلم ها و سریال های مذهبی واگذار می کنند. ما موظفیم پای تلویزیون، صبحانه خوردن و کفش به پا کردن پرسوناژهای سریال ها و موفقیت های اقتصادی و اجتماعی و اصلاحگری های آنها را ببینیم، ولی رابطه با خدا و اینکه این افعال و اعمال آنان با شریعت و طریقت چه ارتباطی دارد (که حقیقت و هدف زندگی، رسیدن به این معانی است) به ما مربوط نمی شود.

تنها به بیان یک نمونه بسنده می کنیم: سری دوزی های سازندگان سریال های خانه سبز، همسران و دنیای شیرین دریا را نگاه کنید. مثلاً در دنیای شیرین دریا، دختر نقش اول که نقش قهرمان اصلاحگر و تحصیل کرده را دارد، نماد دنیای جدید در دنیای سنتی گذشته است و همراه با او، شئون دنیای مدرن، همچون روزنامه مطرح می گردد. ساختارهای روستایی در مقابل اندیشه های او سر تعظیم فرود می آورند و... مشکل اصلی آنجاست که

ص: ۱۱۶

این سریال ها و نمونه های فیلمی و مستندی آنها، این اندیشه را می پرورانند که «می توان قهرمان بود، درصدر بود و بهترین بود و کاری هم به دین نداشت.» این گونه است که قهرمان های دینی از قهرمان های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جدا می شوند. پرورش قهرمان ها و منجیان سکولار از مهم ترین ویژگی های دستگاه های رسانه ای غرب است.

۶ . مبارزه با سنت

۶ . مبارزه با سنت

«طبعا یکی از مهم ترین ویژگی های این شیوه زندگی جدید، شورش بر ضد هر چیزی است که از نظر جوانان سنت تلقی شده باشد، اعم از سنت به همان مفهوم قدسی و آسمانی... یا آداب و سنن و همه آنچه از نسل های پیشین رسیده است. شاید در میان نسل های اخیر، هیچ نسلی بیش از نسل کنونی جوانان غربی برای گریز از سنن و مواریث آبا و اجداد خود نکوشیده است.

این گریز، سبب ایجاد پدیده ای موسوم به شکاف نسل ها شده که تا کنون این گونه در جهان اسلام وجود نداشته است،»(۱) ولی کم کم در حال رواج است و نسل های گوناگون با تزریق ارزش های متفاوت، به تدریج از هم فاصله می گیرند. همان گونه که ما در جامعه خود شاهد آن هستیم و هیچ چیز به اندازه رادیو و تلویزیون و ماهواره و جراید در تحول ارزش ها دخالت ندارد. وقتی ساختارهای زندگی گذشته، پست و پلشت و غیرعلمی و

ص: ۱۱۷

۱- ۱ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، صص ۳۳۹ و ۳۴۰.

فاسـد معرفی می شونـد و آنچه مربوط به امروز است، تبلیغ شود، چه خواهـد شـد؟ چنـد سـال پیش، هنگـامی که بحث کنـترل جمعیت داغ بود و پرسـتاران و مددکاران به روسـتاها می رفتند تا انسان ها را عقیم کنند، در شهر تابلوهای بزرگی به چشم می خورد که دو خانواده را مقایسه می کردند: یکی با تعداد بچه زیاد که نشانه بدبختی است و مادری محجبه (با چادر) و بالاخره بـا ساختـار سـنتی و دیگری خانواده ای با دو فرزنـد که نشانه خوشـبختی است و خانمی مانتویی و آقایی اتوکشـیده، با صورت هایی گل انداخته و لبخند ملیح و... . شما بگویید چه ارزشی بر این تبلیغ حاکم است؟

چه چیزی خوشـبختی و چه چیز بـدبختی معرفی می شود. به عنوان مثال، با ساختاری که ما از جامعه خود می شناسـیم، خانواده های بالاشـهری سـرمایه دار به کدام دسـته تعلق دارد و خانواده های شـهدا بیشتر در کدام گروه قرار می گیرند. خدای تجدد و مدرنیسم که همه چیز را با ملاک پول می سنجد، به چه کسی مهر خوشبختی و به کدامین، مهر بدبختی می زند.

تلویزیون ما سـرشار از اتفاقات است؛ چه برنامه هایی که به شـکل مسـتقیم به جـدال سـنت و مدرنیته می پردازد، مانند: سـریال پـدرسالار و دوران سرکشـی، و ... چه آنهایی که غیرمسـتقیم وارد این فضا می شونـد. در سـریال پلیسـی خواب و بیدار اصـغر کُپـک که انسانی شـرور، قاتل، دزد و خلاف کار و بـدچهره است، در خانه ای با معماری سـنتی زنـدگی می کنـد (که در آن خانه، شـرورترین زن قاتل پرورش داده شده)، اسـمی سنتی دارد (اصغر) و تکه کلام هایی مانند یا امام غریب (منظور امام رضا علیه السلام) و عقایدی که به شکل بسیار منفوری

ص: ۱۱۸

ارائه می شوند. مانند اینکه در جایی به خانم سر گرد می گوید: «شما به جای اینکه در خانه، بچه داری و خانه داری کنی، راه افتاده ای...» بدین ترتیب یک نظام ارزشی را منتقل می کند. نیز از خلال گفت و گوهایش می فهمیم خانه داری و بچه داری، تعبیر نازله ای از تربیت فرزندان و مدیریت عاطفی خانه است، برداشتی است که گذشتگان از فعالیت خانم ها داشته اند و اکنون باید کنار گذاشته شود. بنابراین، خانم ها باید منشی، پلیس، اپراتور کامپیوتر در شرکت ها، ویزیتور و... بشوند و اگر فرزندانشان تربیت نامناسبی دارند، اهمیت چندانی ندارد و این نزول باید فارغ از رویکرد فمینیستی دوره معاصر تحلیل شود!

در دنیای مدرن که شئون انسانی سکولاریزه می شوند، روح متعالی انسان نیز به روان ــ که نوعی انتراع از جسم او است ــ کاهش می یابد. بنابراین، روان شناسان بر مسند علمای دینی (که به مدد وحی شناسنده روح، بیماری های روحی و درمان آنها بودند) می نشینند و با فراگرفتن دروس سکولار که بنیان گذارش کسانی همچون فروید یهودی و امثال ایشان بوده اند، به منجیان جامعه بدل می شوند و چه بسیار برنامه های تلویزیونی که ازاین روان شناسان یاری می گیرد و چه بسیار سریال های تلویزیونی به ویژه سریال هایی که در برنامه خانواده نمایش داده می شود (که به عنوان مثال سریال مشاور) که با این تم ساخته می شوند.

آقا و خانم روان پزشک، منجی شما هستند و روح شما را درمان می کنند. مجال تحلیل این گونه برنامه ها نیست، ولی پرسشی که در اینجا مطرح می گردد، این است که آیا جز با یاری وحی که تنها راه شناخت روح متعالی

انسـان است، می توان به درمـان روح انسـان هـا پرداخت؟ آیا روان شناسـی از نوع دانشـگاهی آن با نگرش توحیـدی و قرآنی شکل گرفته است یا نگرش غیردینی و یا گاهی ضددین؟

در نمونه ای دیگر در یک برنامه تلویزیونی در سـیمای کودک به نام رفوزه، پسـرک خنگ و مضحکی به نام مجتبی، همراه با خواهر چـادری اش که او هم بهره ای از سـفاهت دارد، در جنوب شـهر (که یگـانه نشـانه بـدبختی است) در مغـازه آقـای تفته حضور دارنـد. از لهجه آنان پیـداست که شهرسـتانی اند و اخلاق باکلاس شـبه مدرن ندارند. نگاه منفی نسـبت به ساختارهای فرهنگی ـ اجتماعی گذشته و به اصطلاح سنتی، موضوعی است که بسیاری از تولیدهای تلویزیونی آن را شدت می بخشند.

۷. مسئله کار و اوقات فراغت

۷. مسئله کار و اوقات فراغت

در تمـدن جدیـد، به واسـطه تلقی جدیـد انسـان از کـار و نیز تصور او از اتوپیایی آرمانی،(۱) اوقـات فراغت نیز معنـایی کاملاً جدید و منحصر به فرد یافته است. شوماخر(۲) در کتاب کوچک زیباست،(۳) این معنای جدید را این گونه بیان می کند:

اقتصـاددان جدیـد بـا این طرز فکر بارآمـده که کار را همچون چیزی تلقی کنـد که انـدکی بیشتر از یک شـر واجب است. (با عنایت به مبادی

۱- ۱ . بدیهی است هنگامی که معیار را کار کمتر و تن آسایی بیشتر فرض کنند، بهشت را جایی خواهند دانست که اصلاً کار نباشد.

۲- ۱۹۷۷ - ۱۹۱۸) .Ernest Freidrieh Schumachor).

۳- Smallis Beautifull, Economicsasif people matteved.

یوتیلیتاریستی (سودانگارانه) تمدن جدید) از دیدگاه یک کارفرما، کار در هر مورد فقط یکی از اقلام قیمت تمام شده است که اگر نتوان آن را فرضا از طریق خودکاری (automation) کلی حذف کرد، باری باید به حداقل تقلیلش داد. از دیدگاه کارگر، کار یک امر مصرع است: کارکردن، یعنی فداکردن فراغت و آسایش و دست مزد عبارت است از جبرانی برای این فداکاری.(۱)

همین نظام ارزشی یکی از روشن فکران(۲) امریکایی را وامی دارد تا باخوش بینی بگوید: «... سیبرنتیک(۳) و خودکاری (اتوماسیون)، آداب کارکردن را زیر و رو خواهد کرد. فراغت به صورت کار روزمره درخواهد آمد و کار عملی، در عداد مستثنیات قرار خواهد گرفت و آن گاه جامعه کار، جای خود را به جامعه تفریح و تفنن خواهد بخشید».(۴)

ما در اینجا به چند مسئله نمی پردازیم: نخست آنکه فرهنگ دینی، کار را که همواره مفهومی آمیخته با مفهوم جهاد و مجاهدت است و بزرگ ترین عبادت و مجرای رشد تلقی می شود، چگونه تفسیر می کند.(۵) دوم اینکه اتوماسیون و دیگر شگردهای مدرنیسم برای زدودن سود خالص خویش،

ص: ۱۲۱

۱- ۴ . ای اف شوماخر، کوچک زیباست، علی امین، تهران، سروش، ۱۳۷۲، چ ۳، ص ۴۲.

۲- zbighiew Brzeziski.

۳- cybernetics، بررسی نظری فرآیندهای کنترل در سیستم های الکترونیک، مکانیک و بیولوژیک خصوصا تجربه و تحلیل ریاضی جریان اطلاعات در این گونه سیستم ها؛ علم مرتبط با نظریه ارتباط و کنترل، به ویژه بررسی تطبیقی سیستم های کنترل خودکار مثلاً دستگاه عصبی و مغز سیستم های ارتباطی مکانیکی برقی.

۴- Automation.

۵- ۸ . امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره ارزش کار و مذمت بی کاری در نامه ۵۹ نهج البلاغه می فرماید: «... و بدان که دنیا سرای آزمونی باشد که هر لحظه بیکاری در آن، در قیامت به افسوسی مبدل گردد».

معضـل بیکـاری را به شـکل بسـیار وحشـتناکی مطرح ساخته و بشـری که قرار بود به تفریـح بپردازد، رفته رفته در پیکره دنیای مدرن، به سلول های سرطانی تبدیل می شوند که فقر، فساد، اضطراب، وحشت همراه با توهم و بالاخره اعتراض همگانی را در خود می پرورانند.

به این هم نخواهیم پرداخت که «بی عـدالتی در ذات تمـدن غرب است» و نه در عوارض آن. بنـابراین، همواره عـده ای برده و حمال بایستی بار ثروتمندان و زورمندان را بر دوش کشند و این گونه نیست که اوقات فراغت همراه با تن آسایی برای همگان باشـد. این مؤلفه در انـدیشه متفکران غرب باسـتان تـا متفکران غرب آینـده، پیوسـتگی عام دارد. مثلاً افلاطون (که از متفکران یونان باسـتان است) در فلسـفه طبیعی اش جامعه را به مثابه یک پیکر انسان می انگاشت و این گونه استدلال می کرد که چون انسـان از اجزای سـفت و زمخت و کاری مثل بازو یا پا و همچنین از اجزای ظریف و لطیف مثل مغز تشـکیل شـده، پس جامعه هم باید شامل طبقاتی باشد که از کارهای سـنگین و سـیاه تا امور مدیریتی و ظریف را بر حسب طبقه اجتماعی که دارند انجام دهند و نیز آلدوکس هاکسـلی (که می توان وی را متعلق به آینده غرب(۱) در نظر گرفت) آینده غرب را همچون گذشته اش شامـل طبقـاتی پیش بینی می کنـد که طبقـات گونـاگون از طبقه ظریفان آلفا تا طبقه بردگان گاما همان صورت های گذشـته غرب را پیاده می کنند. بدین ترتیب، برده داری و استعمار را صاحب تئوری فلسفی کردند.

۱- ۹ . منظور دنیای شگفت انگیز نو وی است که آینده دنیای غرب را به تصویر می کشد.

آنچه می خواهیم بدان اشاره کنیم این است که براساس مبانی فرهنگی غربی و نظام ارزشی حاکم، آنچه برای انسان ها در طبقه های گوناگون حاکمیت ارزشی یافته، این است که کار را امری واجب و فقط برای تأمین نیازمندی مادی می دانند. در تمدن غرب انگیزش درونی و محرک متعالی در کار، حضور ندارد. ساعات کاری با تزاحم، تضاد، جنگ روانی (آمیخته با تنگنای عصبی ناشی از زندگی خشک و غول آسای ماشینی) با امید رسیدن به ثانیه های پایانی سپری می شوند.

نکته در اینجاست که این بشر ماشینی با یک دنیا تناقض، تزاحم و مشکلات روانی می تواند حاکمیت ماشینیسم و مدرنیته و اربابانش را به مخاطره بیاندازد. حال آنکه نظام کاپیتالیستی به شهروندانی مطیع برای دهکده جهانی اش، کارگرانی آسوده خاطر برای فعالیت های برده گونه سیستم اقتصادی اش و رأی دهندگانی با درک سیاسی سطحی و نگاهی همراه با زودباوری و سفاهت برای نظام سیاسی اش نیاز دارد.

با این توضیح ها روشن می شود که نظام غربی به ساز و کاری نیاز داشت و دارد که بشر ماشینی را از وجدانیات و فطریاتش و آنچه در او ناآرامی و اعتراض و تناقض می پروراند، غافل کند و در عوض، او را به دنیایی موهوم بکشاند و به او انرژی کاذب بدهد و محرکی ذهنی برای فعالیت بهتر وی در راستای اهداف مدرنیته، ایجاد کند.

اگرچه از مواد مخدر گرفته تا ورزشگاه ها و کازینوها همه از ابزار غفلت سازی دوره مدرن به شمار می روند و حتی در قلمرو مسائل فکری نیز مکتب های تجریدی و ذهنی و موهوم که انسان را از دنیای اطراف خویش بی خبر می سازد، مدت هاست رواج دارند، ولی بیشتر از هر مؤلفه دیگری

این وظیفه رسانه ها در دنیای متجدد است که این ماشین گوشتی دوپا (یعنی انسان) را برای رفتن به سر کار در اول صبح و ایفای نقش در ماشین تکنولوژی آماده کنند. کانال های بسیار زیاد تلویزیونی با برنامه های سرگرم کننده و تخیلی این وظیفه را اجرا می کنند. کافی است آن ماشین گوشتی دوپا و خسته و عصبی، ضعفی در وجودش باشد تا از بی شمار کانال تلویزیونی، برخی او را جذب کنند. توجه به ضعف های انسان همچون ترس، شهوت، غضب، میل به عجله و سرعت بی جا و هیجان و... ، عناصر اصلی در شگردهای برنامه سازی تلویزیون و سینمایی غرب به شمار می روند و با توسل به این عناصر، انسان ها را به واسطه صنعت هایشان در مقابل خویش به زانو درمی آورند. البته جامعه به اصطلاح در حال توسعه (در حال غربی شدن) ما نیز از نگاه سکولار و برده گونه به کار فارغ نیست و طبیعی می نماید که خروجی سیستم های اقتصادی و اداری و دیگر شغل های ریز و درشت، شباهت زیادی به همان ماشین گوشتی خسته و عصبی داشته باشد و این موضوع از نگاه برنامه سازان دور نبوده و آنها هم خواسته اند به همان روش غربی خستگی را از تن این انسان خارج کنند و در واقع روح او را نسبت به خستگی اش غافل کنند.

سری برنامه های به اصطلاح طنز شبکه ۳ و شبکه تهران، بر همین اساس ساخته می شوند و این تنها کلام نگارنده نیست. مثلاً در ویژه برنامه ای که پس از پایان نمایش بدون شرح از شبکه ۳ پخش شد، استاد دانشگاهی که علوم اجتماعی را در فضای مغرب زمین آموخته بود، می گفت: «برنامه هایی همچون بدون شرح، برای خارج کردن خستگی از وجود انسان هایی که در

طول ساعات روز به کار مشغولند، ضروری است و آنان بدین وسیله برای کار روزانه فردا آماده می شوند.» البته نگارنده با ساختن برنامه هایی که آرامش و شادی را برای انسان ها به ارمغان بیاورد، مخالف نیست، ولی پرسش این است که ساخت این گونه آثار تلویزیونی برگرفته از تعبیر ایمانی نسبت به کار است یا نگاه سکولار؟ آیا فرهنگی که بزرگانش، کار را بزرگ ترین تفریح می دانند، می پذیرد که «کار شر واجب است و انسان ها در پایان کار و در منزل و اماکن دیگر بایستی تخدیر شوند تا فراموش کنند»؟

یک پرسش مهم دیگر: آیا غفلت بشر غربی نسبت به وجدانیاتش و تناقضات و عصبیات دنیای اطرافش، مشکلش را حل می کند؟ آیا این سیر به تجمع توده ای عظیم از ناآرامی و اضطراب و اعتراض و انفجار سرطانی آن در زمان آینده نخواهد انجامید؟

این پرسش ها و ده ها پرسش دیگر بایستی پاسخ داده شوند تا وجوهی از صحت و سقم برنامه سازی غربی و نسبت فرهنگ دینی با این شیوه برنامه سازی برای ما آشکار گردد.

۸ . دین غربی

۸ . دین غربی

نسبت فرهنگ و تمدن غرب با دین در سه مرحله خلاصه می شود:

۱. خارج کردن دین از جایگاه نظام سازی، چه از بعد اجتماعی و چه در ابعاد سیاسی و اقتصادی؛

۲. جای گزین کردن اومانیسم (انسان محوری در مقابل خدامحوری) به جای گوهر دین و ساختارسازی بر مبنای آن؛

ص: ۱۲۵

۳. پـذیرش برخی جنبه هـا و مفـاهیم دینی در چـارچوب نظـام اومـانیستی و در جهت پیشبرد منـافع سـرمایه داری که به تعبیری پراگمـاتیسم دینی گفته می شود (پراگمـاتیسم دینی، پلوراليسم،(۱) دین طبیعی(۲) و دئیسم،(۳) وجوه گونـاگون یک واقعیت هستند که از ساخته شدن یک دین جدید غربی براساس عقلانیت سودانگار و لاادری مشرب خبر می دهند).

مسیحیت به سبب نداشتن غنای کافی در جنبه های گوناگون به ویژه از جنبه عقلانی و منطقی و نیز فقدان یک شریعت منسجم توحیدی، دسـتخوش تحریف و دگرگونی های بسـیاری قرار گرفت که تبلور این تحول در سپیده دم تاریخ تمدن غرب عبارت است از مـذهب پروتسـتان که شاخصه روی گردانی مسـیحیت از وجوه زاهـدانه و گرایش شدیـد به دنیامـداری است. مـذهب پروتسـتان، آیین مسـیحیت را از آخرت گرایی منصرف و متوجه دنیا و عشق به زندگی مادی و کار و صنعت و سرمایه اندوزی کرده است. چنـانکه مـاکس وبر آلمانی اصولاً ظهور پروتسـتانیسم را زمینه پیـدایش و گسترش سـرمایه داری و نظام بورژوازی غرب می داند؛ چرا که پروتستان برعکس کاتولیک که زهد و تقوا را در ترک دنیا و رهبانیت گری می دانست، زهد و

۱- ۱ . تکثرگرایی عقیده، به این معنا که هیچ درک و فهم و برداشتی از حقیقت مطلق نیست و هر برداشتی بهره ای از حقیقت دارد.

۲- Naturalrelision : پذیرش دین در چارچوب عقلانیت و سرشت انسانی با تعریف غربی آنها.

۳- Deism: اعتقاد به اینکه خداوند فقط خالق هستی است و هیچ گونه وحی و تشریعی وجود ندارد.

تقوا را در حمایت و حراست خود انسان می دیده است.(۱)

ایجاد مذهب پروتستان و تحول روحی بشر و خیز به سمت مادی گرایی، نقطه آغازین دگرگونی های تمدنی بود که طی چند سده به وقوع پیوست. دکتر نصر می گوید:

فکر اصالت دنیا پیش از هر چیز تدریجا فلسفه و سپس علم را از قلمرو دین جدا کرد و پس از آن همه آرا و نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را که در دوران قرون وسطا در غرب فحوا و معنای دینی داشت، از قلمرو معنای دینی خارج ساخت.(۲)

دستاورد مذهب نامتعادل پروتستان دو جنبه افراطی و تفریطی است که نتیجه درهم شکستن ساختار سنتی مسیحیت کاتولیک به شمار می رود. بی اعتمادی به معجزه میلاد مسیح، باکره بودن مریم، معاد جسمانی و امثال اینها از وجوه تفریطی دستاوردهای پروتستان است که بر سست شدن باورهای دینی استوار است، ولی وجوه افراطی آن به ویژه در دوره اخیر، اهمیتی ویژه می یابد که مبحث مفصل تری را می طلبد.

رویکرد جدید بشر به دین در قرن اخیر (بر اثر شکست مکتب های بشر ساخت اومانیسم غرب) پتانسیل بسیار زیادی به وجود آورده که از چشم ارباب مدرنیته و سرمایه داران و صاحبان رسانه ها پوشیده نمانده و آنان را به تکاپوی کنترل و حتی استفاده از آن برای خواسته های خویش واداشته است.

۱- ۴ . نک: سید مجتبی هاشمی رکاوندی، فلسفه انقلاب و امپریالیسم جهانی معاصر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، چ ۱، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- ۵ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۰۳.

همین جاست که وجوه افراطی مذهب پروتستان به یاری سیاست مداران غرب می آید. شاید از «مسیحیان انجیلی و اصولگرا و طرفداران هفت مشیت الهی چیزهایی شنیده باشید. آنان بر این باورند که هفت مشیت الهی بایستی اتفاق بیافتد تا مسیح ظهور کند. یکی از آن مشیت های الهی تشکیل کشور اسرائیل است. پس باید به اسراییل کمک کنیم و دشمنانش را نابود سازیم و مشیت آخر همان جنگ بزرگ آرماگدون(۱)است که میان دنیای خیر و شر (به رهبری دجال) اتفاق خواهد افتاد و در تبلیغات رسانه ای غرب این گونه وانمود می شود که غرب، همان خبر و دنیای اسلام به رهبری مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف و دیگر کشورهای شرقی به ویژه چین و روسیه، گروه شر هستند.(۲)

ادیان جدید نیز به کمک پروتستانیسم افراطی آمده و در انحراف دینی بشر نقش ایفا می کنند. این ادیان جدید را بعضا کشیش هایی که از یک کلیسای سنتی موجود گسسته و در پی ایجاد «ادیانی» ویژه خودشان بوده اند، تأسیس کرده اند. ظهور این پدیده در غرب تا حدود زیادی ناشی از گرایش به مرموزات و علوم غریبه(۳) بوده و طی چند دهه اخیر کارهایی همچون سحر و جادو که از سویکلیساهای سنتی تحریم شده بود، دوباره مورد توجه قرار گرفته است. کسانی در غرب پیدا شده اند که می کوشند به سحر و جادو دست یابند و به ادیان کهن پیش از مسیحیت اروپا، همچون ادیان

ص: ۱۲۸

۱- Armageddon.

۲- ۷ . علاقه مندان به این موضوع نک: گریس هال سل، تدارک جنگ بزرگ، انتشارات رسا.

۳- accaltism.

درویدهایادروئیدها و سلت ها بازگردند و از این رهگذر، آیین ها یا ادیان جدید کمابیش عجیب و غریبی ایجاد کرده اند که به ویژه در امریکا و اروپای شمالی مشهود است. هرجا و هرگاه ادیان سنتی، رو به ضعف می رفته اند، این ادیان جدید رواج می یافته اند».(۱)

رویکرد هالیوود به جادوگری و خرافات و کارهای عجیب و غریب (که البته به مدد جادوی سینما واقعی جلوه می کنند) بازتاب همین سیاست جدید غرب در رویارویی با رویکرد فطری بشر نسبت به دین داری است.

آنچه گفته شد به علاوه میل جمعی به تعالیم برخی ادیان و مکتب های شرقی به ویژه بودائیسم و آئین هندو و مکاتبی از این قبیل، بایستی ما را از خوش بینی مفرط نسبت به رویکرد بشر پست مدرن به «دین» خارج سازد و به واقع بینی نزدیک کند. بایستی بدانیم همان گونه که گوهر ناب دین، بزرگ ترین نیرو و پتانسیل حرکتی را در راستای تکامل انسان به واسطه گره خوردن با اعماق وجود آدمی به وجود می آورد، دین منحرف شده هم می تواند بزرگ ترین نیروی مخرب و فاسد را ایجاد کند. (همان گونه که درباره پروتستان های مشیت الهی گرا گفته شد) نقش کلیدی رسانه ها نیز در ترویج ادیان جدید روشن است. فقط در ایالات متحده، چهارصد ایستگاه رادیویی به تبلیغ اندیشه های مشیت الهی گرایی می پردازند (و این آمار مربوط به ۱۵ سال پیش است و بی شک تا به امروز بیشتر شده است) و کافی است سری به سایت Armageddaon Bookبزنید تا سیل فیلم های

ص: ۱۲۹

۱– ۹ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۰۶.

سینمایی و تلویزیونی و سخنرانی و کتاب های گوناگون و به روز را در این زمینه ببینید.

دکتر نصر در کتاب ارزشمند جوان مسلمان و دنیای متجدد، درباره نقش رسانه های دسته جمعی در دنیای متجدد سخنی دارد که بخش اول را با آن به پایان می رسانیم:

بدیهی است که از ویژگی های اساسی شیوه زندگی جدید، نفوذ رسانه های دسته جمعی است. اهمیت نقش این رسانه ها در شکل دادن به جهان نگری جوانان و در واقع هرکس دیگری در جامعه جدید کنونی آنچنان زیاد است که هرچه گفته شد، هنوز حق مطلب ادا نشده است. همین رسانه های جمعی هستند که قهرمانان فرهنگی خلق می کنند و نظریات مردم را درباره امور و مسائل سیاسی و اجتماعی و حتی واقعیت در جهانی که مورد نظر باشد شکل می دهند. در واقع همچنان که یکی از مشهورترین محققان در زمینه رسانه های جمعی، یعنی مارشان مک لوهان(۱) گفته است: رسانه ها به تدریج به رسالتبدل می شوند.(۲)» افزوده شدن تأثیر تحولات روزافزون بر قدرت هول انگیز رسانه ها، به آنها اثر مسحورکننده شهر فرنگ گونه ای داده که همه کس را مجذوب ساخته است. عرضه کردن تغییر و تحولات به بینندگان و شنوندگان رسانه های مختلف جان و جوهر وظیفه اصلی رسانه ها در دنیای متجدد است. با گذشت دهه ها، تحول نه تنها ادامه می یابد، بلکه به مدد نقش و نفوذ فراگیر رسانه ها، به نحوی روزافزون شتاب نیز می گیرد. این آهنگ شتابناک تغییر و تحول را می توان در مد لباس ها، رفتارهای ظاهری در زندگی و حتی در هنر جدید دید... . از همین روست که هرگونه مفهوم دوام و ثبات، به ویژه در آن جهان فریبنده ای که رسانه ها به مردم

ص: ۱۳۰

۱- ۱۰.Marshall Mcluhan.

۲- ۱۱.the media gradually becomes the message.

عرضه می کنند، از ساحت تصور افراد زدوده و زایل شده است.(1)

ص: ۱۳۱

۱- ۱۲ . جوان مسلمان و دنیای متجدد، صص ۳۴۵ و ۳۴۶.

بخش دوم: پرسش از ماهیت رسانه های تکنولوژیک (شدنِ مدرن از کانال نامرئی ماهیت رسانه تکنولوژیک)

اشاره

بخش دوم: پرسش از ماهیت رسانه های تکنولوژیک (شدنِ مدرن از کانال نامرئی ماهیت رسانه تکنولوژیک)

زیر فصل ها

فصل اول: تکنولوژی (تأملی در ماهیت تکنولوژی)

فصل دوم: تکنولوژی و مقوله فرهنگ

فصل سوم: تأملی در ماهیت رسانه تکنولوژیک

فصل چهارم: درباره دهکده جهانی

فصل پنجم: عالم بصری

فصل ششم: وهم رسانه ای و عالم انتزاعی

فصل هفتم: شخصی به نام ناخودآگاه

فصل هشتم: تلویزیون و پارادایم هایش

فصل نهم: سرفصل هایی بر مبحث «جذابیت رسانه ای»

ص: ۱۳۲

فصل اول: تکنولوژی (تأملی در ماهیت تکنولوژی)

فصل اول: تکنولوژی (تأملی در ماهیت تکنولوژی)

بی شک بررسی مبحث تکنیک و تکنولوژی حتی به صورت کوتاه در این مقال نمی گنجد، ولی برای شناخت صحیح دستاوردهای تکنولوژیک بایستی برخی اصول اساسی حاکم بر این مقوله را به صورت فشرده بررسی کنیم.

در دوران ما به ویژه در جوامع غربی به تکنولوژی مانند ابزار نگریسته می شود. ابزاری در امتداد ابزارهای گذشته که کامل تر و پیچیده تر شده است. حال آنکه تکنولوژی، تجسم و تبلور تفکر غربی و تحقق خارجی آن است. بدون حضور تفکر تحصلی و پوزیتیویستی فارغ از پژوهش های علمی جدید، تکنولوژی هرگز امکان وجود نمی یافت.

موضوع مهم این است که نه تنها تکنیک و علم جدید به هم مربوط هستند، بلکه تکنیک غایت علم جدید و تجسم و عینیت آن به شمار می رود. علم جدید برای تکنولوژی و تکنولوژی برای تصرف آمده است (و روح تصرف گر همان چیزی است که پیش تر درباره انسان و مقوله طبیعت و علم جدید توضیح داده شد). حضور متافیزیکی همین گرایش شدید به تصرف و تعرض نسبت به طبیعت را در تکنولوژی، ماهیت تکنولوژی می نامیم.

اگر گفته شود تکنولوژی ابزاری برای رسیدن به غایتی است، در جای خود می تواند حرف درستی باشد، ولی بایستی بدانیم این حرف دستاوردهای تکنولوژی را در نظر دارد و نه ماهیت آن را. اگر کسی برای تکنولوژی ماهیتی قائل نباشد، در واقع از درک حقیقت آن عاجز مانده

ص: ۱۳۳

است. منظور ما از ماهیت، در اینجا جنس و فصل و مقوله مقوم و... نیست، بلکه شناسنامه تفصیلی و تحلیلی آن است که شرایط و بستر تحقق آن را بازمی نمایاند.

همین زمینه ها و بسترهای پیدایش نظام تکنولوژیک که دقیقا با تصرف و تعرض بشری نسبت به عالم خارج ارتباط دارد، چارچوب و ساختاری معنادار ایجاد می کنند که هایدگر در رساله معروف خود یعنی پرسش از تکنولوژی از آن به گشتل(۱) تعبیر می کند:

«گشتل (قالب گذاری)(۲) امری تکنولوژیکی نیست، امری مبتنی بر نظم وترتیب ماشینی هم نیست، بلکه راهی است که در آن واقعیت (که در فرهنگ دینی نشانه ای برای درک حقیقت است) خود را به عنوان منبع ذخیره منکشف می کند».(۳)

همین منبع ذخیره دانستن عالم طبیعت که ماده اصلی فرهنگ و تمدن غربی است، خود به گونه ای آکادمیک و تئوریک که همان علم جدید باشد، ظهور کرده است. ازاین رو، هایدگر بلافاصله پس از طرح عنوان گشتل برای توضیح آن به سراغ علوم جدید به ویژه فیزیک مدرن و ریاضی جدید

۱- Gestell؛ خود هایدگر درباره گشتل می نویسد: «گشتل یا همان در چارچوب قرار دادن، به معنی گردهم آوردن برنامه ریزی هایی است که انسان ها برنامه ریزی می کنند. طرح و برنامه ریزی انسان ها یعنی درگیری و تعرض انسان ها به خارج برای اینکه واقعیت thereal را به نحو نظام یافته ای به عنوان منبع ذخیره [و قابل تمتع صددرصد] آشکار کند».

۲- Enframing.۲.

۳- ۳ . مارتین هایدگر، پرسش از تکنولوژی، محمدرضا اسدی، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۵، چ ۱، ص ۵۰.

می رود: «روش علم جدید بر تعقیب طبیعت و به دام اندازی (و تسخیر) آن به عنوان مجموعه ای منسجم از نیروهای قابل محاسبه دلالت می کند. فیزیک جدید به این دلیل که برای پرسش از طبیعت از ابزارآلات آزمایشگاهی استفاده می کند، فیزیک «تجربی و آزمایشگاهی»(۱) نامیده نشده است، بلکه عکس مطلب درست است؛زیرا فیزیک به طور نظری محض(۲) طبیعت را به گونه ای طرح می کند که طبیعتخودش را به صورت مجموعه نظم یافته ای از نیروهای از پیش قابل محاسبه جلوه می دهد و در همین راستا آزمایش های خود را دقیقا برای این پرسش تنظیم می کند که طبیعت، خود را _ درحالی که به این ترتیب طرح و بیان نموده است _ چگونه نشان می دهد؟ ولی ریاضی جدید، دو قرن پیش از پیدایش تکنولوژی پدیدار شد. بنابراین، این علم در آن زمان چگونه می توانست خود را با تکنولوژی جدید هماهنگ کند و جایگاهی برای خدمت کردن به تکنولوژی جدید بیابد؟ واقعیت، عکس این مطلب را روشن می کند؛ یعنی این تکنولوژی است که مسبوق به تفکر ریاضی و فیزیک جدید است. بی شک تکنولوژی تنها موقعی توانست راه خود را پیدا کند که بر علم فیزیک دقیق و محض استوار شد... (و خلاصه اینکه) فیزیک جدید، منادی قالب گذاری و در چارچوب قراردادن است.(۳) در واقع علوم جدید، وظیفه محدود کردن ساحت فکر بشری را به ساختارهایی که طبیعت را فقط به عنوان پدیده ای قابل تصرف و

ص: ۱۳۵

۱- ۴.Experimntal.

۲- ۵.Parethery.

۳- ۶ . پرسش از تکنولوژی، صص ۴۶ و ۴۷.

تغییر، تمتع در جهت خواست نفسانی و شهوانی انسان، تفسیر کنند به عهده داشتند و دارند. همه این مبادی متافیزیکی در صورت عینی آن، یعنی تکنولوژی حضور دارند و به آن جهتی خاص می بخشند.

تکنولوژی در بستر یا به تعبیر هایدگر، در قالب گیری (یا همان گشتل) تحقق می یابد که نسبت ویژه ای با مبدأ، معاد و سیستم نیازهای انسان دارد و با توجه به مباحثی که پیش تر آمد روشن می شود که این نسبت ها در جهت خلاف آن نسبتی است که انسان موحد با مبدأ و معاد برقرار می کند. نیازهای موحد نیز بسیار متفاوت از نیازهایی است که ملحد و یا مشرک برای خویش می سازد.

مقصود ما از بیان مطالبی که گذشت روشن شدن این مطلب است که تکنولوژی ابزار به مفهوم متداول آن نیست که خالی از پیام و القا ویژگی های ماهوی باشد، بلکه تجسم یک نوع جهان بینی و نگرش نفسانی بشر است.

تکنیک، برگرفته از ریشه یونانی تخنه (Techne: تکنیک و فن) در گذشته فقط بر تکنولوژی، اطلاق نمی شد. در واقع تکنولوژی ای وجود نداشت. تخنه هم به صنعت و هم به هنر اطلاق می شد. صنعت در آنجا به معنای تکمیل کار طبیعت بود، نه به معنای امروزی آن، که تسخیر و دخالت و تغییر است. هنر نیز نه برای زیبایی شناسی و نه بخشی از فرهنگ، بلکه هنر، یک انکشاف ذو ابعاد و حافظ و پارسا بود؛ یعنی هنر، مطیع در نگهداری و حفاظت از حقیقت بود. هنر انکشافی بود که هم تولید می کرد و هم حضور

می بخشید. به همین دلیل، به قلمرو (Poiesis) ابداع تعلق داشت(۱) و این انکشاف و ابداع، آفرینش عالمی تخیلی است که از عالم واقع (واقعیت نفس الامری) تقلید می کند.

تخنه یا تکنیک، یک صیرورت تاریخی را طی کرده تا به روزگار ما رسیده و امروزه همه تخنه در صنعت و همه صنعت نه در تکمیل بلکه در تسخیر طبیعت معنا شده است.

ما در بخش مربوط به طبیعت گفتیم که برای شناخت درست، دقیق و عمیق طبیعت، نیازمند مابعدالطبیعه الهی برگرفته از وحی هستیم و هر شناخت دیگری غیر از این محصول گم کردن راه و صورت انتزاعی و خیالی دور از حقیقت است. با این توضیح، به این جمله خوب دقت کنید: آثار تکنیک جدید در واقع بر صورت انتزاعی از طبیعت استوار شده است که در مابعدالطبیعه جدید با تفکر دکارتی موجودیت و با اخلاف او بسط یافته است. در اندیشه دکارتی برای طبیعت صورتی انتزاعی و قابل محاسبه کمّی زده می شود که معطوف به کسب قدرت تصرف باشد.

نتیجه آنکه عالم مصنوع تکنیکی، اگرچه به نفس آدمی نزدیک است، ولی از حقیقت طبیعت دور می شود. دستاوردهای تکنولوژیک، انضمام (به معنای تکمیل کار) طبیعت نیست، بلکه عالم مصنوعی جدیدی است که از حقیقت وجود آدمی بیگانه است.

آنچه در گذشته، در قرون وسطا و در تمدن اسلامی جریان داشته صنعت

۱- ۷ . همان، ص ۷۱.

معنوی بـا شـاخصه هـای طبیعی و معنوی بوده است. دسـتاوردهای صـنعتی در آنجـا دنبـاله وجود انسـان ها و ادامه حواس آنها دانسته می شده است.

باید گفت تلقی برخی اندیشـمندان و تحلیل گران غربی نسـبت به تکنولوژی جدید به ویژه در بعد رسانه ای نیز چنین است که آن را ادامه حواس انسـان هـا می داننـد. از جمله این متفکران می توان به مارشـال مـک لوهان اشاره کرد. در ابطال این نظریه، بعـدها سـخن خواهیم گفت. فقط به همین مقدار بسـنده می کنیم که تباین اساسـی ای میان تکنیک قدیم و جدید است و نمی توان اصـل اسـتخدام را منشأ هر دو دانست. بشـر قـدیم ابزار را به اسـتخدام می گرفت و آن ابزار در تحت اراده او قرار داشـت همـان گونه که اعضـای بـدنش را در کنـترل اراده داشت، ولی بشـر جدیـد در کنـار تکنولوژی ای قرار دارد که نه ابزار به آن معنای گذشـته است و نه می توان نسـبت میان او و تکنولوژی را صـرفا با واژه اسـتخدام تفسـیر کرد. بنابراین، باید درباره تحت اراده انسان بودن تکنولوژی جدید، تردید جدی کرد.

چگونه می توان دربـاره تکنولوژی جدیـد، واژه اسـتخدام را به کـار برد، حال آنکه از ویژگی های اساسـی آن ـ به قول دکتر شریعتی (در مقاله ماشینیسم) ـ میل به استقلال از انسان است. دکتر شریعتی ماشین جدید را بهره مند از ادراک شعور می داند و این همان چیزی است که ما پیش تر به عنوان حضور متافیزیکی مبادی فکری و گرایش انسان در محصولات تکنولوژیک از آن یاد کردیم. شریعتی می گوید:

در اینجا ماشین که می گویم، به عنوان یک موجودی است که ادراک دارد، احساسات و شعور و جهت و حرکت دارد و نقشه می کشد و هدف

ص: ۱۳۸

دارد و رقیب انسان است.

او در ادامه، هدف داری و رقابت ماشین با انسان را در ویژگی چهارم ماشینیسم با عنوان میل به استقلال و استغنا از انسان این گونه بیان می کند:

ماشین وقتی به وجود می آید، همیشه تمایل دارد که خودش را از انسان بی نیاز کند. می بینیم که به میزانی که تکامل پیدا می کند، هزار تا کارگرش صد تا کارگر می شود... دوره اتوماسیون، یک دوره وحشتناک در آینده است. دوره تمام خودکارشدن دستگاه های تولیدی است و در آنجاست که انسان دور از ماشین و در کنار ماشین به یک زندگی مرگ بار دچار می شود.

تحقق تکنولوژی، تعبیر همان خوابی است که بشر غربی به صورت پروفسور بالتازار(۱) می دید و به گونه فیلم هایی شبه جادوگرانه، بشر را صاحب قدرت تصرف تکوینی می ساخت. بی شک به این دلیل که مبتنی بر شناخت و معرفت کیهان شناسی دینی و مطابق با نظم واقعی و الهی عالم خلقت نبود و براساس مدل انتزاعی و وهمی علم جدید به وجود آمده بود، از همان آغاز فساد ناشی از آن، تمام جنبه های زندگی را فراگرفت و هرچه پیش می رود، فساد آن فراگیرتر و عمیق تر می شود. باید گفت نبایستی فساد تکنولوژی را صرفا در کشتارهای میلیونی و قدرت تخریب ویرانگر جنگ ها و آلودگی هوا و بحران رادیواکتیو و لایه اوزون دید. دکتر نصر دراین باره می گوید:

تنها کاربردهای نظامی تکنولوژی جدید وحشت جنگ هایی که در این قرن

۱- ۸. شخصیت کارتونی که سال ها پیش از تلویزیون کشورمان پخش می شد و کارهای خارق العاده را با استفاده از ماشین تکنولوژی انجام می داد.

رخ داده و در آنها این تکنولوژی دست آخر با ره آورد بمب اتم مورد استفاده قرار گرفته است، نیست که محیط زیست طبیعی را آلوده است، بلکه استفاده های به اصطلاح صلح آمیز از این تکنولوژی نیز باعث تخریب و آلودگی محیط زیست بوده واین تکنولوژی روی هم رفته بشریت را با خطر جدی و عظیم انهدام تدریجی محیط زیست مواجه ساخته است.

طبیعت نظمی دارد و غایتی برای رسیدن به هدفی می پیماید که انکار آن و صرف منبع انرژی دانستن عالم خلقت، دور شدن از نگرش دینی به طبیعت است؛ دیگر تفاوتی نمی کند که تبلور این طرز تلقی نسبت به طبیعت، کارخانه ها و ماشین ها باشند یا دست کاری های ژنتیکی میوه ها و حیوانات. همه این مؤلفه ها نقشی اساسی در برهم زدن توازن طبیعت ایفا می کنند. منظور از فساد تکنولوژی هم دقیقا همین است. سرعت بسیار زیاد بشر غربی در استفاده پرشتاب از ذخیره های طبیعت و نیز سیلان ثروت مادی طبیعت به وسیله کانال تکنیکی نظام اقتصادی کاپیتالیستی به سوی گروه اندک سرمایه داران، از وجوه فساد تمدن تکنولوژیک است.

در پایان، یک بار دیگر تأکید می کنیم که اگرچه تکنولوژی از ماهیت خویش جدا نیست، ولی برای شناختن ماهیت حقیقی تکنولوژی در این بازار مکاره تمدن امروزی، بایستی دقت کنیم که «تکنولوژی همان تکنولوژی نیست...مراد از ماهیت تکنولوژی، هیچ چیز تکنولوژیکی نیست. بنابراین، تا هنگامی که به واقعیت تکنولوژی فکر می کنیم و برای پیشبرد آن می کوشیم و در نتیجه یا آن را تحمل می کنیم یا از آن کناره می گیریم، هرگز نسبت خود را با ماهیت تکنولوژی تجربه نخواهیم کرد. چه با رغبت، تکنولوژی را بپذیریم یا آن را ترک نماییم، در همه جا اسیر و پای بند زنجی

ص: ۱۴۰

ر تکنولوژی می مانیم».(۱)

چه آنان که در برخی نقاط امریکا و اروپا، تکنولوژی را انکار می کننـد و به زنـدگی گروهی بدون هرگونه ابزار تکنولوژیک مشـغولند و چه آنـان که تکنولوژی را به عنوان ابزاری مطلق و راهی طـبیعی می پندارنـد و می کوشـند آن را گسـترش دهنـد، هردو در زیر سایه اراده تکنولوژی زندگی می کنند و اسیر آن شده اند و تنها راه آزادی از این اسارت برقرارکردن نسبت آزاد بـا تکنولوژی است و فقط هنگامی که هستی انسانی به روی ماهیت تکنولوژی گشوده شود، می توان با تکنولوژی نسـبت آزاد و غیروابسته برقرار کرد. این قدم نخست برای آزادی از نظام تکنیک است.

فصل دوم: تکنولوژی و مقوله فرهنگ

فصل دوم: تکنولوژی و مقوله فرهنگ

یـک اسـتدلال ساده در بطن حقیقت نسـبت فرهنگ و تکنولوژی پنهان است که با توجه به آن ما را از گرفتار شـدن در باتلاق سخن پراکنی های بیهوده و بازی با کلمات نجات می دهد و آن اینکه: «هر مافوقی تقدیر عناصـر واقع در ذیل خویش را تعیین می کند».

ص: ۱۴۱

۱- ۹ . همان، ص ۱۸.

اگر صحبت بر سر تفاوت فرهنگ هاست، بایستی ببینیم عنصر مافوق و تعیین کننده هر فرهنگ چیست؟ اگر صحبت بر سر نسبت فرهنگ و تکنولوژی است، بایستی توجه کنیم که آیا تکنولوژی تحت اراده انسان قرار دارد یا برتر از او.

چه در گذشته، ابزار صنعتی تحت اراده انسان قرار داشتند؛ آنچه امروز وجود دارد، تکنولوژی است. باید گفت این تکنولوژی شاخصه هایی دارد که در بخش پیش به برخی از آنها اشاره کردیم و گفتیم تکنولوژی جدید را نمی توان به مثابه ابزار تلقی کرد. انسان جزئی از طبیعت است. حال آنکه تفکر غربی، انسان را فوق طبیعت و در مقابل او تصور می کند درحالی که قصد تسخیر طبیعت را دارد. تکنولوژی را هم باید سازوکاری دانست که بشر مدرن برای رسیدن به این مقصود به دست آورده است؛ یعنی اینکه تکنولوژی وسیله تسخیر طبیعتی است که انسان جزئی از همان طبیعت است. در این صورت چه اتفاقی رخ می دهد؟

روشن است انسان خود را به وسیله تکنولوژی اسیر می کند و با پیشرفت روزافزون نظام تکنیکی مدرن، این اسارت عمیق تر می شود. این همان مطلبی است که هایدگر نیز با زبان پیچیده خویش در رساله پرسش از تکنولوژی مطرح کرده و متفکران بنام دیگری به آن اشاره کرده اند. از جمله شوماخر (اقتصاددان آلمانی) در کتاب کوچک زیباست، در تحلیلی، اقتصاد جدید را بر مابعدالطبیعه جدید استوار می داند و در جایی می گوید: «در جدال انسان و طبیعت، در صورت پیروزی انسان، انسان خود را در جناح بازنده خواهد یافت.» و این یعنی همان اسارت انسان، به دست خویش.

ص: ۱۴۲

بی شک، اراده انسان مـدرن و ساختار و حتی جزئی ترین مسائل زندگی او به وسـیله نظام تکنولوژیک تعیین می شود که ما به آن فرهنـگ تکنولوژیـک می گـوییم. این فرهنـگ، شـئون گونـاگونی دارد که سـبب پایـداری آن می شـود. نظـام اقتصـادی، فرهنگ شهرنشـینی و... سازوکارهایی هسـتند که به تحقق فرهنگ تکنولوژیک یاری می رساننـد. از جمله تقویت کننـده های فرهنگ تکنولوژیک، وابستگی است. وابستگی از وجوه پنهان تمدن غرب است که کلیت زندگی را دگرگون می سازد. برای روشن شدن مطلب، مثالی می آورم که همیشه مورد اسـتفاده نگارنده بوده است: در گذشـته بشـر از چکش استفاده می کرد و میخ ها را یکی یکی به وسـیله آن می کوبید. حال فرض کنید روزی آقای نجار، با فکری مدرن بخواهد به جای روزی مثلاً ده عـدد جعبه، روزی هزار جعبه بسازد. او چکش بسـیار بزرگی می خواهـد که در هر ضـربه، ده ها میـخ را بکوبد. این چکش را می سازد ولی حرکت دادن آن خارج از قـدرت نجار است. او برای حرکت دادن آن نیازمند منبع نیرو و انرژی است. او نیاز به موتور دارد. موتور نیـاز به برق دارد. برق نیـاز به توربین دارد. توربین نیـاز به کارخـانه توربین سازی دارد. آن کارخانه هزاران نیـاز دارد. در نتیجه انتقـال انرژی به چکش نیـاز به صـدها وسـیله دارد و بـدین ترتیب، دنیایی از نیازها، پیرامون این تکنولوژی شکـل می گیرد که با برآورده نشـدن حتی یک مورد آن، نجار به مقصود خویش نمی رسـد. در واقع آن چکش کوچکی که در گذشـته اسـتفاده می شد، نماد تسـلط انسان بر ابزار و آن چکش بزرگ همراه با نظام و سیستم نیازمندی هایش، نماد تسلط تکنولوژی بر انسان است.

ص: ۱۴۳

در واقع هر نیاز به میله زندانی بدل می شود که انسان را به اسارت می کشد. اگر در گذشته نجار خود برای فعالیت های خویش و استفاده از اوقات و فرصت هایش تصمیم می گرفت و در واقع آزادی قابل توجهی داشت، در عوض بشر تکنولوژیک امروزی به سبب وابستگی شدید، آزادی را از خود سلب نموده است. نیاز و وابستگی دو روی یک سکه اند و بشر جدید به نیازهای مادی خویش چنان اصالت و وسعت داده که تمام وجود خویش را وابسته و اسیر کرده است. اگر نجار سنتی، خود تصمیم می گرفت به مقتضای فرهنگ خویش، وسیله ای بسازد، نجار الکترونیک برای تأمین مخارج سنگین کارگاه و ده ها دلیل دیگر، بایستی هرچه به او سفارش می دهند بسازد.

بنابراین، خط قرمزهای زندگی در تمدن تکنولوژیک، به مقتضای هوس های ارباب مدرنیته تعریف می شوند (مثلاً اگر در گذشته فرهنگ دینی نوع استفاده از طبیعت را تعیین می کرد و انسان را در مقابل طبیعت مسئول می دانست، بشر مدرن به راحتی این نوع نگاه را زیرپا می گذارد و به چپاول دهشتناک طبیعت و بهره کشی بی حد و حصر آن می پردازد).

تسلیم فرهنگ به تکنولوژی، مطلبی است که نیل پستمن(۱) از آن به تکنوپولیتعبیر می کند. وی می گوید:

تکنوپولی تکنوکراسیِ (فن سالاری) غلبه یافته مستبد و بلامنازع است. این امپراتور، همان تکنوکراتی است که اینک حاکم تمام عیار است.(۲)

ص: ۱۴۴

۱- ۱. Neil Postman.

۲- ۲ . پستمن، نیل تکنوپولی، ترجمه: صادق طباطبایی، تهران، اطلاعات، ص ۷۱.

و در جایی دیگر می گوید:

هـدف تکنوکراسـی در این مرحله، تنزل مقام وجودی انسان تا حـد ابزار و ادوات و دسـتگاه ها و تجهیزات صـنعت نیست. این کار به عهده تکنوپولی است که معنا و مفهوم زندگی انسان را تا سـرحد ماشین آلات و ابزار تکنیک، تنزل می دهد. در نوشته تـایلور، به نظر من، برای نخستین بـار این فکر بیـان می شود که صـلاح و منفعت جـامعه در صورتی به بهترین شـکل تأمین می شود که انسـان هـا خود را در خـدمت تکنولوژی قرار دهنـد. معنای دیگر آن این است که چه بسا ارزش یک انسان، از ارزش وجودی یک ماشین کمتر شود یا باشد.(۱)

همچنین می نویسد:

اینـک این تکنوپولی تمام ضوابط و مایه های اجتماعی، سیاسـی، تاریخی، متافیزیکی، منطقی و معیارهای روحی و روانی ما را که به یاری آنها قادر به شـناخت و ارزیابی و تمیز بین واقع از غیرواقع بودیم از ما ربوده است. به طوری که معیاری نـداریم که با محک و کمک آن بگوییم چه چیز ارزش پذیرفتن را داراست و یا فاقد ارزش و اعتبار واقعیت داشتن است.(۲)

کتاب تکنوپولی نیل پسـتمن همراه با کتاب های دیگرش از جمله زندگی در عیش و مردن در خوشـی و زوال دوران کودکی سرشـار از مثـال هـایی است که وی برای تشـریح ویژگی هـای دنیای تکنوپول مطرح می سازد. او به مقتضای تخصصـش (وی جـامعه شـناس و پژوهشـگر مسائـل ارتبـاط جمعی است) از مصـادیق فراوان به ویژه از آنچه دربـاره رسـانه هـا و وسایل ارتباط جمعی وجود دارد، در تحلیل هایش سود می برد.

۱- ۳ . همان، ص ۷۶.

۲- ۴ . همان، ص ۸۳.

او اگرچه از دادن راه حل ریشه ای و بنیادین به دلیل فقر منابع تفکری و مکتب حقیقی و انسان ساز ناتوان است، ولی کتب او به مثابه گزارشی است که یک گزارشگر، از درون خانه در حال فروپاشی ارائه می کند و می تواند هشداری برای دیگران باشد. ناگفته نماند که پستمن به ویژه در کتاب تکنوپولی گه گاه به ریشه های فساد تکنوپول نیز اشاره می کند. مثلاً در جایی می گوید:

تکنوپولی، فرهنگی است با اوضاع و شرایطی خاص و دارای شاخصه ها و خصلت های ویژه خود و در عین حال از روح و روانی معین برخوردار است. وجه بارز این فرهنگ، قراردادن تکنولوژی به جای خدا است. لذا شاخصه ها و خصلت های آن خداگونه [جانشین خصلت های الهی شده] است. این امر بدان معنی است که در اینجا فرهنگ، اعتبار و تشخص خود را در تکنولوژی جست وجو می کند. ارضای امیال و کام یابی خود را از تکنولوژی طلب می کند و به دست می آورد و بالاخره این فرهنگ، دستورالعمل های خود را از تکنولوژی می گیرد. این راه الزاما و ضرورتا به فروپاشی و نابودی باورها و عقاید سنتی منتها می شود.(۱)

او گاهی به ریشه های تاریخی انحصار تکنولوژی نیز اشاره می کند:

شواهد و دلایل خوبی در دست است که سرچشمه تکنوپولی را در تلاش ها و اندیشه های فیلسوف قرن نوزدهم فرانسه آگوست کنت می توان دید. او در کوشش و مطالعه برای شناخت مسائل جامعه، پوزیتیویسم (Positivism) و نیز جامعه شناسی را پایه گذاری کرد. نظریه کنت که: هر آنچه قابل رؤیت و اندازه گیری نیست، غیرواقعی است، بعدها پایه و اساس تصوری شد که به انسان ها به منزله اعیان (= ابژه ها) می نگریست. البته این نگرش

۱- ۵ . همان، ص ۱۰۱.

را در جامعه تکنوکراسی به دلیل اهمیت روزافزونی که تکنولوژی پیدا می کند، نباید به عنوان دستاورد اصلی تکنولوژی قلمداد کرد، بلکه بیشتر جنبه فرآورده های جنبی را دارد. محور توجه به تکنوکراسی و جهت کوشش های آن در اختراع و تکامل ماشین ها نهفته است.(۱)

برخی اندیشمندان و نویسندگان، غلبه مدرنیته بر ساختار زندگی و روح عمل انسان را به ابر فرهنگ تعبیر می کنند؛ زیرا همه جنبه های زندگی را دربرگرفته است. بشر مدرن نمی تواند وارد عرصه ای بشود که قبلاً مدرنیسم آن را تصرف نکرده باشد. صنعت، اقتصاد، سیاست، شهرنشینی، خانه سازی، وسایل زندگی، شرایط تحصیل علم، سیستم آموزشی و... همه در ذیل فرهنگ جدید معنا می شوند. تنها یک فرهنگ و یک جهان بینی می تواند به شئون مختلف زندگی چنین رنگی بدهد. دکتر محمد مددپور در کتاب خود آگاهی تاریخی (کتاب سوم) دراین باره می نویسد:

ما در روزگاری به سر می بریم که فرهنگ بشری به جای آنکه به ملاحظات و علایق انسان دوستانه و آرامش روحی انسان معطوف شود، تکنولوژیک و سوداگرانه شده است. برخی نویسندگان از این تحول جدید با نام ظهور نوعی سوپر کالچر یا ابر فرهنگ تعبیر می کنند که خود محصول همان گذار بزرگ Grat Transition است و با ظهور علم و عالم جدید و مدرنیته آغاز شد. کنت بولدینگ، ابر فرهنگ را چنین توصیف می کند: ابر فرهنگ؛ یعنی فرهنگ فرودگاه ها، بزرگراه ها، آسمان خراش ها، بذرهای اصلاح شده، کود شیمیایی، کنترل موالید و دانشگاه ها. قلمرو ابر فرهنگ، نامحدود و جهانی است. به مفهومی واقعی همه فرودگاه ها یک فرودگاه اند

ص: ۱۴۷

۱- ۶ . همان، صص ۷۵ و ۷۶.

و همه دانشگاه ها یک دانشگاه. این ابر فرهنگ حتی از زبانی جهانی؛ یعنی انگلیسی فنی و ایدئولوژی همگانی؛ یعنی علم برخوردار است.(۱)

باز به کلام نخست بازمی گردیم و می گوییم: «هر آنچه بر انسان تسلط داشته باشد، یعنی فراروی انسان قرار گرفته باشد و نه پشت سر (و تابع او) تعیین کننده جهت اصلی زندگی و موجد روح حیات یا همان فرهنگ خواهد بود».

این همان مطلبی است که در فرهنگ دینی و منابع اخلاقی و انسان ساز اسلام فراوان آمده است. اگر گفته شده است که هرکس از خدا بترسد، از مخلوقات نمی هراسد، دقیقا همین معنا را بیان می کند که انسان در سلوک خود به مرحله ای می رسد که فقط خدا فرهنگ زندگی او را می سازد و این با فوقیت و رجحیت ما سوا اللّه بر او ملازم.

باید گفت توصیه های بی شمار به توحید و مهم تر از همه توحید افعالی و نهی از شرک تنها برای این است که میان انسان و خدا هیچ چیزی حائل نباشد؛ زیرا هرچیزی در این میان قرار بگیرد، مانع از رسیدن انوار الهیه به انسان می گردد که همان معنای شرک است و نیز به همان معنای فوقیت و ارجحیت و در نتیجه فرهنگ ساز شدن آن شی ء برای انسان می باشد. حتی در فرهنگ دینی، کار به جایی می رسد که امیرالمؤمنین در مناجات شعبانیه می فرماید:

«الهی هَبْ لی کَمال اَلاِنْقِطاعِ اِلَیک، و اَنِرْ اَبْصارَ قُلوبِنا بِضیاءِ نَظَرِها اِلَیْکْ حَتّی تَخْرِقَ

ص: ۱۴۸

۱- ۷ . محمد مددپور، خودآگاهی تاریخی کتاب سوم (سنت تجدد)، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۳۸.

اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النّورِ و تَصِلَ اِلی مَعْدَنِ العَظَمه...» و این حجب نوریه که طبق تفسیر بسیاری از علما، وجود مقدس ائمه اطهار هستند نیز بایستی در عالی ترین مرحله و مقام سلوک معنوی خرق شوند تا حقیقت حق برای انسان تجلی کند و همه وجود او را دربرگیرد و تمام افعال و رفتار و نگاه انسان را رنگ حقیقت ببخشد.

ولی تکنولوژی، همان گونه که نیل پستمن هم اشاره کرده است، بر مسند خدایی (برای بشر مدرن) قرار گرفته است. دیگر تکنولوژی است که چارچوب زندگی انسان، مسیر و خط قرمزهای آن را تعیین می کند. وجوه بسیار برجسته شکست ساختارهای سنتی که جوامع دینی را به انفعال کشانده، مبحث ماهواره و اینترنت است که با معلوم شدن استفاده های فسادانگیز آن، به بهانه گسترش علم و به یاری ارزش های دنیای مدرن در حال فراگیرتر شدن است. دستاوردهای تکنولوژیک این گونه خط قرمزها را تغییر می دهند و نظام ارزشی ویژه خود را برپا می کنند.

ص: ۱۴۹

فصل سوم: تأملی در ماهیت رسانه تکنولوژیک

اشاره

فصل سوم: تأملی در ماهیت رسانه تکنولوژیک

«برای رسیدن به درک واضح و شناخت روشنی از یک فرهنگ، باید به مطالعه ابزارهایی پرداخت که در آن فرهنگ برای تبادل اندیشه و مبادله پیام ها به کار گرفته می شود».(۱)

در اینجا ما به این جمله مک لوهان این مطلب را اضافه می کنیم که این مطالعه بایستی از حوزه ظواهر و حواشی خارج شود و به ماهیت آن ابزار بپردازد. آنجاست که مشخص خواهد شد نسبت حقیقی این ابزار با دیگر جنبه های آن فرهنگ چیست. فرهنگ در نوع کلی آن حوزه های تمدنی را از یکدیگر جدا می کند، یک کل واحد است، یعنی وحدت و کلیتی دارد که تجلیات و شاخه های گوناگون آن را به یک محور واحد مرتبط می کند. طبیعی است که تمدن که تحقق عینی و تبلور، تجسم و انجماد فرهنگ است، از این وحدت و کلیت بهره می برد و اجزا آن را نمی توان مجرد از هم انگاشت و حکم کلی برایش صادر کرد. هریک از بخش های تمدن، نسبتی با کلیت و نسبتی حقیقی با دیگر اجزا تمدنی دارد که این نسبت ها ذاتیات آن شی ء را تا حدود زیادی نشان می دهد.

سینما، تلویزیون، ماهواره، کامپیوتر و... همه دستاوردهایی از تمدن غربند که شناخت ماهیت آنها فقط با شناخت جایگاهشان در نظام مدرن

ص: ۱۵۰

۱- ۱ . به نقل از: نیل پستمن، زندگی در عیش، مردن در خوشی، صادق طباطبایی، ص ۷۳.

امکـان پـذیر است. اقتبـاس هریک از این اجزای تمـدنی، اگر در صورت کلی و همراه با داشـتن دیگر اجزا و کلیت آن تمـدن باشـد به ولاـیت تکنیک می انجامـد که با هر ولایت دیگری از جمله ولایت اللّه و ولایت اولیاءاللّه غیرقابل جمع است. پیش تر گفتیم این شـکل، در کشورهـایی همچون کشور ما قابلیت تحقق نـدارد. اخـذ و اقتباس ما از تکنولوژی در گونه دسـتاوردهای مجرد از کلیت و اجزا بدون وحدت قرار دارد، ولی کاربرد دسـتاوردهای تکنولوژیک بدون حضور اقتضائات ذاتی آنها امکان پـذیر نیست، که پیش تر شـرح داده شـد و در آینده مطالب بیشتری در این باره خواهیم گفت. از سوی دیگر اجزا نظام مدرنیته از جهت میزان حضور متافیزیکی نسبت با کلیت مدرنیته یا به عبارتی از جهت همراهی و انتقال فرهنگ غربی به وسیله آنها در یک ردیف قرار نمی گیرند. اتومبیل، ساعت، اره برقی، موتور آب و ویدئو از جهت نفوذ فرهنگی یکسان نیستند.

اگر با تأمل و تأکیـد بیشتری به فرهنگ و تمدن غرب پرداخته ایم به این دلیل است که بحث بر سـر پدیده ای است که بیش از هر پدیده دیگری حضورش خواه، ناخواه همراه با نسبت هایش با دیگر اجزا و در نهایت با کل فرهنگ و تمدن غرب است.

رسانه ها، زبان جدید متناسب با فرهنگ غرب را پدیده آورده اند. نیل پستمن می گوید:

درست است که فرهنـگ، محصول زبان است، ولی هر وسـیله و تکنیک ارتباطی جدیـد می توانـد آن را نوآفرینی کنـد (و در نهایت فرهنگ جدیدی بنا کند). این ابزار و وسایل می توانند تکنیک و ابزاری به نام نقاشی

، وسیله ای به نام خطوط تصویری(۱) و اشکال قراردادی، یا ساختاری به نام الفبا و بالاخره دستگاهی به نام تلویزیون باشد. همان گونه که از دیرباز زبان، محتوایی خاص از محاوره و افکار عامه را شکل می داد، هر ابزار و وسیله جدیدی نیز قادر است شکل و محتوایی ویژه و غیرقابل تفکیک خود را به افکار و بیان عامه تحمیل و در پی آن نوع تفکر و شیوه تبیین و توان احساسی و عاطفی افراد را نیز تعیین کند. منظور مک لوهان نیز از بیان جمله رسانه خود یک پیام است، می تواند این مطلب باشد.(۲)

لازم است در زیرساخت ها و حقیقت تمدن تکنولوژیکی غرب تأمل کنیم. نگارنده با قاطعیت و جرئت می گوید که شناخت تجلیات مدرنیته به ویژه رسانه ها، بدون شناخت حقیقی و درست از مبانی تمدن غرب امکان ندارد. ما پیش تر هرچه گفتیم ــ هرچند کوتاه ــ برای نزدیکی به این شناخت بود و تا پایان نیز خواهید دید برای شناخت رسانه، بیشتر در پی یافتن جایگاه و نسبت های آن در سیستم تمدنی غرب هستیم.

رسانه های مدرن محصولاتی تکنولوژیک هستند و اگر ما همین معنا را درک کنیم بخش مهمی از محتوای حقیقی کارکردها و برنامه های همین پدیده را فهمیده ایم. بسیار شنیده ایم و می شنویم که: اینها ظرف هایی هستند که هر مظروفی را می پذیرند. اینها ابزار هستند و اینکه از آنها چگونه استفاده شود، خوب یا بد بودن آن را تعیین می کند.

۱- ۲ . هیروکلیف، پکتورل که قبل از ابداع خط میخی رواج داشت.

۲- ۳ . نیل پستمن، زندگی در عیش، مردن در خوشی، صادق طباطبایی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۷۶.

(۱) اگر بخواهیم از روی مسامحه و همین مثال، «ظرف و مظروف» خطای جملاتی که گذشت را توضیح دهیم بایستی بگوییم، بله اینها ظرف هستند، ولی بخش قابل توجهی از مظروف را خودشان قبلاً به وجود آورده اند و با این حال چون این مظروف، واقعی است و مشخصات و مختصات ویژه خود را دارد که مرتبه ای از مراتب ظرف است، (متناسب با ظرف است) دیگر مجال چندانی برای آن مظروفی که طرفداران جملات گذشته می گفتند باقی نمی ماند باید گفت تجربه معنوی انقلاب اسلامی ــ هرچند دست و پا شکسته و ضعیف ــ ثابت کرده که همان اندک مجال در صورت غلبه روحانی و خروج از انفعال، پتانسیل خوبی را برای ارائه بخشی از فرهنگ دینی به وجود می آورد. اگر ما رسانه را از نظر جزئی و فردی اش به عنوان دستاورد تکنولوژی بپنداریم و نسبت به ضرورت ها و خواسته هایش که بسی پیچیده و پوشیده است، آگاهی کوتاهی داشته باشیم، با گذشتن از دقایق، می توانیم رسانه، به ویژه سینما و تلویزیون و رادیو را تألیفی از هنر و تکنولوژی بدانیم

ص: ۱۵۳

---

۱ - ۴ . مک لوهان در رسانه همان پیام است می نویسد: ژنرال دیوید سارنف در مراسم اعطای درجه دکترای افتخاری به وی این گونه بیان می کند: «معمولاً میل داریم که وسایل تکنولوژیک را سپر بلای گناهان سازندگان آنها قرار دهیم. مصنوعات دانش جدید به خودی خود نه بد است و نه خوب، طرقی که از آنها استفاده می شود ارزش آنها را معین می کند. این پژواک بی خبری رایج است. فرض کنیم قرار بود بگوییم «مربای سیب به خودی خود نه خوب است و نه بد، طریقی که آن را می خوریم ارزشش را تعیین می کند» یا «اسلحه های گرم به خودی خود نه بد است و نه خوب، طریق استفاده از آنها ارزشش را تعیین می کند»... در گفته سارنف نکته ای وجود ندارد که تاب تعمق داشته باشد؛ زیرا او نه به طور کلی و نه به طور جزئی طبیعت وسایل را در نظر نمی گیرد و «نارسیس»*وار از بی اعتبار شدن وجود خویش و گسترش آن به صورت تکنیکی جدید، مسحور شده است.» مارشال مک لوهان، برای درک رسانه ها، سعید آذری، ص ۹. * Norcissus؛ جوانی در اساطیر یونان که به تصویر خویش در آب دل می بازد و جان بر سر این عشق می گذارد و آن گاه به گلی همنام خود نرسس بدل می شود.

و سپس تحلیل کنیم که بعد هنری آن به دلیل ارتباط مستقیم و آمیختگی اش با مفاهیم انسانی می تواند در خدمت رشد فرهنگ سالم و سلیم دینی و آموزش های پیشرفته اسلام قرار بگیرد، ولی موضوع به این سادگی هم نیست؛ زیرا برای دست یابی به ظهور جنبه انسانی رسانه در این مسیر بایستی از هفت خوان حجاب تطور جنبه تکنولوژی رسانه و ملزومات آن بگذریم.

«غایت تولید یا اختراع هر وسیله ــ اعم از ابزار اتوماتیک و یا غیر اتوماتیک ــ در صورت محتوا یا ماهیت آن وسیله مسائل ویژه ای را به همراه دارد که لازمه وجود آن است. محتوای مشروبات الکلی نفی عقل و خودآگاهی است و اگر انسان ــ اگرچه به ناحق ــ نیازمند به نفی عقل و خودآگاهی خویش نمی شد، هرگز مشروبات الکلی را کشف نمی کرد. اره برای بریدن ساخته شده است و همین علت غایی است که اره به این شکل درآمده است. پس غایات ابداع و اختراع وسایل، در شکل آنها، لحاظ می شود و این شکل، صورتی است که ماهیت آنان را معنا بخشیده است و خود وسیله بر ماهیت خویش و چگونگی کاربرد خویش حکم می کند».(1)

علت غایی که شکل اشیا و کاربرد آنها راتعیین می کند، پیش از موجود شدن شی ء، حضور داشته است. ما از این علت های غایی درباره تمدن غرب، به فرهنگ و فلسفه تعبیر می کنیم. شهید آوینی در کتاب آیینه جادو که ماهیت رسانه مدرن و نسبت آن با تمدن غرب را بررسی می کند و بی شک

۱– ۵ . سیدمرتضی آوینی، آیینه جادو، تهران، ساقی، ۱۳۸۲، چاپ ۳، ج ۱، ص ۶۶ .

در نوع خود بی نظیر است، می نویسد:

این غایات فلسفی تمدن غرب است که صورت متدولوژی و تکنولوژی یافته است و به این صورت، خود به خود، اختیارکردن روش ها و ابزار کافی است برای آنکه اختیارکننده را در جهت آن غایات سوق دهد. دیر یا زود دست اندرکاران صنعتی کردن کشور ما نیز درخواهند یافت که صنعتی شدن پیش از هرچیز به فرهنگ نیاز دارد که آن را فرهنگ صنعتی شدن یا فرهنگ تکنولوژی(۱) می نامند. اگر کسی بیاندیشد که «فرهنگ صنعتی شدن» را می توان با هر فرهنگ دیگری مغایر آن در یک جا جمع آورد سخت در اشتباه است. چنین کسی دانسته یا ندانسته، فرهنگ غرب را عین کمال یا عین اسلام می انگارد. غافل از آنکه اگر این چنین باشد، روشن است که ضرورت هر نوع تغییر و تحولی در وضع موجود از بین می رود و داعیه ای برای انقلاب دینی بر جای نمی ماند (لکن ما معتقد به غایاتی هستیم که متناسب با کمال فطری و حقیقی انسان باشد و رشد انسان را در قرب حق معنی کند).

... آیا حق مستلزم این است که ما از صنم فریبای تکنولوژی دل بکنیم؟ سخن در دل کندن از تمدن نیست. سخن از آن است که این صنم، صورتی است که روح تمدن غرب به خود گرفته است و آن جز در ذهن، جدایی نمی پذیرد. اختیار روش ها و ابزار، غفلت از این حقیقت، خود به خود اختیارکننده را در جهت آن غایات سوق خواهد داد. هرچند که ما قرب حق را می خواهیم، چه بسا که این فریفتگی در برابر صنم فریبای تکنیک کار را به آنجا بکشاند که ما در حیرت میان ظاهر و باطن، طریق بت پرستی ا

۱- ۶. برای فهم و مفاهمه است که صنعت و تکنولوژی به جای هم به کار رفته اند، لکن باید توجه داشت که صنعت و تکنولوژی ماهیتا متفاوتند.

ختیار کنیم و خود ندانیم.(۱)

این در صورتی تحقق خواهد یافت که ما از آن بخش عمده مظروف که هم زمان با تولد ظرف رسانه مدرن به وجود آمده(۲) غفلت کنیم یا خود را به تغافل بزنیم. بایستی ساده لوحی را در برخورد با دستاوردهای تکنولوژیک به ویژه این گونه دستاوردها کنار بگذاریم. بایستی جولان گاه رسانه ای خویش و حدودش را بشناسیم. اگر ساده اندیشانه بپنداریم که همه آنچه را که از این پدیده ها به عنوان ظرف می شناسیم بدون هیچ بار فرهنگی و جهت دار ویژه ای در اختیار ماست، بی شک اسیر این «صنم فریبا» خواهیم شد که تاریخ ۲۵ ساله انقلاب، در بخش های گوناگون سازندگی و رسانه ای و... خود گویای این مطلب است.

شهید آوینی در نوشته هایش می گوید: «این صنم، صورتی است که روح تمدن غرب را به خود گرفته است... .» بنابراین، نسبتش با فرهنگ های گوناگون یکسان نیست. تلویزیون و سینما بدین جهت است که به فرهنگ و تمدن غرب نزدیک تر است تا فرهنگ دینی و اسلامی. آنها این مرکب را

۱- ۷. آیینه جادو، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲- ۸. مک لوهان در مقاله رسانه همان پیام است می نویسد: «طرز تلقی سنتی ما از رسانه ها، یعنی در واقع ارزش گذاری آنها براساس شناخت های ما، نمایان گر سستی و کرختی انسان در برابر فن آوری است، زیرا محتوای یک رسانه به تکه گوشت لذیذی می ماند که سارقی برای منحرف کردن حواس سگ نگهبان، جلوی او می اندازد. به طور کلی تأثیر یک رسانه بسیار شدید و قوی است. چرا که رسانه دیگری به عنوان «محتوا» آن را همراهی می کند. محتوای یک فیلم می تواند یک رمان، یک نمایش نامه یا یک اپرا باشد، لذا تأثیر فیلم اساسا ربطی به محتوای آن ندارد بهتر است بگوییم که تأثیر محتوا، مطلق نیست. محتوای نوشته یا متن چاپی هم در واقع گفتار است، اما خواننده هیچ اطلاعی از این موضوع ندارد و توجهی به آن نمی کند».

در سرازیری سوار شده اند، حال آنکه مقصد ما در قله های رفیع و درگذشتن از گردنه های دشوار قابل تحقق است. پدیده های تکنولوژیک، صورت های تبدیل یافته فرهنگ سکولاریستی و یوتیلیتاریستی(۱) خویش اند و تبلور همان چیزی هستند که در فرهنگ غرب، به روح تسخیر و تصرف و نسبت ویژه با طبیعت تعبیر شدند.

مک لوهان می گفت: پیام خود رسانه است، در حالی که با مطالبی که بیان شد، بایستی گفت: بخش تکنولوژی همان پیام است و پیام خود نظام اطلاع رسانی است. پیام (فرهنگ علت غایی)، تکنولوژی، نظام اقتصادی، سیاسی، سیستم دانشگاهی به ویژه حوزه علوم انسانی و... همه مراتب گوناگون یک وجودند و حضور این وجود است که به سبب عمومیت و فراگیر بودنش به همه ارکان و جنبه های پیدا و پنهان و خرد و کلان زندگی سرایت می کند.

«دموکراسی و اقتصاد بازار نسبتا آزاد، بهترین خوراک و بهترین زمینه رشد را برای تلویزیون فراهم ساختند و این امکان را دودستی به آن پیشکش کردند تا بتواند خصلت ذاتی و جهت گیری درونی خود را به عنوان تکنولوژی تصاویر به بهترین و کامل ترین شکل آشکار و آن را شکوفا کند. (و چون این خصلت ذاتی به ذات تمدن غربی، خاصه در نوع امریکایی اش نزدیک تر است) سبب شده که برنامه های تلویزیونی امریکا در سراسر جهان متقاضی فراوان داشته باشد. صدور برنامه های تولیدی تلویزیونی امریکا

۱- ۹ . Utilitarianism: مذهب اصالت فایده، سودانگاری.

نزدیک به یک صد تا دویست هزار ساعت(۱) است که به طور مساوی میان کشورهای امریکای لاتین، آسیا و اروپا تقسیم می شود».(۲)

آنچه ذکر شد، نباید ما را به این اشتباه بیندازد که چگونگی استفاده از رسانه؛ یعنی قالب و محتوای برنامه ها در کلیت تأثیرگذاری رسانه ای بی جایگاهند. این گونه نیست. ما بخشی از ظرف رسانه ای را ــ اگرچه محدود است ــ برای عرصه جویان «محتوای» برنامه ها قابل استفاده دانستیم و چه بسا معجزه روح و قدرت ولایت تکوینی ــ که به میزان کمال عبودیت به انسان از جانب حق تعالی عطا می شود ــ بر جادوی پیدا و پنهان تلویزیون غلبه کند (که می کند) و مجرای تحقق آن، پیکارگرانی هستند که دل به این دریا بزنند و با سلاح ایمان و حکمت و علم این امر را عملی سازند.

تلویزیون، برخلاف آنچه تصور و تبلیغ می شود، پنجره ای رو به دنیای واقعی نیست تا صرفا با محتوای برنامه هایش زندگی را متأثر کند، تلویزیون خود بنایی است که بشر جدید در آن سکنی گزیده است.

انسان براساس اندیشه و ذهنیات خویش رفتار و کردارش را تنظیم می کند. چه آن ذهنیات گمان بی پایه و اساس باشد و چه مبتنی بر حقایق متعالی. به هر حال، ذهنیت اتاق فرمان زندگی ــ در حوزه عمل ــ است و پوشیده نیست که جادوی رسانه های مدرن، ستون های معرفتی گذشته را

۱- ۱۰ . این رقم به سال ۱۹۸۸ مربوط است که برنامه های ماهواره ای گسترش نیافته بود.

۲- ۱۱ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.

ویران و دیوارهای کاذب ذهنی همراه با معرفت شناسی متناسب با کفر مدرن را جای گزین آن ساختند و این یعنی تغییر معیارهای زندگی فردی و جمعی بشر. هربرت مارشان مک لوهان، در مقاله وسیله، پیام است می نویسد: «در فرهنگی مانند فرهنگ ما (فرهنگ خاص غربی)، که از دیرباز عادت کرده است همه چیزها را از هم بشکافد تا بر آنها تسلط یابد و آنها را وسیله قرار دهد، اگر گفته شود که وسیله، پیام است، سبب شگفتی خواهد شد. منظور این است که آثار هر وسیله بر فرد و اجتماع ــ یعنی آثار هر تکنولوژی جدید ــ نتیجه معیارهای تازه ای است که همراه با هریک از این وسایل در زندگی وارد می گردد».(۱)

پستمن مثالی فانتزی و طنزگونه بیان می کند:

مدتی قبل شنیدم (ولی صحت و سقم آن را بررسی نکردم) که عشایر لاین،(۲) چند سال پیش برنامه کوچ دسته جمعی سالانه خود را به شمال، که به احتمال زیاد دارای اهمیتی حیاتی است، چند روزی به تأخیر انداختند؛ زیرا می خواستند بدانند ــ و ببینند ــ چه کسی جی. آر(۳) را به قتل می رساند.(۴)

و این تحول معیار امروزه به تمام زوایای زندگی رخنه کرده است. باید گفت این خود ناشی از تغییر جهت در فرهنگ و تأثیرگذاری معرفت شناسی جدید است.

ص: ۱۵۹

۱- ۱۲ . وسیله همان پیام است، ص ۶۳ .
۲- ۱۳ . عشیره ای ساکن در منطقه ای از شمال نروژ، سوئد، فنلاند، موسوم به لاپلند.
۳- ۱۴ . اشاره به سریال تلویزیونی دالاس، که در یک برنامه آن نقشه قتل جی. آر ــ یکی از چهره های اصلی دارای نقش منفی ــ طراحی شد، ولی اجرای نقشه به برنامه هفته بعد موکول گردیده بود.
۴- ۱۵ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۹۶.

ما در بستر فرهنگ دینی به سبب غنا و عمق معارف و استحکام خواستگاه فطری شریعت اسلام ناب، اگرچه شریعت علم پرستی(۱) و دین تکنولوژیک را نپذیرفتیم و هنوز خدا را که به تعبیر پستمن، تکنولوژی ــ در زندگی انسان متجدد ــ به جای وی (جل و علی) نشست، سرجای خویش می بینیم، ولی دستاوردهای تکنولوژی ملزوماتی به همراه دارد که به تدریج در ذهن مخاطب رسوب می کند و زندگی را به مقتضای خویش دگرگون می سازد.

«هریک از ابزارهای تکنیکی که بشر برای اغراض خاص و تأمین نیاز ویژه ای خلق کرده است، علاوه بر کاربردی که در همان حوزه دارد، دارای فرا رخسار یا استعاراتی است که حوزه تأثیر و کارایی آن وسیله را بسیار گسترش می دهد. به عبارت دیگر هروسیله تکنیکی و هر ابزاری از تکنولوژی و در یک کلام خود تکنیک، دارای ایدئولوژی است و نمی توان آن را بی طرف و خنثی انگاشت و انسان را بی قید و شرط، حاکم بر آن تلقی کرد. باران بلایی که بر سر جامعه امریکا فروباریده است، بی فرهنگی و لجام گسیختگی انسانی، فقدان شعور اجتماعی، انهدام مبانی خانواده، زوال اصول فرهنگی، تلاش پیوندهای اجتماعی، تخریب باورهای انسان ساز مذهبی، تخلیه ارزشی نمادها و مظاهر ملی و به عبارت دیگر افول اختر فرهنگ ملی و هجوم قدرت تسلط انسان بر سرنوشت خویش و جامعه خویش، همه و همه معلول تسلیم بی قید و شرط جامعه به رسانه به نام

۱- ۱۶ . scientism : علم انگاری.

تلویزیون و به نظامی به نام نظام تکنوپولی است».(۱)

در پایان این مقدمه طولانی و پراکنده، لازم است برای وضوح بیشتر به برخی پارامترهای اساسی در نسبت و هم آوایی فرهنگ غرب و قلمرو تأثیرگذاری رسانه ها اشاره کنیم:

۱. پروسه تقلیل کیفیات به کمیات

۱. پروسه تقلیل کیفیات به کمیات

فرض کنید در سرآغاز ورود تلویزیون به کشور قرار دارید و امور آن را به شما سپرده اند. شما قصد دارید با آگاهی خاصی که از فرهنگ و تمدن غرب دارید و نیز با توجه به استفاده های مخربی که در غرب از آن شده، راه دیگری را بپیمایید و استفاده صددرصد دینی از آن داشته باشید. شما قصد دارید با توجه به فرهنگ مبتنی بر فطرت و شریعت، سالم ترین و مجازترین روش ها را که در مکتب وحی تبیین شده درباره تلویزیون به کار برید و هیچ کدام از خواسته های ریز و درشت فرهنگ مادی غربی را نپذیرید. مثلاً شما به این پدیده به چشم گسترش منابر و قالب های متداول تبلیغ اسلام بنگرید. از علمای دینی می خواهید حضور پیدا کنند و با منطق و استدلال و آگاهی از تاریخ و فراز و فرود جوامع و با نگاه به کتاب و سنت به تبیین فرهنگ و آداب جامعه بپردازند. اندکی پیش می روید آن گاه نتایجی می گیرید که شما را نگران می کند. «ادیت فرون، در مقاله ای که در نشریه راهنمای برنامه های تلویزیونی مورخ ۱۸ الی ۲۴ مه ۱۹۶۳ به چاپ رسانید،

۱- ۱۷ . برگرفته از: مقدمه صادق طباطبایی بر زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۷.

تلویزیـون را غول خجـالتی نامیـد که نمی توانـد عمیقـا به موضوع هـای داغ بـپردازد و گفت وگوی عمیق و خیلی ویژه را نمی توانـد با شدت لازم ارائه کند. به همین دلیل با آنکه به طور رسـمی سانسور در این وسـیله صورت نمی گیرد، ولی شـبکه های بزرگ تلویزیونی عملاً به نوعی خودسانسوری دست می زنند».(۱)

مـک لوهـان در جـای دیگر همین مقـاله با اشاره به مبارزه انتخاباتی نیکسون و کنـدی و شـکست نیکسون می نویسـد: «اصولاً تلویزیون رسانه ای است که با شخصیت های جدی، رفتاری ناخوشایند دارد».

فهم همین مطلب گره گشای بسـیاری از ابهام ها و پیچیـدگی های تلویزیون، سـینما و رادیو است. ما در بخش های آینـده می کوشـیم تـا حـدودی این موضوع را بررسـی نمـاییم. در اینجـا بیـان می کنیم که چگونه تلویزیون، اقتضـایش سـرگرمی است و مخاطبان این ابزار فرهنگی نیز به صورت ناخودآگاه بر این مطلب اتفاق نظر دارند.

و این شاخصه ـ وسـیله سـرگرمی بودن ـ مصـیبت های جدیـدی را به دنیای پیچیـده ارتباطات مـدرن می افزاید. دکتر صادق طباطبایی دراین باره می گوید:

اگر تلویزیون وسـیله ای است برای سـرگرم ساختن و وقت گـذرانی و تفریـح (که هست و تاریخ این رسانه ثابت کرده که هم مخـاطب و هم اربـاب رسـانه ها و برنامه ریزان، با گـذشت زمان به این سـمت کشـیده شـده انـد که نسـبت شان را با تلویزیون براساس اصل «سرگرمی» تبیین کنند) در این

۱- ۱ . برای درک رسانه ها، صص ۳۶۴ و ۳۶۵.

صورت رسالت ذاتی این وسیله ارتباطی، تعیین و انتقال محتوا و حدود ارزشی هر آن چیزی است که از راه این وسیله با مخاطب های آن مبادله می شود و دقیقا خطر اصلی و عامل تعیین کننده انهدام فرهنگی در همین جا رخ می نماید. خطر تلویزیون در نظامی که رسالت این وسیله ارتباط جمعی ایجاد سرگرمی و تفریح و ایجاد شادی و سرور در بیننده است، در این است که بخواهد به مقولات اساسی نظیر علم، سیاست، دین، تاریخ، فرهنگ و اخبار و... بپردازد.(۱)

بنابراین، ماهیت این ابزار، ایجاب می کند که این مباحث به صورت سرگرمی ارائه شود و مطلب «لوس» شود و از حالت آگاهی بخشی و رشدافزایی خارج و در نهایت به بی ارزشی و بی تفاوتی بیانجامد.

با این توضیحات، ناگزیر باید برنامه ها را گوناگون کنید. آن گاه نیاز پیدا می کنید این تنوع را با معیاری بسنجید و مخاطب رفته رفته در ذهن شما اهمیت می یابد و نظرسنجی و آمار جایگاه خویش را بازمی کنند و دیگر اینکه متوجه می شوید که مراحل ارائه مفاهیم از هدف مهم تر است و نمی توانید آشکارا هدف خود را بیان کنید. به همین سبب به پیچیدگی های رسانه ای روی خوش نشان می دهید و کم کم رویکردی جدید پیدا می کنید و درمی یابید که توجه پیشین را که نسبت به محتوای برنامه ها داشتید، ندارید. در پاسخ به پرسش ها نیز خواهید گفت: اینجا (یعنی در رسانه مدرن) نمی شود از این راه عمل کرد. به تدریج مفاهیم دینی در تلویزیون شما به صورت سرگرمی و جذاب (به معنی متداول و غریزه محور) بیان می شوند (شما تشویق می شوید) و به ویژه پخش برنامه ها و سریال های

۱- ۲ . مقدمه طباطبایی بر زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۷.

دینی به ماه های رمضان و محرم محدود می شوند و ما رفته رفته می فهمیم که سریال ها و فیلم ها و برنامه هایی که در تلویزیون هستند و کلیت زندگی را نشان می دهند، جنبه هایی تفکیک شده دارد. تجزیه سریال ها و برنامه ها و شبکه های دینی، اجتماعی، سیاسی و... رفته رفته در ذهن ما این گونه رسوب می کنند که زندگی جنبه های تفکیک شده دارد و باید برای سکولاریزاسیون آماده شد.

در همان برنامه های دینی مجبور می شویم مفاهیمی را انتخاب کنیم که ساختار دراماتیک و قابلیت میان تصویری دارند و دیگر مفاهیم به جرم مناسب نبودن با قالب رسانه ای محترمانه دور ریخته شوند و خطرناک تر از همه اینکه مفاهیم متعالی و مجرد و معقول را که در حوزه کیفیات قرار دارند به حوزه کمیات بیاوریم و این البته به صورت گام به گام صورت می گیرد. شما در تحلیل هایتان تصور می کنید که صددرصد دینی بوده اید، حال آنکه کاری را کرده اید که غرب را در جاده هبوط سکولاریستی و نفی غیب و مجردات و اصالت ظاهر کشانده و تازه می فهمید که تلویزیون غول خجالتی است که نمی تواند به موضوعات عمیق بپردازد.

پروسه تقلیل، همه جنبه ها و مفاهیم ارائه شده رسانه ای را دربرمی گیرد و علت آن هم این است که «تصویر و سرگرمی» که ابزار این وسایل اند متعلق به قلمرو کمیات هستند. به ویژه اینکه «شما هر برنامه ای را که در تلویزیون ارائه کنید، مخاطب آن را تماشا می کند و نه می بیند».

ما پیش تر (در بخش اول این کتاب) در این باره سخن گفتیم و دیگر مجال این نیست که به این مطلب بپردازیم، ولی شما می توانید بیشتر تأمل

کنید و مطالب و مصادیق فراوان دیگری را نه فقط در حوزه رسانه ای بلکه در مفاهیم اجتماعی و زندگی روزمره امروزی بیابید.

۲. از پوزیتیویسم تا اصالت ظاهر

۲. از پوزیتیویسم تا اصالت ظاهر

برای توضیح این مطلب، بایستی مبحث پیشین را ادامه دهیم؛ زیرا پوزیتیویسم و بنیان نگرش علمی جدید در ادامه و در امتداد تاریخی هبوط و تقلیل بشر قرار دارد. ایمان به عالم غیب و الوهیت در نشئه ای از نشئه ها و مرتبه ای از مراتب روح انسان متحقق می شود. غرب وقتی به انکار عالم غیب پرداخت و آن را خرافه ای پنداشت که با پیشرفت علم پوزیتیویستی و کسب تجارب مادی از حوزه زندگی بشر در حال پیشرفت خارج می گردد، آن نشئه و مرتبه روحانی انسان که کاشف و شاهد غیب بود را دچار بحران ساخت و اندیشمندان مدرن ــ که متوجه این مطلب بودند ــ را واداشت تا به دو روش انکار و تغییر جهت و پاسخ گویی کاذب به برطرف کردن یا سرپوش گذاشتن خلأ موجود بپردازند.

تأکید فرهنگ علمی جدید به ظواهر و دریافت پوزیتیو از عالم طبیعت، با ظهور ابزار تکنیکی همچون تلویزیون و جراید بی ربط نیست. چه آنکه گفتیم علت غایی در معلول خویش حاضر است و بدین ترتیب تلویزیون مرتبه ای از علم پوزیتیویستی و شأنی از شئون فرهنگ غربی است و نه صرفا محصولی مجرد و بی ربط با فلسفه غرب.

تلویزیون نمی تواند از حوزه حواس ظاهری خارج شود و همه بحث ها درباره این رسانه، به نوعی به این مقوله بازمی گردد. مک لوهان که پیامبر

ص: ۱۶۵

دنیای ارتباطات غرب است و شریعت رسانه ای غرب را تبیین می کند و رسانه های غربی از نظریه های او به خوبی بهره مند می شوند، ابزار تکنولوژیک را امتداد حواس واعضا بدن می داند (و البته در این تلقی خویش اشتباه می کند) وی درباره نسبت حواس انسان با تلویزیون و شمولیت و فرا دیداری بودن می گوید: «فقط می توان گفت که تلویزیون بیش از آنکه یک رسانه دیداری باشد، رسانه ای شنوایی ـ لمسی است و تمامی حواس را عمیقا تحت تأثیر قرار می دهد».(۱)

خیلی واضح و روشن می گویم که مک لوهان در اندیشه های خود پراشتباه و غرضمند است. همین جمله ای که از وی نقل شد نیز خالی از اشکال نیست. منتها توجه او به اینکه حوزه فعالیت این وسیله منحصر به حواس انسان است، نشان می دهد اندیشمندان غربی هم آشکارا می دانند که جولانگاه این پدیده کجاست و چه توقعی بایستی از آن داشت. همین آگاهی است که طراحان وسایل ارتباط جمعی غرب را از سردرگمی و دوگانگی که ما به آن دچاریم خارج کرده است.

حقیقت انسان چیست؟ حواس ظاهری چه جایگاهی در حقیقت انسان دارند؟ براساس آموزش های دینی، حقیقت انسان در روح او متجلی است و حواس ظاهری مربوط به پوشش مادی و گذرای این دنیا است که همراه با غرایز، خواسته ها، وابستگی و اسارت های دیگر انسان متحقق گشته است. شناخت با حواس ظاهری، نخستین مرحله از مراحل تکوینی معرفتی است

۱- ۱ . برای درک رسانه ها، ص ۳۹۷.

که در آغاز کودکی به وقوع می پیوندد و این در حالی است که هنوز از رشد عقلانی برخوردار نیست. به تدریج همراه با رشد جسمانی و کسب تجارب، گوهر عقل به انسان عطا می شود و این سیر تا مرگ ادامه می یابد.

هرچه انسان متکامل تر می شود، جنبه عقلانیت در او بیشتر می شود و تحلیل هایش از ابتناء به حواس ظاهری آمیخته با غرایز و دیگر شاخصه های حیوانی دور می شود. حال، اگر کسانی که در مراحل رشد و مثلاً در سن بزرگ سالی قرار دارند به جای شناخت از راه عقل و فهم به وسایلی تکیه کنند که بیشتر از هرچیز با حواس سروکار داشته باشد، چه اتفاقی می افتد؟ آیا این انسان در پروسه بازگشت به طفولیت قرار نمی گیرد؟ ما بایستی در جایی به این مطلب نیز بپردازیم.

انسان تا پایان عمر خویش به حواس ظاهری و تجارب مادی نیازمند است، ولی میزان نفوذ و حضور و رتبه جایگاهی آن چقدر است؟ نگارنده بر این باور است که حتی به دست آوردن معنویات و شناخت حقیقی در ابتدای مراحل خویش نیز با حواس ظاهری در ارتباط است، ولی این معرفت در صورتی متحقق می شود که مراحل رشد و گذر از شناخت مادی را بشناسیم، ابزار شناخت مربوط به مراتب بالاتر تکامل را بدانیم و آن را از ابزار بدوی و اولیه جدا کنیم.

درک مطلب بالا و شناخت تفصیلی ابهام ها و پرسش های مطرحِ در آن، جایگاه تلویزیون را برای ما روشن می کند.

ص: ۱۶۷

۳. تلویزیون، کانال معرفتی مدرن

۳. تلویزیون، کانال معرفتی مدرن

نه تنهـا سـرگرمی، تجـارت، تجارت سـرگرمی در تلویزیون بر شـکل گفت وگوها و رفتار عمومی جامعه اثر می گـذارد، بلکه تأثیر و دامنه نفوذ متدولوژی و ساختار این برنامه ها به ورای تلویزیون نیز کشیده می شود.

اگر در گذشـته کتـاب راه و روش برخـورد بـا سـیاست، دین، اقتصـاد، آموزش، قـانون، حق (تکلیف) و دیگر مقوله هـای مهم اجتماع را شکل می داد و تبیین می کرد، امروزه تلویزیون آن نقش را عهده دار شده است.

امروزه امریکاییـان دیگر در سـالن هـای دادگـاه هـا، در کلاـس هـای درس، در اتـاق هـای جراحی، در سـالن هـای کنفرانس، کلیساها و حتی در هواپیما با یکدیگر سـخن نمی گویند، تا یکدیگر را سـرگرم کنند. آنان با تبادل عکس و تصویر با یکدیگر سخن می گوینـد. اسـتدلال کردن و آوردن برهـان با جمله ها و عبارت ها صورت نمی گیرد. بلکه با آراسـتگی ظاهر و خوش قیـافگی و میزان اشـتهار و اصـطلاحات تجـاری و تبلیغـاتی انجام می گیرد. پیام تلویزیون به عنوان وسـیله ارتباطی اسـتعاره های نیرومنـدی دارد که نه تنهـا در این خلاـصه شـده است که جهـان یـک تریبون نمایش است، بلکه این تریبون در لاس وگاس و نوادا قرار دارد.(۱)

خلاصه جمله های بالا در این نکته اساسی نهفته است که پستمن می گوید:

چهره ای که از تلویزیـون در برنـامه هـای تلویزیـونی ترسـیم می شـود، الگو و نمونه ای برای تصویر کلی خود جهـان است. به عبارت دیگر جهان آن گونه

۱- ۱ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.

دیده می شود که تلویزیون آن را در صحنه های تلویزیونی نشان داده است و نکته اصلی هم در همین جاست.(۱)

هر انسانی دارای «معرفتی» با ساختار هرمی شکل است. این هرم، نظام ارزشی ویژه ای را شکل می دهد. بدین ترتیب که با تعریف قله به عنوان هدف نهایی، همه افراد را در دامنه این هرم قرار می دهد. بدین ترتیب هر فرد از جایگاه خویش به طور طبیعی به سوی قله رهسپار می شود؛ زیرا ارزش نهایی در آنجا قرار دارد. هرچه به قله نزدیک تر می شویم، تعداد افراد کمتر می شوند و در نهایت در قله یک فرد قرار می گیرد که در اندیشه اسلامی امام معصوم علیه السلام است.

رسیدن به معرفت و شناخت، خود در دانشی دیگر به نام معرفت شناسی (اپیستمولوژی) بررسی می شود. در واقع اینکه این هرم در کدامین ساحت از وجود تحقق می یابد و قله و دامنه اش چه و چگونه باشند و چه کسی و از چه روشی آنها را تعریف کند، در این علم مورد بررسی قرار می گیرد.

درباره مکانیسم درونی این هرم که مربوط به چگونگی تفکر می شود، در بخش اثرگذاری ها و در حوزه اثرگذاری های فکری سخن خواهیم گفت که در آن بخش بیشتر محتوای برنامه ها را بررسی می کنیم، حال آنکه در اینجا بحث درباره ماهیت رسانه مدرن، بدون در نظر گرفتن محتوای برنامه آنهاست، ما در اینجا بیشتر در پی نحله ای از نحله های معرفت شناسی که رسانه مدرن به انسان جدید القا می کند، هستیم. پستمن می نویسد:

معرفت شناسی، دانشی بسیار پیچیده است و علاوه بر آن، در برخی موارد،

۱- ۲ . همان، ص ۲۰۸.

وضوح کافی نـدارد. موضوع این علم، بررسی مبانی و سرچشـمه ها و طبیعت علوم و معارف است. در اینجا معرفت شناسی از آن رو حائز اهمیت است که هم تعریف و توصیف حقیقت را و هم مبانی و سرچشمه هایی را که این تعریف و توصیف از آن نشئت می گیرد، مورد مداقه قرار می دهد. حال می خواهم نشان دهم که برداشت ها و توصیف هایی که از حقیقت عرضه می شود، حداقل در پاره ای موارد از خصلت ذاتی وسایل ارتباطی و ابزارهایی سرچشمه می گیرد که وسیله انتقال اطلاعات و پیام رسانی به ما هستند. بنابراین، به بررسی ارتباط و قرابت اساسی و بنیادین میان معرفت شناسی و ابزار و وسایل ارتباط و رسانه های جمعی موجود می پردازم.(۱)

در واقع آن قله ارزشی هرم معرفت، حقیقت حق است و اگر تنها همین مطلب را بپذیریم که وسایل ارتباط جمعی به ویژه تلویزیون _ که امروزه رایج ترین این وسایل است _ به واسطه محدودیت های اساسی اش نمی تواند در بسیاری موارد ذاتا به مقوله های اساسی بپردازد، صورت مسئله کمی واضح می شود. حال با این شرایط، اگر مثلاً تلویزیون بخواهد ارزش حقیقی و هدف اصلی سلوک انسانی را مطرح کند، مجبور است آن را در قالب خود درآورد؛ به بخش هایی از آن _ به اجبار _ نپردازد و آن را در حد و اندازه های خود درآورد. و بدین ترتیب آنچه به عنوان خروجی به دست می آید، چیز دیگری است متفاوت با آن ورودی. «بنابراین، با تغییر ارزش های حقیقی، نظام و هرم ارزشی و معرفتی نیز تغییر می یابد» و این خلاصه پروسه ای است که به تکوین فرهنگ رسانه ای می انجامد.

۱- ۳ . همان، ص ۸۷ .

باید گفت آنچه بیان شد نباید این تصور را به وجود آورد که وسایل ارتباطی مدرن فقط مجردات و حقایق متعالی و معنوی را دست کاری می کنند، بایستی توجه داشته باشیم که همه موجودات حتی اشیا، ملکوت و حقیقتی نادیدنی و امتدادی ماورائی دارند که به وسیله رسانه ها و افکار دستکاری می شوند. اینکه در بخش پیش از کمی کردن کیفیات گفتیم، محدود به مفاهیم دینی نمی شود، بلکه همه موجودات را دربرمی گیرد.

تلویزیون، کانال نگرش به عالم است. پس طبیعی است که تعیین کننده جهان بینی جدیدی باشد (که شده است)، همان گشتل که هایدگر می گفت، امروزه در غرب صورتی عینی یافته و تلویزیون شده است.

میزان و مقدار ادراک از عمق حقیقت، وابستگی عمیق و گسترده ای با ابزار بیانی و وسایل تبادلی فرهنگ دارد. فرهنگ های شفاهی، مکتوب، تصویری و توهمی ـ تخیلی، هرکدام ساختار و عمق ویژه ای از مفاهیم را ارائه می کنند. هر کدام از این فرهنگ ها مرتبه ای از محدودیت ها را با خود دارند که دامنه کاربرد و میزان کارکرد آنها را تعیین می کند. فرهنگ شفاهی بی تردید، فطری ترین و سالم ترین شکل ارتباطی بوده و هست. افلاطون فرهنگ مکتوب را نسبت به فرهنگ شفاهی آنچنان کوچک و محدود می دید که در نامه هفتم می گوید: «هیچ فرد اندیشمندی جرئت و شهامت آن را نخواهد یافت، که افکار خود را تا حد قالب محدود یک زبان تنزل دهد. چه رسد به آنکه آن را در قالب کتابت و نوشته درآورد؛ زیرا که فرم اخیر آن را غیرقابل تبدیل و تغییرناپذیر می سازد».

فرهنگ مکتوب به مراتب محدودتر و کم ساحت تر از فرهنگ شفاهی،

و فرهنـگ مصـور محـدودتر از فرهنـگ مکتـوب است و فرهنگی تـک سـاحتی به دنبـال دارد و فرهنـگ توهمی ـ تخیلی که آخرین فرهنگ بشر جدید است ـ و البته ما هنوز درباره آن گفت وگو نکرده ایم ـ بشر را از همه ساحت های واقعی زندگی خارج ساخته و در مطلق بیگانگی از خود والینه شـدن(۱) قرار داده است. این تحدیـد فرهنگی در همه جنبه های زندگی تبلور دارد. پستمن در سر تاسر مقالات خویش در کتاب زندگی در عیش، مردن در خوشی می کوشد مثال هایی از این باب بیاورد. مثلاًـ او سـاعت را مثـال می آورد که چگـونه انسـان را از تـوجه به چرخش فصول و مفـاهیم دوری زمـان و توجه به مفـاهیمی همچون ابـدیت و مفاهیم معنوی زمان، غافل و فقط متوجه جنبه کمّی زمان می کنـد. وی از قول مامفورد و از کتاب تکنیک و تمدن نقل می کند:

گرچه ممکن است عـده ای به شـگفت آینـد، امـا صـدای تیـک تـاک ساعت شایـد در کاهش قـدرت مطلق خداونـد، بیش از مجموعه آثار فلاسـفه دوران روشـنگری مؤثر بوده است؛ زیرا ساعت شـکل و نوعی از داد و سـتد میان انسان و خـدا را عرضـه کرد و ظاهرا این طور به نظر می آید که این خداوند است که در این داد و ستد بازنده بر جای می ماند.(۲)

مامفور نیز به کمّی شدن جنبه های زمان در فرهنگ جدید توجه داشته است. تحدید فرهنگ به وسیله تصویر و ابزار توهم ساز به همین گونه است و بایستی بگوییم که حتی الفبا نیز انتقال مفاهیم را محدود می کند. به این مطلب بادقت توجه کنید:

ص: ۱۷۲

۱- ۴ . Alienation : از خودبیگانگی، بیگانه گشتگی.

۲- ۵ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۷۸.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، رسولی امی بود که در ظاهر، از فرهنگ مکتوب بی بهره بود. اگر پیام وحی سنگین ترین و پرمحتواترین و عالی ترین شکل پیام است، بایستی با قالب مناسب خویش بر پیامبر عرضه شود و این پیام عالی که البته به هر مقدار متعالی باشد بالاخره بایستی نازل شود تا قابل عرضه به انسان گردد. آن قالب مناسب همان شیوه نزول وحی است که در گونه شفاهی می گنجد و جبرییل کلام خداوند (جل و اعلی) را مستقیما و نفس به نفس بر قلب پیامبر نازل می کند. آن گونه که خود حضرت بارها فرمود که هیچ موقع جبرییل آیات را بر من عرضه نکرد مگر آنکه احساس کردم روحم از بدنم در حال فراقت است و آن گونه که نقل کرده اند، پیامبر هنگام نزول وحی متغیر می شدند و به حالتی شبیه به تب شدید می افتادند. پرسشی که در اینجا مطرح است این است که چرا خداوند وحی را از ابتدا به همین صورت مکتوب بر پیامبر اسلام نازل نفرمود و چرا این گونه انتقال پیام را برگزید. چرا خداوند پیامبر اسلام را امی قرار داد در حالی که اسلام کامل ترین وآخرین شریعت الهی است تا از او در موارد بسیار رفع اتهام نماید؟ پرسش های گوناگون دیگر از این دست که بایستی درباره آنها تأمل کرد.

خداوند چشم، گوش و قلب را برای انسان قرار داد و شریعت فرهنگی حاکم بر آنها را نیز نازل فرموده است. تا انسان آنها را در جایگاه خویش به کار برد، این طور نیست؟ سخن ما در این بخش، به قالب های ارتباط فرهنگی اختصاص داشت و اینکه میان این قالب های ارتباطی، اولویت بندی

و درجه بندی وجود دارد که از تفاوت قابلیت های آنها ناشی می شود و نه تخطئه یا کوچک شمردن برخی از این روش ها.

۴. انفجار مفاهیم و انکسار کثرات

۴. انفجار مفاهیم و انکسار کثرات

استبعاد تاریخی بشر از توحید که به صورت حوالتی خودخواسته، انسان مدرن را مبتلای خویش ساخته، تمام ساحت های وجودی او را از هم پاشیده است؛ معرفت، علم و تحصیل، عمل و رفتار، تعاملات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... از انفجار این استبعاد به دست آمده اند که هرکدام در درون خود تجزیه های فراوان به همراه داشته اند و هر تکه آن مشتی از انسان ها را به خود مشغول داشته است. باید گفت این قصه سر دراز دارد و فرصت بسیار اندک است.

ما فقط می خواهیم بگوییم هم پایی و همراهی و تلازم این به اصطلاح تکثرگرایی و تجزیه انفجاری با کارکرد و رفتار رسانه ای به ویژه تلویزیون موضوعیت دارد.

مک لوهان می نویسد: «حس بینایی با کامل شدن توسط الفبای ناطق موجب شد تا عادت به تجزیه کردن و درک پدیده های خاص شکل های مختلف در انسان و به صورت تک تک تقویت شود».

در بخش مربوط به تلویزیون و ارتباطات درباره ارائه اتمیزه اطلاعات سخن خواهیم راند. همین قدر بدانیم که این کارکرد وسایل ارتباط جمعی، نه تنها انسان ها را یکسان نمی نمایاند، بلکه دستاورد آن، شکل گیری طبقات جدیدی خواهد بود که اختلافات طبقاتی را از انحصار لایه های اقتصادی و نظام بوروژوایی خارج و به دامنه فرهنگی و علمی ـ اطلاعاتی می کشاند

این سخن بگذار تا روز دگر.

مک لوهان در تحلیل شعری از ویلیام بلیک می نویسد:

به طور خلاصه، از نظریات بلیک چنین برمی آید که انسان به وسیله فن آوری، قطعه قطعه شده است. منتها این را هم اضافه می کند که بشر به کمک این پدیده، خود اعضای بدنش را جدا می کند و هر عضو پس از جدا شدن از جسم، به صورت سیستمی بسته درمی آید که با شدتی فزاینده انسان را به سمت درگیری هایی با خودش، سوق می دهد.(۱)

تکثر و تلاش رسانه ای روی دیگر سکه پلورالیسم و تکثرگرایی و همه تئوری های نئوپوزیتیویستی و نظریه هایی همچون قبض و بسط تئوریک شریعت _ که ناشی از تلقی غربی از حق است _ به شمار می رود.

علاوه بر مطالب بالا، پارامترهای بسیار مهم دیگری نیز وجود دارند که می کوشیم در خلال مباحث آینده بیان شود. ضمن آنکه از نسبت موجودیت و ماهیت رسانه با فرهنگ و تمدن غرب در بخش اول کتاب نیز مطالبی گفته شد که آنها را باید به مطالب بالا افزود.

۱- ۱ . برای درک رسانه ها، ص ۵۲.

فصل چهارم: درباره دهکده جهانی

اشاره

فصل چهارم: درباره دهکده جهانی

«دهکـده جهانی تحقق پیدا کرده است.» آیا این سـخن مشـهور که دهان خاص و عام را پر کرده و نقل مجالس اهل فرهنگ و قلم و روشن فکری شده است، واقعیت دارد؟ آیا واقعا جهان به سان دهکده ای درآمده است؟ آیا هیچ خدشه ای به این سـخن وارد نیست؟ واقعیت آن است که آنچه تحقق پیدا کرده دهکده جهانی مورد نظر مک لوهان است و نه دهکده جهانی.

عنوان دهکـده نیز برای دنیـای جدیـد لفظی فریبنـده است؛ زیرا این تعـبیر تـداعی گر این معنـاست که جوامع بشـری همچون همسایه های یک روستا به هم نزدیک شده اند و این مطلب قطعا مورد تردید است.

در اینجـا نکته ای غـامض وجود دارد که بـا طرح یـک پرسـش کمّی روشن می شود و آن اینکه آیا تحقق دهکـده به نزدیکی خانه هاست یا نزدیکی انسان ها؟ اگر در یک دشت بسـیار بسیار بزرگ، تعدادی انسان را در فاصله های بسیار دور از هم قرار دهیم و چهـار دیواری هایی بسـیار طولانی بسازیم که با دیوار خانه دیگری نزدیک باشـد، دهکـده ای ساخته ایم؟ البته در این مثـال می توان منـاقشه کرد، ولی قصـد مـا بـازی بـا عبـارات نیست. بی پرده می گوییم که رسـانه هـا اگرچه چارچوب ها (آن دیوارهـای طولـانی) و ذهنیت انسـان قرن اخیر را به هم شبیه کرده انـد، ولی انسان ها را در نهایت دوری از یکـدیگر قرار داده اند.

در تحقق دهکده جهانی مک لوهان انسان هیچ کاره است؛ زیرا مک

ص: ۱۷۶

لوهـان و هم فکرانش تحقق دهکـده را در نزدیکی آنچه خود امتـداد الکترونیکی انسـان ها می خواننـد تصور کرده انـد. آنان فریفته الکترونیک شده و به اقتضای «حب الشـی ء یعمی و یصم؛ علاقه و محبت زیاد به یک چیز انسان را کور و کر می کند»، همه تحلیـل هایشـان را به اینجـادوی مـدرن وابسـته کرده انـد. طرح بحث دهکـده جهـانی به وسـیله مک لوهان همواره با لفظ انسـجام الکترونیکی و الفاظی همچون جنگل الکترونیک، امتـداد سیسـتم مرکزی اعصاب، عصـر الکتریسـیته و مانند آن همراه بوده است. به عنوان مثال او می نویسد:

الکتریسـیته، آنچنـان کره خاکی را درهم آمیخته است که اکنون گویی جز دهکـده ای بیش نیست؛ زیرا سـرعت الکتریسـیته با ایجـاد انسـجامی شدیـد و ناگهـانی، در تمامی عملکردهای اجتماعی و سیاسـی، موجب شـده است تا وجه انسانی مسـئولیت از شدت عمل زیادی برخوردار شود.(۱)

بی تردید «الکتریسیته» نمی تواند سبب انسجام و وحدت و نزدیکی انسان ها شود. این انسجام و به هم فشردگی، اگر هم تحقق یـافته باشـد در لاـیه ذهنیت بشـر مـدرن است که همچون دیوارهـایی که ذکر شـد، بیشتر سـبب جـدایی انسـان ها می شونـد تا نزدیکی آنان. به همین سـبب پارادوکس های آشـکاری در مفهوم جامعه مـدرن در دهکده جهانی ایجاد کرده اند. از برجسـته ترین نمونه های این پارادوکس، دوری و جـدایی انسان ها از یکـدیگر به موازات رشد رسانه های بصـری است. فرانسوا تروفو در فیلم در فارنهایت ۴۵۱ که موضوعش مربوط به آینده جهان می شود (آینده ای که اکنون تا

۱- ۱ . همان، ص ۳.

حدودی تحقق یافته است) پیش بینی می کند که مبارزه با فرهنگ مکتوب و ترویخ مبالغه آمیز فرهنگ بصری و ظهور تله اسکرین ها (تلویزیون های بزرگ) که دیوارهای خانه ها را فراخواهد گرفت به ذهن گرایی کاذب انسان ها دامن خواهد زد؛ به گونه ای که هرکس در ذهنیت خویش می زید، نه در دنیایی واقعی که دیگران در آن حضور دارند. بنابراین، در چنین دنیایی، انسان ها همدیگر را نمی فهمند. به عنوان مثال در این فیلم می بینیم که وقتی شخصیت اول فیلم که یکی از مأموران سوزاندن کتاب های مکشوفه است به خانه خود وارد می شود، همسرش را در حالی که اسیر تله اسکرین هاست مشاهده می کند. میان آن دو پرسش و پاسخ هایی رد و بدل می شود و پاسخ های همسر هیچ ربطی به پرسش ها و صحبت های شخصیت اول فیلم که شوهر اوست ندارد و تروفو _ که ورود به دنیای جدید را به فرهنگ پست مدرن خبر می دهد _ واهیانه می خواهد نشان دهد که چگونه این دهکده در حال تحقق، انسان ها را به جزیره تنهایی می برد و اتمیزاسیون بشر را در نهایت فعلیت به انجام می رساند. این خود طنزی است که در روزگاران گذشته، هنگامی که دهکده جهانی مک لوهان متحقق نشده بود، انسان ها با همسایگان خانگی خویش روابط نزدیک و مطلوبی داشتند، ولی در دوران دهکده جهانی که انسان ها همسایه دیوار به دیوار خویش را نمی شناسند و چنان سر در لاک عوالم هپروتی خویش فروبرده اند که... آیا دیدن تصویری الکترونیکی از یک کشور که از ده ها فیلتر گذشته است، می تواند نشانه ای برای تبدیل جهان به یک دهکده باشد؟ اگر در دهکده ای اتفاقی برای خانواده ای بیفتد، تمام آن ده به گونه ای درگیر ماجرا می شوند.

ص: ۱۷۸

پرسـش من اینجاست که این همه تصویری که سال های سال است هر روز چند نوبت از حوادثی که در فلسطین اتفاق می افتد پخش می شود، چه تأثیری در برانگیزانندگی ملت ها داشـته است. ملت های به اصـطلاح مسـلمان و حتی شـیعه چه کرده اند؟ چنـد نفر از خـانه ها بیرون زده انـد و فریادکشان گفته انـد که دیگر طاقت ندارنـد و بایـد با ظالمان بجنگنـد؟ نه تنها این گونه نشـده، بلکه کدخـدای این دهکـده جهانی آن قدر بی تفاوتی به ارمغان آورده است که در حال غذا خوردن و شوخی کردن، صحنه های قتل عام مردم فلسـطین و بوسنی و عراق را می بینیم و همان گونه که از ارباب دهکده آموخته ایم فقط افسوس می خوریم، آن هم تنها برای چنـد لحظه و بعـد کانال تلویزیون را به سـرعت تغییر می دهیم؛ زیرا می خواهیم سـرگرم شویم و این صحنه هـا منـاسب سـرگرمی نیست. سـپس می نشـینیم برای اوشـین و دخترک هنـدی و آن دکتری که در خانه چنـد میلیاردی زندگی می کند یا قرار است با دختر یک میلیاردر ازدواج کند، سیر گریه می کنیم و سرگرم می شویم.

به یاری شـئون همین دهکـده، یعنی فیلم های سـینمایی و برنامه های تلویزیونی و مطبوعات و کتاب فراوان بود که زمینه ظهور اسـرائیل و قـدرت فاسـد امریکا فراهم شد و به یاری همین هاست که عالم در مقابل آن بی تفاوت شده است و سـکوت اختیار می کند. بی دلیل نیست که در این دهکده فوج فوج انسان ها را می کشـند و به سلاخی می کشند و اهالی دهکده در اعتراض به نقض حقوق سـگ ها و گربه ها و در حمایت از برگ های سبز درختان راهپیمایی می کننـد و در مظلومیت ترک دیوار می گریند و اینها همه

ص: ۱۷۹

برخاسته از ذات پارادوکسیکال این دهکده است. از این تناقض ها بگذریم که خود رساله ای جداگانه می طلبد.

دهکده جهانی، تقویت کننده تمدن غرب است و بایستی تحقق می یافت تا در گام نخست این اتم تنها، یعنی انسان مدرنیزه شده را از خویشتن خویش، بیشتر دور کند و در مراحل بعد شریعت جدیدی را که طراحی کدخدای دهکده و دستپخت سرآشپزهای نظام بوروژوازی است حاکم کند، احکام این شریعت جدید به گونه ای است که لحظه به لحظه صادر می شود. بنابراین، انسان جدید بایستی پیام پیامبران مدرنیته را پیوسته از راه آتش هایی که بر سرش روییده دریافت کند. پیام چیست؟ توسعه نیازها. خاستگاه کجاست؟ غریزه انسان. فلسفه احکام چیست؟ اومانیسم.

پیش تر درباره هرم اقتصاد لیبرال _ سرمایه داری سخن گفتیم و دانستیم که وجود لایه های زیرین اقتصادی لازمه وجود قله هرم است. حال بایستی اضافه کنیم که این اتمسفر فرهنگی دهکده الکترونیک است که حافظ این هرم است.

در تبلیغات رسانه ای تحریک عمومی است و درواقع همگان تحت تأثیر پیام ها، هم شکل (هم ذهنیت) می شوند و به ارزش واحدی رو می آورند، ولی چون این تحریک عمومی رسانه ای عملاً محقق نمی شود و همواره در اقتصاد کاپیتالیستی این ارضای طبقاتی است که به تقویت هرم اقتصاد سرمایه داری که طبقاتی بودن جامعه، ذاتی آن است می انجامد.

آنچه در فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی از آنها به عنوان توده ها یاد می شود، لایه زیرین این هرم را تشکیل می دهند و چون از ارزش افزوده

خود بایستی خراج طبقات و لایه های بالاتر را بپردازند و بار آنها را به دوش بکشند، بایستی از لحاظ ذهنی توجیه شده باشند. اینجاست که تئوری های به ظاهر علمی به یاری تلویزیون ها می آیند و توده ها را توجیه می کنند (به برخی از این تئوری ها و دکترین ها اشاره خواهیم کرد). ن. س. بیریوکوف در کتاب تلویزیون و دکترین های آن در غرب می نویسد:

دکترین فرهنگ عامه (یکی از پارادایم های رسانه ای غرب برای تصاحب توده ها) به وسیله تلویزیون نظام بورژوازی بسط یافته و مورد استفاده قرار گرفته است تا طرز فکر و طرز رفتاری روبوتگونه (یعنی تحرک به وسیله پیام های الکترونیکی) را در میان مخاطبانش رواج دهد. قدرت ها به انواع روبوت ها نیازمندند: روبوت های آرام که به زندگی و وضعی که دارند قانعند و هرگز به مبارزه فعال در راه منافع زحمتکشان نمی اندیشند (تئوری حضور تسلی بخش (یکی دیگر از این تئوری ها)) و روبوت های خشن، یا نوکران بی رحمی که بدون رعایت موازین اخلاقی و بدون ناراحتی وجدان و بی هیچ تردیدی کورکورانه از مافوقشان فرمان می برند (تئوری «پالایش نفس نمادین»).(۱)

دهکده جهانی به این معنا نیست که جهان دهکده ای شده است که در آن روابط اجتماعی به صورت طبیعی رواج دارد. بلکه آنچه واقعیت یافته این است که اهالی این ده در خانه های بسیار بزرگ و همسانی که همانا ذهنیت آنهاست ساکن شده اند و فقط با کدخدا و با کمک انسجام الکترونیکی با هم ارتباط دارند و روابط میان آنان در محدوده پیام ها و

---

۱ – ۲ . ن. س. هبیریوکف، تلویزیون و دکترین آن در غرب، محمد حفاظی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، ۱۳۷۲، چ ۱، ص ۲۰۴.

احکام صادره کدخداست.

دهکده جهانی، شهروندانی مطیع و همسان و استاندارد می طلبد که مانند هم بیاندیشند، ببینند و رفتار کنند. این یکسان سازی و به یک قالب زدن انسان ها به هر روشی غیر از تصاحب و تسخیر اذهان باشد شکست خواهد خورد و شکست و فروپاشی بلوک شرق سیاسی نمونه برجسته این گونه شکست است. اگر غرب سیاسی _ که در اومانیسم و مبانی تمدنی و دنیامداری با بلوک شرق سابق همسان است _ هنوز خود را سرپا نگه داشته به این دلیل است که دهکده جهانی و حکومت بر اذهان در غرب تحقق یافته است.

این یکسان سازی از یک سو و آن پراکندگی و انفجار آنتروپی از سوی دیگر، تحلیل گران غربی را هم دچار حیرانی کرده است. از جمله مک لوهان اعتراف _ و البته مانند بقیه مواضعش توجیه الکترونیکی می کند:

... به طور کلی تضمین نوعی یک دستی و در عین حال پراکندگی خیلی مشکل تر از تحمیل نمونه های یک دست آموزش های گروهی است، ولی این یکدستی و پراکندگی در دوران الکتریسیته ممکن شده است.(۱)

ولی چرا غرب با همه شگردهایش، باز به این نتایج متناقض و پارادوکسیکال می رسد؟

پاسخ برای اهل دقت و اهل حکمت روشن است. غرب درباره انسان، راهی را رفته است که دقیقاً بایستی عکس آن را می پیموده؛ یعنی آنجا که

ص: ۱۸۲

۱- ۳ . برای درک رسانه ها، ص ۳۷۴.

بـایستی نگاه یکسان به انسان و نوع بشر می داشـتند، از راه اختلاف و تفاوت یا انکار برآمـده و آنجایی که بایستی انسان را از دریچه تفـاوت هایش با دیگر گونه های بشـر می دیـد از راه یکسان سازی برآمـد. در حالی که قرآن کریم آنجا که به روح و فطرت متعـالی انسـان می پردازد، به نوع بشـر نگـاهی یکسـان دارد و چون همین ویژگی هـا نقطه افتراق انسـان و حیوان است، همواره در کنار ذکر این ویژگی ها، مسـئولیت های حقیقی و معنوی او را گوشزد می کند. برای مثال می فرماید: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ؛ همانا بر فرزندان آدم منت نهادیم از اینکه شیطان را عبادت نکنند». (اسراء: ۷۰)

از سـویی همین کلام نـورانی حضـرت حق در جـایی دیگر که مربـوط به ظـواهر مـادی و صـورت حیوانی انسـان می شود بر اختلاف ها تأکید و این امر را حقیقت تکوینی معرفی می کند. خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْنـاکُمْ شُـعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعـارَفُوا؛ ای مردم! مـا شـما را از زن و مردی آفریـدیم و شـما را ملت ملت و قـبیله قـبیله گردانـدیم تا یکدیگر را بشناسید». (حجرات: ۱۳) از نگاه قرآنی، تفاوت های طبیعی انسان ها مقدم حیات این جهانی و لازمه صورت مادی اوست و شـکی نیست که هر فرهنگ و تمـدنی بخواهد این قانون طبیعی را نقض کند، به وسـیله خود طبیعت (طبیعت به معنای سنت های تکوینی عالم) متوقف و از هم پاشیده خواهد شد.

آیه کریمه ای که بیـان شـد، یکی از مهم ترین این تفـاوت هـا را ذکر می کنـد؛ یعنی تفـاوت تکـوینی زن و مرد. تاریـخ غرب مدرن آشکارا گویای فساد همه گیری است که ناشی از انکار همین امر الهی و یکسان سازی غیرطبیعی

و غیرشرعی زن و مرد بوده است و هیچ چیز مانند سینما و تلویزیون در این فسادانگیزی دخیل نبوده است.

مک لوهان (که البته نمی تواند خارج از فضای بورژوازی بیاندیشد) با تمجید از این یکسان سازی، آن را تالی سوادآموزی و رشد فرهنگ دیداری عنوان می کند، با طعنه به زنانی که در آغاز با یکسان سازی موافق نبوده اند می نویسد: زنان اعتقاد داشتند این برنامه ها آنها را از ایفای نقش اصلی شان منفک و به شهرنشینی مسخ شده مبدل می کند. به طوری که چاره ای ندارند جز آنکه خود را در یک فضای مردانه حل کنند و بخشی از آن شوند. بروز مسائلی مربوط به یک دستی و همسانی در جامعه و تحلیل آنها، درنهایت به تأثیر فن آوری مکانیکی و صنعتی بر افراد آن جامعه منتها می شود. (و بازهم مک لوهان چون گذشته الکتریسیته را حلال این معضل معرفی می کند)، بدون آنکه واقعا ادعایی نادرست باشد (!)، می توان گفت عصر الکتریک افراد بشر را به جایی رسانید که عمیقا احساس کنند به یکدیگر وابسته اند و باید مشکلاتشان را از طریق غیرمکانیکی حل کنند.(۱)

او در جایی دیگر مطلب را روشن تر بیان می کند و در تجلیل از همسان سازی می نویسد:

طبعا انسان سوادآموخته در رؤیای یافتن راه حل هایی دیداری برای مسائل اختلاف های بشری به سر می برد. در اواخر قرن نوزدهم، همین رؤیاها بودند که به صورت یکنواخت شدن لباس زن و مرد و آموزش های یکسان برای آنها جلوه گر شد.(۲)

۱- ۴ . برای درک رسانه ها، صص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲- ۵ . همان، ص ۳۷۳.

ولی در ادامه اعتراف می کند که چگونه غرب در این مورد به بن بست رسیده:

... اما این همسانی میان دو جنس با شکستی روبه رو شد که فقط توانست قسمت بزرگی از ادبیات و روان شناسی قرن بیستم را به خود اختصاص دهد و بس.(۱)

شکست به معنای واقعی کلمه، واقعه محتومی است که کلیت ساختارهای تمدن غرب را در آغوش خواهد گرفت.

درباره مک لوهان

درباره مک لوهان

مک لوهان، همان گونه که بیان شد، تکنولوژی را امتداد حواس انسان و رسانه ها را امتداد سیستم عصبی انسان می داند و اگر بخواهیم واقع گرا باشیم، نباید مسئله را به همین جا خاتمه دهیم. او در واقع در یک جریان استراتژیک قرار دارد که دانستن آن ضروری است.

اگر بدانیم که مک لوهان تاریخ تمدنی بشر را به لحاظ وسایل و روش های ارتباطی به سه دوره عمده تقسیم می کند (دوره ارتباط لفظی، دوره نوشتاری و دوره وسایل ارتباط جمعی) شاید موضوع کمی روشن تر شود و اگر توجیه گری های او را در سنت تحولات اجتماعی غرب و رسانه ها در نظر آوریم، قضیه بازهم روشن تر می شود.

مک لوهان به آن دسته از آخرین استراتژیست ها و نظریه پردازان غرب تعلق دارد که ظهور پارادوکسی ها و گسل های بزرگ تمدنی در تمدن اومانیستی غرب را به روشی ویژه و البته به شدت غلط انداز توجیه می کنند

۱- ۶ . همان.

. آلوین تافلر و هایدی تافلر با جابه جایی در قدرت و خاصه با موج سوم در عمده ترین شاخصه تمدنی به چنین نظریه پردازی هایی پرداخته اند. آنان نیز ادوار تاریخی را به لحاظ ساختار تمدنی به سه دوره تقسیم می کنند و شرایط و بحران ها و گسل های به وجود آمده در غرب امروز را به عوامل طبیعی ناشی از گذار از دوره دوم (دوره صنعتی) به دوره سوم (دوره ارتباطات)، نسبت می دهند.

فرانسیس فوکویاما نیز به این دسته از نظریه پردازان تعلق دارد. وی که از فروپاشی بلوک شرق سیاسی به وجد آمده و جو زده شده بود، پایان تاریخ را نوشت و لیبرال دموکراسی را در پله آخر تمدن بشری و در اوج آن تصور کرد، ولی پس از مدتی که دید سردمداران سیاست غرب نیز به حرف های او اعتقادی ندارند و پارادایم هایی از جمله برخورد تمدن ها و جنگ جهانی چهارم را ـ که در تناقض با سروری و استیلای مطلق غرب بر جهان قرار داشت ـ در پیش گرفته اند. او به این نتیجه رسیده است که راه تافلرها را در پیش بگیرد. وی جزوه ای به نام پایان نظم منتشر کرد که افول سرمایه های اجتماعی را از لوازم مرحله نوین زندگی بشر و غیرقابل اهمیت تفیسر می کند.

ظهور پدیده هایی همچون ناتوتکنولوژی، نئوکاپیتالیسم، اندیشه های نئولیبرال و مانند اینها، همه در متن این نظریه پردازی ها قرار دارد.

مک لوهان نیز تالی موج سوم است که در قلمرو گذار از مرحله صنعتی (موج دوم) به دوره ارتباطات و اطلاعات (موج سوم)، نظریه پردازی های نیمه کلان رسانه ای را به عهده دارد.

ص: ۱۸۶

فصل پنجم: عالم بصری

اشاره

فصل پنجم: عالم بصری

زیر فصل ها

۱. درباره تصویر

۲. تقابل باور و تمنای بصر و تصویر

۳. تصویر و تخدیر

۱. درباره تصویر

۱. درباره تصویر

در اینکه بیشتر به تلویزیون پرداختیم شکی نیست، نخست باید گفت تلویزیون با ظهور خویش، گوی سبقت را از دیگر رسانه ها ربود، دوم اینکه اگر ما در جست وجوی ورودی های نظام فرهنگی جامعه هستیم، بایستی بدانیم که تلویزیون عمده ترین این ورودی هاست و اگر امام فرموده که «باید دانشگاه عمومی باشد» نشان از توجه آن مرد خدا و شناخت او از این پدیده فراگیر است. امروزه مردم بیشتر تلویزیون تماشا می کنند و اگر رادیو هنوز حضور خود را در میان برخی مشاغل اجتماعی حفظ نموده است، بیشتر به سبب محدودیت های تلویزیون است. سوم اینکه شناخت این رسانه در استراتژی آینده فرهنگی مفید خواهد بود؛ زیرا روند رشد و استفاده از رسانه های بصری و به ویژه تلویزیون در حال گسترش است و چهارم اینکه تلویزیون مجموعه ای از رسانه هاست و شناخت آن در تحلیل معرفتی دیگر رسانه ها نیز تأثیر اساسی دارد.

تاریخ تحول و تطور جوامع ـ البته اگر با دقت بررسی شوند ـ گویای این مطلب است که ملت ها به واسطه نزدیکی یا دوری از فرهنگ ناب دینی با تصویر یا همان دیدن مادی نسبتی خاص پیدا می کنند، ولی پیش از آنکه به این مطلب بسیار پراهمیت بپردازیم، می خواهیم مقایسه ای اجمالی میان کلام، تصویر و فرهنگ کلامی و فرهنگ تصویری داشته باشیم برای ارائه بهتر و مطلوب تر، در ابتدای بحث از مقاله کلامی ـ تصویری نوشته استاد

ص: ۱۸۷

شمس الدین رحمانی استفاده می کنیم.

بیان تصویری، اصطلاحی است که در روزگار ما رایج شده و مقصود از آن، نقل مفهوم از راه تصویر است و در مقابل آن، زبان قرار دارد که برای بیان کلامی مفاهیم از کلمه و جمله استفاده می شود. شهرت عام اصطلاح بیان تصویری، در ذهن این گونه القا می شود که اصلاً بیان تصویری بهتر، کامل تر و قوی تر و درست تر از بیان کلامی است. آیا واقعا این گونه است؟

انواع ارتباط انسان ها را به طور کلی ــ چه سطحی، چه عمیق، چه علمی و یا هنری ــ می توان به دو دسته تقسیم کرد: کلامی با استفاده از کلمه، جمله و زبان، بیان تصویری؛ استفاده از خط و رنگ، طرح، حجم و حرکت. فارغ از مباحث حاشیه ای به نظر می رسد که هر یک از این دو نوع ارتباط ویژگی هایی دارند که توجه به آنها می تواند روشن کند تا چه اندازه، استفاده کردن یا نکردن از آنها رواست و کدام بر دیگری برتری دارد.

درباره مجاری ارتباطی می توان گفت که هیچ هنری و تا حدود بسیار زیادی هیچ ارتباطی امکان ندارد مگر اینکه از حیث ابزار مادی از سه مبدأ دست، دهان و یا حرکات بدن آغاز کند و به یکی از دو منتهای چشم و گوش برسد. در حالی که بر یکی از مرکب های صدا، کلمه، طرح، رنگ، حجم یا حرکت، سوار باشد.

در میان چهار ماده حامل هنر، یعنی دست، دهان، چشم و گوش کلمه موقعیت ویژه ای دارد. به این معنی که صدا اگرچه با دست و دهان، هردو ایجاد می شود، ولی فقط با گوش مورد توجه قرار می گیرد و طرح، رنگ و حجم که با دست و با کمک حرکات همه بدن ایجاد می شود، تنها با چشم

دریافت می گردد. ولی کلمه را هم با دست می نویسیم و با چشم می خوانیم؛ و هم با دهان می گوییم و با گوش می شنویم. تأکید در نقل این مطالب، در این است که کلمه، ویژه انسان است. خداوند، بزرگترین و برترین چیزها، یعنی روح (تعالی طلب) را به انسان عطا کرده. این تمایز انسان و حیوان، جایگاه کلمه را روشن می کند. روح، تفکر، معنویت و هر تعبیر دیگری که به جسمانی بودن انسان مربوط می شود طرف دیگر تناظری است که یک سوی آن اختصاص کلمه به انسان قرار دارد. نکته اینجاست که کلمه ما به ازای معنی است. غیر از کلمه، دیگر حاملان پیام های ارتباطی در طبیعت و بین حیوانات هم وجود دارند. در واقع جایگاه کلمه در قلمرو ارتباطی انسان، مانند جایگاه روح در مقابل جسم است.

صدا، طرح، رنگ، حجم و حرکت مثل بو، مزه و امثال اینها واقعیت خارجی دارند و معنایشان با خودشان است و با عالم واقعیت رابطه برقرار می کنند؛ به عبارتی دیگر از لحاظ مفهومی و معنایی، صلب و لایتغیر به شمار می روند. در حالی که کلمه ساختاری است که مانند حیثیت آدمی تغییر می کند و با ارزش مفهومی که در آن دمیده می شود و حقیقتی که در آن جای می گیرد، دگرگون می شود.

ممکن است گفته شود که بسیاری از صداها، طرح ها، رنگ ها و حرکت ها، در اقسام هنر بدلی است از مفاهیم. این سخن درست است، ولی آن مفاهیم، خود کلماتند و در واقع در آن گونه موارد، طرح، رنگ، حجم، حرکت و صدا در هنر، بدلی است از کلمات و مفاهیم و به همین دلیل است که این آثار هنری را می توان نقد و تفسیر کرد. در واقع هنرمند

، می خواسته کلمه یا جمله ای بگوید، آنگاه آن را به صورت ساختارها و ابزار هنری گسترش داده است.

منتقد و مفسر می کوشد تا نشان دهد که آیا هنرمند با زحمات طاقت فرسای خود توانسته به معنای آن «کلمه» راه یابد یا خیر؟

بیان این نکته در اینجا ضروری است که قصد ما ارزشگذاری میان محسوسات و معانی نیست و دغدغه اصلی ما یافتن جایگاه آنها و نگاه عالمانه به لایه های ارتباطی و مکانیسم اثرگذاری و اثرپذیری فرهنگی و روش ها و کانال های آن در انسان است.

حال کلام آغازین خود را پی می گیریم، فرهنگ ها و تمدن ها به نسبت نزدیکی به حقیقت یا دوری از دین ناب و صراط مستقیم، با فرهنگ تصویری نسبتی ویژه می یافتند که اکنون می کوشیم به برخی از وجوه این نسبت بپردازیم:

به موازات تکامل ارائه دین ناب و حرکت و سلوک ادیان الهی، و با افزایش تدریجی سطح فرهنگ عمومی و معنوی بشر معجزه های پیامبران، از موارد دیدنی تبدیل به معجزات کلامی شده و در نهایت معجزه خاص خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله ـ که طبعا عالی ترین معجزه است ـ قرآن، یعنی کلام اللّه است. معجزه های حضرت عیسی، ابراهیم و حضرت موسی که زنده کردن مردگان و پرنده گلی را پرواز دادن و شکافتن دریا و تبدیل عصا به اژدهای دهشتناک و... بوده است، در حوزه معجزه های دیدنی قرار دارند. باید توجه کرد که هیچ اثری از آن معجزه ها باقی نمانده. این معجزه ها در آن زمان اثری داشته اند و آن اثر تا حدودی تداوم یافته است، ولی اکنون

از آن معجزه ها خبری نیست ــ در صورتی که قرآن (کلام اللّه) معجزه ای است که در همه زمان ها عینا حضور داشته و خواهد داشت. حتی در انتساب به خداوند هم گویی بین کلام اللّه و یداللّه تفاوت است. اولی قانون ازلی، ابدی، جامع و کامل خداوندی است و دومی نشانه ــ فقط ــ قدرت خداوند، اولی جامع است و دومی منحصر به فرد.(۱)

به این مطلب با دقت بیشتری توجه کنید: چند قصه قرآنی در مورد قوم بنی اسرائیل حقیقتی را افشا می کنند که ذکر آن در اینجا لازم است.

هنگامی که بنی اسرائیل همراه موسی پس از آن معجزه های تصویری که برای تکان دادن آن قوم ظاهرپندار و دیده پرست لازم می نمود، از مصر خارج شدند، در مسیر به جایی می رسند که قومی را سر به سجده بتان می بینند. همان جا اسراییلیان به موسی رو می کنند و با صراحت از او می خواهند که خدایی دیدنی برای آنها بیاورد و این در حالی است که چیزی از معجزه های شگفت آور موسی علیه السلام نگذشته بود. در جایی دیگر، بزرگان بنی اسرائیل از موسی می خواهند که خدا را به آنها نشان دهد و چون منظورشان دیدن مادی است، خداوند آنان را سخت عقوبت می کند و همه را به هلاکت می رساند. در جایی دیگر در داستان ایرادهای بنی اسرائیلی، تلاش منکران نبوت حضرت موسی در جهت تصویری و ملموس کردن مسئله است. همه جزئیات را که از طرح و رنگ و اندازه و... می خواهند، دال بر همین مطلب است. مجمل التواریخ و القصص به مناسبتی دیگر

ص: ۱۹۱

۱- ۱ . همان، ص ۱۴.

می نویسد: «پیروان بنی اسرائیل گفتند: ما نیز خواهیم که سخن خدای تعالی بشنویم و تو را پیش قوم گواهی دهیم. چون مناجات همی شنیدند، گفتند: تا به دیدار نبینیم، باور نداریم».(۱)

در جریان خلقت انسان، آنچه متناظر علّم القرآن بیان می شود، همانا علّمهُ البیان است. وسیله ارتباطی که ظرفیت مفاهیم عالی و کلام الهی را دارد و خداوند خلیفه اللهی انسان را همراه با آن به او می بخشد بیان است.

خلیفه اللهی و گرفتن امانت الهی انسان نیز که در آغاز سوره بقره بیان شده، همراه با دریافت اسما الهی است.

جایگاه روایت و حدیث در فقه شیعی و تداوم حرکت ائمه به ویژه در زمان غیبت، زاویه دیگری از اهمیت کلام را می رساند، سنت نیز که از سنت دیداری بهره مند است، از راه کلام منتقل شده نه تصویر. اثر جاودانی امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز اثری کلامی است؛ زیرا پیش تر گفتیم که تنها کلام است که ساختاری سیال دارد و می تواند مفاهیم عالی را منتقل کند. فرهنگ دیگر ائمه نیز به واسطه همین کلام منتقل شده است.

حضرت امام رحمه الله فرمود: «این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است» و سخنی به گزاف نگفته ایم اگر بگوییم این کلام و محتوای بیان است که محرم و صفر را نگاه داشته است. سخنرانی و روضه، اساس مراسم محرم و صفر است.

حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام نیز مقابله با یزید و تداوم جریان

۱- ۲ . به نقل از: پژوهه صهیونیست، ص ۲۷.

نهضت عاشورا را با بیان و کلام به انجام رسانیده اند و حقانیت خویش را به اثبات رسانده اند.

ظرف بیان در انتقال مفاهیم، بی فسادترین و بهترین راه است. هم خداوند بلندمرتبه و هم پیامبران و ائمه و هم اندیشمندان همه از این قالب استفاده کرده اند.

فرهنگ ها و تمدن هایی که ریشه در ادیان الهی دارند، بیشترین آثارشان، آثار کلامی است. در حالی که فرهنگ ها و تمدن های دیگر، نقش و نگار و تصویر و مجسمه و آلات را از خود برجای گذاشته اند و آثار کلامی آنها بسیار کم و در برخی موارد هیچ است. در ایران نیز که مهد تمدن های بزرگ بوده است، آنچه مربوط به پیش از اسلام می شود آثار و ابنیه فراوان و در مقابل آثار کلامی بسیار اندک است. در حالی که پس از اسلام با وجود آثار معماری شگرف، آثار کلامی بسیاری به چشم می خورد، باتوجه به اینکه مجسمه سازی، نقاشی و تصویرسازی، اصلاً مورد توجه دین واقع نشده و حتی در برابر آن موضع گیری منفی نیز شده است.(۱)

نکته دیگر اینکه، دو جریان اصلی مخالفت با پیامبران که بت پرستی و سحر و شعبده و جادو هستند، در گونه دیداری و تجسمی به شمار می روند. در روایت های دیداری می توان با سحر و جادو اغتشاش فکری و تقلب آموزشی ایجاد کرد و هیچ تقلبی همچون سحر و شعبده، سبب جدایی

۱- ۳. پژوهه صهیونیست، ص ۱۵.

انسـان هـا از عالم معنی و روحانیت و پیوسـتن او به مادیت نمی شود.(۱) مثـال سـاده اش همان حکایتی است که عالم و جاهل می خواسـتند در حضور مردم مار را معرفی کنند؛ جاهل با کشـیدن مار عوام الناس را با خود همراه کرد و مردم روستا، عالم را که کلمه مار را برای آنان نوشته بود، به گونه ناخوشایندی از روستا بیرون کردند.

۲. تقابل باور و تمنای بصر و تصویر

۲. تقابل باور و تمنای بصر و تصویر

آنچه بیش از سـحر و شعبده اهمیت دارد، بت پرستی است. همانطور که می دانیم بت پرستان، خدای واحد را منکر نبوده اند و خـدای آنهـا نیز اللّه بـوده اسـت. همچنین می دانیم که خداونـد کارهـای عـالم و جهـان آفرینش را به اراده خـود و به واسـطه فرشـتگان انجـام می دهـد؛ فرشـتگانی که از دیـد ظاهری مردم غایبنـد. بنابراین، مردمان دیـده انگار که بایستی هرچیزی را می دیدنـد یـا به تعبیر بهتر تماشـا می کردنـد تا واکنش نشان دهنـد، به جای فرشـتگان نادیـدنی، بت های تماشا کردنی ساختنـد و خود، چوب وساطت خـدا و خلق بر آنها زدنـد. بـدین ترتیب، تاریـخ بت پرستی آغاز گردید. باید گفت بت پرستی از دو سـو گسترده تر می شود. اگر بت را از لحـاظ مفهوم و معنی تعمیم دهیم به گونه ای که بت هـای ذهنی و درونی و پنهـان انسـان را فراگیرد در این صورت به جرئت می توان گفت که کتـاب بت پرستی مـدرن بسـیار قطورتر و پرحادثه تر از تاریـخ بت پرستی باستان است.

ص: ۱۹۴

۱- ۴ . همان، ص ۱۵.

در اینجا مبحث مهم و مفصلی وجود دارد که نسبت ایمان و تکوین ساختار عالم خلقت را روشن می کند که ما به سرفصل های آن اشاره می کنیم:

ایمان، در ذات خویش از جنس باور است و از جنس علم نیست. در بسیاری موارد، لفظ ایمان را به اشتباه به جای لفظ اعتماد به کار می بریم. به عنوان مثال اگر بگوییم به رزاقیت خداوند بلند مرتبه ایمان داریم، در حالی که نگاهمان به فیش حقوقی و تاریخ آخر ماه باشد ـ و روال ظاهری روزی خوردنی که در اثر تکرار دریافت حقوق ماهیانه حاصل شده ـ سخن درستی نگفته ایم. روابط میان انسان ها نیز بیشتر از همین جنس است؛ یعنی استقراء تجارب و رسوب ذهنی ناشی از آنکه در نهایت به نوعی از اعتماد می انجامد در حالی که باور و ایمانی را به همراه ندارد.

حقیقت این است که «ایمان در جهانی پدید می آید که همه چیز در آن دیدنی نیست.» اصلاً ایمان و باور، به آن بخش نادیدنی تعلق می گیرد. آن بخش که دیده می شود و آثار آن در ظاهر نمایان می گردد، هرچند صحیح و به حق باشد، نمی تواند متعلق ایمان فراگیرد. اینجا بیشتر اعتماد است که مصداق دارد. ارتباط ما با خدا نیز بیشتر براساس اعتماد است و نه ایمان؛ یعنی آثار را به عینه می بینیم یا آن را در زندگی احساس می کنیم و با آن روبه رو می شویم و سپس کرنش نشان می دهیم. این هرگز معنای ایمان نیست. ایمان، باور حقیقی و عمیق به تمام سنن و فرمان های الهی و در نهایت و در اصل، باور به وجود خود حضرت حق است.

محبت همیشگی به حضرت حق نیز در اثر توجه به حقیقت وابستگی

ص: ۱۹۵

انسان به خدای نادیدنی پدید می آید و تجلی گاه وابستگی انسان به خدا، جهانی است که در مرحله نخست قسم پنهان داشته باشد و سپس نیمه پیدا به نیمه پنهان دلالت کند و مهم تر از همه اینکه نیمه پنهان اصل آفرینش باشد و قسم پیدا فقط برای آزمایش باور به غیب باشد.

اگر بخواهیم این جمله معروف علی علیه السلام را که فرمود: «عَرَفْتُ اللّه ِ بِفَسخِ الْعَزائم» براساس آنچه گفته شد معنا کنیم، باید بگوییم که معرفت حق در اثر توجه به عالم غیب به وجود می آید و توجه به عالم غیب را خداوند برای بنده مؤمنش این گونه به وجود می آورد که روابط علی و معلولی محاسبات ظاهری و مادی دیداری، نیمه پیدای آفرینش را فسخ می کند تا او را متوجه بخش اصلی؛ یعنی عالم غیب و مصدر نادیدنی همه دگرگونی ها و قوت ها کند و انسان را به «لا حول و لا قوه الا باللّه » برساند.

بی شک نقطه مطلوب باور و ایمان نیز همین مرحله است. ازاین رو، براساس روایت ها همین که بنده این جمله را می گوید، خداوند می فرماید: ای فرشتگان! بنده ام همه چیز را پذیرفت، هرچه می خواهد به او بدهید.

قرآن کریم چه از طریق داستان های هشداردهنده گذشتگان که چگونه از پیامبران خود و فرشتگان دیدنی می خواستند و چه با یادآوری پارامترهای غیبی یا مربوط به عالم غیب مثل مرگ، رزق و روزی، فسخ عزائم و عذاب ها و پاداش های دنیوی، وجود عالم غیب را برای انسان یادآوری می کند.

مؤمنان نیز به سبب اعتقادشان به عالم غیب، رفتاری متفاوت از دنیامداران نشان می دادند که شاید به نظر آنان خنده دار می آمد. ازاین رو

ص: ۱۹۶

، بحث ریشخند کردن مؤمنان به وسیله مشرکان در قرآن ذکر می شود و این امر، طبعی تقابل ایمان و شرک و کفر است.(۱)

آنچه تخیل در کودک و به ویژه نوجوان نامیده می شود، نه تنها امری منفی به شمار نمی رود، بلکه خداوند حکمت شگرفی را در این امر لحاظ کرده است و این حکمت، همانا ایجاد زمینه رشد است. بدین معنا که حقیقت غیبی عالم که ممکن است خیلی خیالی تر به نظر برسد (از آنجا که اشیا ذکر خدا را می گویند و حضور فرشتگان و...) به وسیله این زمینه تکوینی که در انسان نهاده می شود ــ در صورت رشد و تعالی درست ــ قابل درک است. متأسفانه نظام آموزش غربی به تدریج کودک را از این زمینه جدا می کند و چارچوب ذهنی او را متوجه بده بستان های ظاهری عالم ماده می نماید.)

چشم و بصر بیشتر مربوط به وادی کمیات است و کلمه به عالم کیفیات بیشتر تعلق دارد و اینکه شاعران و ادبای تاریخ فرهنگ ما از بصر و دیده نالیده اند، به این دلیل است که بصر به طبع اولیه و حیوانیت انسان نزدیک تر است و بیشتر و سریع تر از وجوه مادی دیگر ممکن است سد راه انسان قرار گیرد.

ما در فرهنگ خود درباره چشم به تعبیرها و ترکیب های منفی مانند چشم چرانی، چشم زخم و خیره چشم و... برمی خوریم که درباره گوش

۱- ۱ . خواننده گرامی برای دریافت بهتر مطلب خوب است که به مجموعه سخنرانی های حجت الاسلام پناهیان که ظهرهای ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۱ در حسینیه آیت اللّه مرعشی نجفی ایراد شده، مراجعه نماید.

وجود ندارد. همچنین اشعاری نیز در این زمینه سروده شده است:

ز دیدار باشد هوا خاستن

ز چشم است دیدن، ز دل خواستن

(اسدی)

ز دست دیده و دل هر دو فریاد

که هرچه دیده بیند دل کند یاد

(بابا طاهر)

گفت چشم تنگ دنیادوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

(سعدی)

ص: ۱۹۸

جمله تحقیرآمیز بعضـی هـا عقلشان به چشـمشان است نیز به این معنا است که یعنی عقلشان متعلق به چیزی است که با معنی و مفهوم سروکاری ندارد. بنابراین، عقلشان کم است.

شایـد گفته شود ما درباره نکوهش بدی های زبان نیز اشـعار و کنایه ها و حتی روایت های فراوان داریم. باید بگوییم که زبان مانند چشم راهزن نیست. به این معنا که ممکن است فطرت، سالم و انسان پاک باشد، ولی چشم، او را گمراه کند. حال آنکه انحراف زبان مربوط به هنگامی است که انسان، ناپاک و فطرت پوشـیده می شود و اتفاقا به همین دلیل که جایگاه زبان بسـیار قوی و عمیق است، اگر منحرف شود بسیار مخرب تر خواهد بود.

اگر مقـایسه ای میـان کر و لالـ ها و نابینایان داشته باشـیم، به مطالب جالبی می رسـیم. کرولال هایی که می بیننـد، سرحال و ورزیـده و اهـل ورزش و پرداختن به جسم انـد. حـال آنکه نابینایـان افرادی حسـاس و اندیشـمند و فرهیخته انـد. آنـان فرهنگ تصویری و اینها فرهنگ کلامی دارنـد. بنابراین، شـگفتی های فرهنگی بسـیاری می آفریننـد. بی شک داسـتان جابربن عبـداللّه انصاری نابینا را شنیده اید که امام معصوم علیه السلام به وی فرمود: «اگر بخواهی می توانیم چشم تو را بینا کنیم، ولی این مقام معنوی (که چشم بصیرت بود) از تو گرفته می شود» و جابر چشم بصیرت را به چشم ظاهر ترجیح دارد.

دین اسلام نسبت به پاک بودن «دیده» توجه بسیاری دارد. تا آنجا که حتی به دستورهای اخلاقی و مصونیت درونی بسنده نمی کند و احکامی را برای دیده پوشانی وضع کرده است. آیا فلسفه حجاب جز این است؟

ص: ۱۹۹

ما در اینجا قصد نکوهش دیده را نداریم و بیان این مطالب به سبب آن است که سخت در پی جایگاه حقیقی دیده، تصویر، تماشا و دیدن هستیم. گفتنی است این شناخت باید به گونه ای باشد که قدرت مقایسه آن را با دیگر پارامترهای ورودی ذهنی و فرهنگی و فکری به ما بدهد.

علاوه بر آنچه بیان شد، بسیاری مسائل درباره دیده، تصور و تصویر وجود دارد که بی شک بیان آن هفتاد من کاغذ خواهد شد. به عنوان مثال خوب است بدانیم که وسوسه های شیطانی به صورت تصور ظاهر می شوند و جالب تر و مهم تر این است که از منظر دین، روش برخورد با این تصورات استفاده از کلام است. راوی می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم گاهی تصورات کفرآمیزی در دلم خطور می کند. امام علیه السلام فرمودند: هرگاه چنین شد بگو لااله الاالّله . از آن پس هرگاه وسوسه ای در دلم ایجاد می شد می گفتم لااله الاالّله و آن وسوسه ها برطرف می شد».(۱)

امام صادق علیه السلام در جایی دیگر، ترس از تصورات شیطانی را گواه ایمان واقعی و اخلاص قلبی معرفی می کند. با بررسی روایات می توان دریافت که ائمه علیهم السلام تنها راه فرار از تصورات شیطانی را مدد جستن به کلام نورانی معرفی کرده اند.(۲)

ص: ۲۰۰ص:

۱- ۲ . گزیده کافی، ترجمه و تحقیق: محمد باقر بهبودی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، صص ۲۸۷ و ۲۸۸.
۲- ۳ . به عنوان نمونه روایت دیگری نقل می شود: «جماعتی از یاران رسول خدا به او شکوه بردند که خاطرات ناپسندی در آنان عارض می شود که اگر از کوه پرت شوند و یا با شمشیر پاره پاره شوند برای آنان بهتر است تا اینکه آن خاطرات را بازگو نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا واقعا چنین است؟ آنان گفتند: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست اثر ایمان خالص همین است. بعد از این اگر دچار این خاطرات شدید، بگویید: آمنا باالله و رسوله و لا حول و لا قوه الا باالله.

خلاصه کلام اینکه ما به ازای بیرونی «بصر» عالم ظاهر و ظواهر مادی است و این قشر دیدنی عالم وجود همان چیزی است که بایـد خرق شود تا روح، قدرت پرواز در عالم ملکوت را بیابد. در غیر این صورت به توقفگاه روح و سـردخانه معانی مبدل می شود.

بی شـک، فرهنـگ اسـلامی به دلیـل عمق معـانی، فرهنـگ کلامی است و در برابر فرهنـگ غربی به موازات مـادی تر شـدن، تصویری تر نیز شـده است. علم جدیـد نیز اشـیا را از ساحت کائناتی و ملکوتی جدا تصور می کند. سـپس برای کمی کردن و کمی توصیف کردن کیفیات و کمیات آمیخته با کیفیات تلاش می کند.

اینکه با طعنه گفته شود مردم ما فرهنگ کلامی دارند و از خطابه و شـعر اثر می پذیرند و کمتر از فرهنگ تصویری بهره مندند و سـینما و نقاشـی را به خوبی نمی فهمنـد، نشـان از جهـل مرکبی است که عین غرب زدگی و انفعـال است. پرودگـار بزرگ انسان را بر کره خاکی نهاد تا او را در گذشـتن از حجاب خاکی و مادی با یاری معانی کلامی بیازمایـد. این چه سـخنی اسـت که ما بیاییم و معانی را به حجاب دیدنی تبدیل و فرهنگ خود را بصری کنیم.

البته اشـتباه نشود؛ مـا نه می توانیم و نه بایـد رسـانه های بصـری را نادیـده بگیریم. ما می توانیم با طراحی عالمانه و حکیمانه از تلویزیون در خدمت اسلام و انقلاب استفاده کنیم. بی شک این استفاده خوب هنگامی اتفاق

می افتد که بدانیم چه می کنیم و چه باید بکنیم و هرچیزی را سر جایش و در مقام خودش به کار بریم.

غرقه شـدن فرهنگ غربی در جنبه تصویری به سـبب اندیشه مادی و حسابگر آن است که فرد هرچیزی را تا مشاهده نکند نمی پـذیرد. در حـالی که مـا در جـامعه دینی خود یقینی ترین مسائـل را از راه قرآن و کلام بزرگان شـنیده ایم. برای نمونه معاد از جمله این مسائـل است که نه دیـده ایم و نه کسـی تا روز موعودش خواهـد دیـد. همین که فرموده انـد وجود دارد، برای ایمان مؤمن کافی است. چه بسا با دیـده شـدن آن ایمان و هـدایت ایمانی از موضوعیت می افتـد؛ خودپرسـتان و شـیطان پرسـتان هم دست از کیش خویش برمی دارنـد و انسان ها دیگر نه از روی اختیار، بلکه به نوعی ایجاب و شـبه اجبار تغییر روش می دهند. بنـابراین، زیبـایی هـای کمـال نـابود می شود. یکی از تفـاوت های مفهوم تربیت ـ که به لحاظ آلودگی زبان به الفاظ غربی و نامأنوس با فرهنگ اسـلامی، به جای مفهوم هدایت به کار برده می شود ـ با مفهوم هدایت دینی این است که در تربیت نوعی ایجاب وجود دارد، مثلاً بایستی به شیوه های گوناگون موضوعاتی به انسان نشان داده شود، نتایج دهشتناک راه های خلاف و کارهـای بـد دیـده می شود و... تا ناخودآگاه فرد به راهی که مورد نظر است وارد شود. بنابراین، مفهوم تربیت که تا حـدودی نقض کننـده اسـتقلال و خوداتکـایی انسـان است، بیشتر دربـاره اجسـام و اشـیا و حیوانـات به کار می رود. الفاظی چون تربیت بـدنی، حیوانات تربیت شـده و ... ، به همین ترتیب وضع شده اند. حال آنکه در شـیوه هدایت دین، بسـیاری از چیزها که نشان دادن آنها می تواند انسان را به بهشت الهی متصل کند و از

ص: ۲۰۲

دوزخ نجات دهد، نشان داده نمی شود تا انسان با اختیار خود راه تکامل را طی کند.

مثلاً- کافی است که یکی از اقوام شما که از دنیا رفته است، شبی به خواب شما بیاید و از مرگ و پس از مرگ برای شما چیزهایی بگوید و نشان دهد. این کار برای خداوند بزرگ دشوار نیست. کافی است اراده کند، ولی با وجود همه محبت خداوند نسبت به انسان آن را نشان نمی دهد تا انسان خود بر خود بیفزاید. کمال و ارزش حقیقی در این است. آرزوی دیدن که در طول تاریخ همواره همراه بشر بود و کمی پیش تر درباره آن گفت وگو کردیم و این فرهنگ تصویری تمدن جدید که امتداد تاریخی همان تمنای گذشته است، با یکدیگر عجین شده و دگرگونی هایی را به وجود آورده است. اگر گفته شود تلویزیون، به دور از محتوایش، دگرگونی هایی در اندیشه و فرهنگ و در نتیجه نوع و ساختار زندگی در پی دارد، منظور همین است. مک لوهان می نویسد:

اما تلویزیون نوعی دگرگونی روانی و اجتماعی پدید می آورد که البته این حرکت را به وسیله تصویر، یعنی شکل رسانه، صورت می دهد و برنامه ریزی و محتوای برنامه ها در این امر دخیل نیستند.(۱)

اگرچه ما با بخش آخر کلام مک لوهان موافق نیستیم و محتوا را نیز در پیام رسانه دخیل می دانیم، ولی جایگاه تصویری کردن فرهنگ در تحول اجتماعی و فکری آنقدر هست که بسیاری از اندیشمندان و نویسندگانی چون مک لوهان را از بخش محتوا غافل کند.

ص: ۲۰۳

۱- ۴ . برای درک رسانه ها، ص ۳۶۹.

تصویرخوانی یا فرهنگ تصویری، مجرایی تنگ و تاریک است که نمی تواند معانی عالی را از خود عبور دهد و فقط ظواهر و عـادات طبیعی هسـتند که از آن عبور می کننـد. بنـابراین، اگر فرهنگی کلیت خویش را بر این اسـتوار سـازد و انسان ها اوقات زیادی از زنـدگی را به تماشا سپری کننـد و بخواهنـد بیشتر مفاهیم زنـدگی را از این راه دریافت کنند، جز فیلتر شدن و حذف مهم ترین بخش های معارف، سنن و مآثر فرهنگی نتیجه ای نخواهند گرفت.

در پایان این بخش کلامی از شهید سید مرتضی آوینی که در کتاب آیینه جادو آمده را مرور می کنیم:

تصویر، هرگز نمی توانـد به طور کامـل جای گزین کلام شود و سـینما (و تلویزیون) هرگز قادر به حـذف کامل کلام نخواهد شـد. هرچنـد موفق شود که کاربرد کلمات را در فیلم منحصـر در محاورات کنـد. تأکیـدی این همه بر تقابل تصویر و کلمه در این مقـاله، بیهوده صورت نگرفته است. در ذات تمـدن جدیـد تلاشـی وسیع و تـاریخی در جهت یافتن یک زبان تصویری در تقابـل بـا زبان کلمات وجود دارد. تعریفی که در علم ارتباطات برای «زبان» وجود دارد، این توهم را به وجود آورده که زبان، جز «مجموعه ای از نشـانه هـای قراردادی» نیست و لـذا نتیجه طبیعی چنین تصوری می توانست این باشـد که بـا مجموعه ای از نشانه های مناسب تصویری نیز می توان زبان دیگری ابداع کرد. کتاب فارنهایت ۴۵۱ نوشته ری برد بری حکایتگر همین تقابل ناپیدایی است که میان تصویر و کلمه در ذات تمدن جدید وجود دارد و نگرانی نویسنده این کتاب کاملاً موجه است.

تصویرخوانی، هرگز نمی تواند جانشین خواندن و نوشتن شود و تجربیات

ص: ۲۰۴

در قرن اخیر انسان در نقاشی و مخصوصا گرافیک شاهدی است بر این حقیقت. کتاب، محافظ تاریخی گنجینه فرهنگ و معارف بشر بوده است و این، تفسیر تاریخی این حدیث مشهوری است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است: قیدوا العلم بالکتابه. زبان را نیز نباید به مثابه مجموعه ای از نشانه های قراردادی نگریست. زبان مکمل، مطهر و حافظ فرهنگ است و فرهنگ، به معنای حقیقی کلمه، مکمل حقیقت است. در کتاب فارنهایت ۴۵۱، سیطره کامل _ اما پنهان _ یک حکومت توتالیتر بر بشر هنگامی محقق شده بود که آن حکومت توانسته بود فرهنگ مکتوب را نابود سازد و تصویرخوانی را جای گزین خواندن و نوشتن گرداند (البته تلازم و همراهی حکومت توتالیتر با فرهنگ تصویری و حاکمیت تله اسکرین ها را در رمان های دیگری من جمله ۱۹۸۴ جورج ارول می توان دید.) اما مظاهر فرهنگ مکتوب را بیشتر در رمان دیده بود و البته از نویسنده ای امریکایی چون ری برد بری نمی توان جز این انتظار داشت.

اختراع یک زبان دیگر، با مجموعه ای از نشانه های تصویری، آرزویی است که هرگز برآورده نمی شود...(۱).

۳. تصویر و تخدیر

۳. تصویر و تخدیر

آلدوکس هاکسلی نویسنده رمان معروف دنیای مشهور نو می گوید:

... این واقعیتی است تلخ و آزاردهنده که عده ای چنین زیاد از تماشاگران جوان تلویزیون با شکم های سیر و زیر شکم های آزاد، در نیرومندترین به اصطلاح دموکراسی جهان (یعنی امریکا)، باید چنین تمام و کمال به امر حکومت بی تفاوت باشند و چنین ساده و راحت به آزادی فکر و حق ابراز مخالفت، بی علاقگی نشان دهند.(۲)

۱- ۵ . آیینه جادو، ج ۱، صص ۱۲۹ _ ۱۳۱.

۲- ۱ . نک: صادق طباطبایی، طلوع ماهواره و افول فرهنگ، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۵۲.

و در جایی دیگر می گوید:

... انسان های جوانی که اکنون (در سال ۱۹۵۹ م.) دموکراسی را چنان بی ارزش می انگارند، ممکن است در بزرگی به مبارزه برای کسب آزادی به پا خیزند. اما می دانید شعار آنان چه خواهد بود؟ فریاد «تلویزیون و همبرگرم را به من بدهید، اما از مسئولیت های ناشی از آزادی با من سخن مگویید.» شعار تلویزیون به جای آزادی، جای شعار یا مرگ یا آزادی را خواهد گرفت.(۱)

با شنیدن این جملات، داستان بسیار خوب و کم نظیر پینوکیو را به یاد بیاورید، آنجا که آن مردک درشکه سوار و مهربان! جوانان را برای سرگرم شدن به آن شهربازی کذایی می برد. اتفاقی که در این شهر بازی می افتاد، شاهد مثال ما درباره دنیای مدرن امروزی است. در آنجا می بینیم که بچه ها رفته رفته، هویت خویش را در اثر سرگرم شدن از دست می دهند. با این حال جالب توجه است که نویسنده، الاغ را به عنوان هویت ثانویه آنها انتخاب کرده است و این یک گزینش داهیانه و واقع بینانه است. الاغ موجود خرفتی است که صاحبش از نادانی و توانایی و پتانسیل جسمی او استفاده می کند و این برای انسان مدرن یک هشدار جدی است. آیا آن مرد درشکه سوار داستان پینوکیو، جای خویش را به اربابان رسانه ها داده است؟ پاسخ این است که او جایش را به صاحبان رسانه ها نداده، بلکه صاحبان رسانه ها با قدرت او را کنار زده اند و جای او نشسته اند. عالم انتزاعی فیلم های سینمایی و برنامه های تلویزیونی در جذب نفوس با آن شهربازی

۱- ۲ . همان، ص ۵۳.

قابل قیاس نیست. همچنین در درون انسان عصر مدرن و پست مدرن کششی زائدالوصف برای تخدیر پدید آمده که اگر درشکه ای هم نیابد که او را به عالم موهوم رسانه ها ببرد، خود چهار دست و پا تا آنجا می دود و حاضر است برای رسیدن به آنجا هزاران دلار پول خرج کند.

به نظر می رسد مخاطب وسایل ارتباط جمعی نه برای آگاهی، نه برای افزایش اطلاعات، نه برای افزودن دانش و علم، بلکه برای سرگرم شدن است که به این وسائل رو می آورد. در نشریه فرهنگ در زندگی (که البته مربوط به سال ها پیش است) چنین آمده:

بررسی ها نشان می دهد که مردم به برنامه های آگاه کننده این گونه وسایل، با درصد بسیار کمتری توجه می کنند. بدین صورت که از گوش دادن به اخبار طفره می روند، از توجه به تفسیرهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تن می زنند و سرانجام به حدی می رسند که این دو وسیله (رادیو و تلویزیون) را فقط برای سرگرمی می خواهند و به مجرد اینکه برنامه های سرگرم کننده، به مناسبتی پخش نشود، میزان استفاده از دستگاه های مزبور به حداقل ممکن می رسد.(۱)

مخاطب می خواهد که سرگرم شود و خود می داند که لازمه سرگرمی، فروپاشی و روپوشی خودآگاهی است (او اصلاً برای فرار از تعب و رنج ناشی از خودآگاهی است که می خواهد سرگرم شود.) بنابراین، دودستی عنان خویش را به برنامه سازان می دهد و استمداد و تمنا می کند که او را تسخیر و هرچه بیشتر در دنیای بی تاریخ و بی اندیشه از مرگ غرق کنند. شهید

ص: ۲۰۷

۱- ۳. به نقل از: آیینه جادو، ج ۱، ص ۱۳۶.

آوینی در جلد نخست آیینه جادو می نویسد:

مخاطب عام سینما (و تلویزیون)، آدمی است خیال پرور و رؤیایی که در جست وجوی گریزگاهی از خویشتن خویش. چهره اش نقابی است که باطنش را از دیگران می پوشاند. همان طور که با دیگران قایم باشک بازی می کند، دوست دارد که خود را از خویشتن نیز بپوشاند. موش با ادا درآوردن، پلنگ نمی شود، اما ممکن است که امر بر خود او مشتبه گردد... برای او حقیقت امر اهمیت ندارد؛ چرا که پیرامونش را نیز آدم هایی چون خود او پوشانده اند. مهم این است که از خود بگریزد. سینما و تلویزیون با خلق شخصیت هایی آرمانی و واقعیتی رؤیایی آن گریزگاه را در اختیار او قرار می دهد.(۱)

نوع انسان در دوران کنونی با بحران هایی روبه رو است که هرکدام از این بحران ها می تواند هستی او را نابود کند. بحران زیست محیطی، بحران معنی، نیهیلیسم و نیست انگاری، بیماری های جسمی (که البته از نظر نگارنده از یک دهه دیگر فاجعه اصلی خود را می آفریند)، فجایع سیاسی، نظامی و اقتصادی، بیماری های روحی ویرانگر و بحران های نابودگری که توضیح عناوین آنها مجال دیگری می طلبد.

بنابراین، این انسان، پیوسته می خواهد که بگریزد و چون هرکجا می رود، نمی تواند از دستاورد خود فرار کند و خود را از معرکه نجات دهد، می کوشد خود را به وادی وهم و تخدیر و غفلت وارد کند تا دست کم از رنج آگاهی نسبت به دشواری های پیرامونش رهایی یابد (که البته نمی تواند). گسترش عالم گیر مواد مخدر و مصرف بی حد مشروبات الکلی،

۱- ۴ . آیینه جادو، ج ۱، ص ۲۵۴.

هجوم به استادیوم های ورزشی، اقبال به تفنن، بازی و سرگرمی و سینما و... (در عرصه اجتماع)، پدیده نوظهور هیپنوتیزم که در واقع بایستی آن را غفلت درمانی بنامیم (در عرصه بهداشت و روانکاوی)، ظهور مکاتب فلسفی از جمله اگزیستانسیالیزم و به ویژه شکل الحادی و فرانسوی آن (که نمادش در ژان پل سارتر متجلی است) (در عرصه مکاتب بشری و آن گاه که وارد عرصه اجتماع می شود). روی آوردن چشم گیر نسبت به مکاتب هپروتی و ذهن گرا مثل بودیسم و شینتوئیسم و یوگا و جوکی سلکی و... (در عرصه مذهب) جلوه هایی از این گریز به شمار می روند. بنابراین، اگر به این انسان بگویی تلویزیونی که تماشا می کنی نیز نوعی تخدیر در ذات خود دارد، نه ناراحت بلکه خوشحال هم می شود و البته نیازی به گفتن نیست که او خود خیلی زود این واقعیت را دریافته است و به آن روی خوش نشان داده است.

دامنه این بحث طولانی است و مجال ما اندک. بنابراین، در اینجا فقط جملاتی از برخی اندیشمندان غربی را درباره تخدیر رسانه بصری می آوریم:

نتیجه پژوهش های هورنیک که در سال ۱۹۷۸ منتشر شد و بر روی گروهی از کودکان در السالوادر انجام شده بود، جالب است. او آزمایش خود را بر روی کودکانی شروع کرد که تا آن زمان تلویزیون تماشا نکرده بودند و آنها را به دو گروه تقسیم کرد. گروهی با تلویزیون مواجه شدند و گروهی دیگر فقط به کتاب و قلم. گروهی را که با تلویزیون مواجه بودند نیز به دو دسته تقسیم کرد؛ آنهایی که بیشتر به تماشای تلویزیون می نشینند و دسته ای دیگر که کمتر. نتایج به دست آمده چنین است: کودکانی که با تلویزیون مواجه بودند نسبت به آنها که اصلاً تلویزیون نمی دیدند با سرعت به

مراتب کمتری خواندن و نوشتن را فراگرفتند. علاوه بر آن، هرچه میزان تماشای تلویزیون بیشتر می شود قدرت فراگیری کمتر شده و اختلال روحی و تعادل نداشتن کودک بیشتر می گردد. (مهم این است که) کاهش قدرت فراگیری در کودکان دسته اخیر، تنها به این دلیل نیست که به نسبت گروه اول اوقات کمتری را برای فراگرفتن و تمرین و مرور درس ها اختصاص داده اند، بلکه ریشه اصلی این امر اختلالات دماغی در کودک است...(۱).

مک لوهان نیز با توجه به آزمایش هایی که در تورنتو انجام شده بود و در آن وجوه آموزشی رادیو و تلویزیون را مورد توجه و مقایسه قرار داده بودند، بیان می کند: «... (آنچه) موجب شگفتی محققان شد، این بود که این بار رادیو توانسته بود گوی سبقت را از تلویزیون برباید»(۲) و البته بازهم مک لوهان با واژه سازی و توجیه و تفسیر خاص خود، موضوع را وارونه تحلیل می کند. او در جایی دیگر به مقایسه برانگیزانندگی سیاسی رادیو و تلویزیون می پردازد و می گوید:

... رسانه ای که واقعا می تواند برانگیزاننده توده ها باشد، رادیوست و نه تلویزیون. این رادیو بود که توانست خون اقوام افریقایی، هندی و چینی را به جوش آورد، در حالی که تلویزیون به عکس، غلیان در کوبا و امریکا را به سردی کشانید.(۳)

به گفته پستمن:

... انحطاط و زوال معرفت شناسی مبتنی بر کتاب و کتاب خوانی و طلوع و رشد معرفت شناسی استوار بر پایه تلویزیون، رد پای ناگوار بر زندگی

۱– ۵ . طلوع ماهواره و افول فرهنگ، صص ۱۰ و ۱۱.

۲– ۶ . برای درک رسانه ها، ص ۳۶۷.

۳– ۷ . همان، ص ۳۶۶.

اجتماعی ما بر جای گذارده است، به طوری که از دقیقه ای به دقیقه دیگر، احمق تر می شویم...(1).

دکتر صادق طباطبایی در مقدمه کتاب طلوع ماهواره و افول فرهنگ، از سمیناری یاد می کند که شرکت کنندگانش پژوهشگران و متخصصان مغز و اعصاب، روان شناسان با تخصص های گوناگون، جامعه شناسان، کارشناسان رسانه های ارتباط جمعی، ناقدان فرهنگ و سیاست و اجتماع، فلاسفه و علمای تعلیم و تربیت و متخصصان فراوان دیگری با القاب و عنوان های فراوان بودند. موضوع این سمینار این بود: تماشا کردن، شنیدن و خواندن، چه دگرگونی هایی را در شخصیت فرد، باعث می گردد؟ سه مورد از مواردی که دستاورد این سمینار بودند به طور خلاصه چنین است:(2)

ــ رشد روزافزون بی سوادی عمومی؛ در اثر تماشای تلویزیون، قدرت تمرکز در انسان ها کاهش می یابد، به گونه ای که از خواندن یک مطلب ناتوانند و به دلیل همین ناتوانی درک پیام نهفته در آن و تحلیل و استنتاج عبارت ها، حوصله مطالعه و قدرت خواندن و کتاب خوانی را از دست می دهند. براساس آمار منتشر شده از سوی کنگره ملی امریکا در سال ۱۹۸۴، ۴۰ درصد از جوانان هفده سال و ۴۴ درصد از بزرگ سالان آن سرزمین را کسانی تشکیل می دهند که با وجود تحصیلات دبیرستانی، قدرت فهم و درک یک کلام مکتوب را ندارند!

۱- ۸. زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۸۰.

۲- ۹. طلوع ماهواره و افول فرهنگ، صص ۱۰ و ۱۱.

ــ فضای آموزشی دبستانی و دبیرستانی روز به روز تنگ تر می گردد و دانش آموزان قدرت تمرکز و فراگیری را به مرور از دست داده اند.

ــ بی تفاوتی عمومی نسبت به رخدادها و حوادث و مسائل اجتماعی به مرحله خطرناکی رسیده است.

بلوک شرق که خود سهمی از تقدیر غرب است، به این دلیل زودتر از غرب لیبرالیستی فروپاشید که در ساختار خود تخدیر نداشت. سینما، تلویزیون، دموکراسی و دین منحرف شده، از جمله مخدرهای قوی نظام لیبرالیستی هستند. تفاوتی که جورج ارول و آلدوکس هاکسلی در نشان دادن تصویر آینده غرب دارند به همین موضوع بازمی گردد. کنترل ها در نظامی که ارول نشان می دهد ــ به این دلیل که به بلوک شرق سیاسی نظر دارد ــ بیشتر جسمانی و فیزیکی است. حال آنکه در نظامی که هاکسلی ترسیم می کند، کنترل کننده جهانی روش های تخدیری و مبتنی بر برده داری پنهان دارد. مثلاًـ در این دنیا که آگاهی بر خویشتن بیماری و جرقه اندیشه مرض مهلک به شمار می روند، برای درمان، علاوه بر مراکز بازپروری، ماده مخدری به نام سوما به شکل رایگان میان همه توزیع می شود که علاوه بر خروج از ملال اندیشه ! نشاط و وجد و نیز خلسه و بی خبری را در بیمار به وجود می آورد.

نیل پستمن می نویسد:

آلدوکس هاکسلی، البته به عنوان تشخیص درد و چاره آن، تلویزیون را مهم ترین ماده مخدر برای ما تجویز نکرده بود، ولی بدون شک، اظهارات مک نیل را می پذیرفت که گفته است: تلویزیون سومای آلدوکس هاکسلی

ص: ۲۱۲

در دنیای شگفت انگیز جدید است.(۱)

از رسوبات مهم فرهنگی تلویزیون ــ که جای صحبتش همین جاست ــ بی تفاوتی و کرختی در برابر موضوعات اساسی است.

اگرچه امروزه سرعت در ساختار زندگی به گونه ای است که کنش و واکنش تقریبا به صورت هم زمان انجام می گیرند، ولی انسان دستاورد دنیای جدید، به نوعی به بی تفاوتی و کرختی رسیده است. این انسان فوق العاده فعال و بی تفاوت! موضع پاردوکسیکالی است که موضوع آثار آبورد از جمله آثار ساموئل بکت و دوژن یونسکو و دیگران در حوزه آثار نمایشی قرار می گیرد.

مک لوهان نیز که تکنولوژی را امتداد اعضا بدن و رسانه ها را امتداد سیستم عصبی انسان می دانست، تخدیر رسانه ای را درباره تمام آنچه او امتداد تکنولوژی انسان می داند تعمیم می دهد و می نویسد:

از نظر فیزیولوژیکی، دلایلی حاکی بر این امر وجود دارد که هر امتداد وجود انسان، حالتی کرخت و تخدیر شده برای او به وجود می آورد.(۲)

او در همان مقاله می نویسد:

ژوناس وسلی درصدد تشریح اختراعات و فن آوری های بشری نبودند، بلکه آنها فرضیه خود را با عنوان نظریه بیماری یا ناآرامی، ابراز داشتند تا به طریقی نشان دهند، چرا انسان مجبور است امتدادهای وجودش را چون اجزای جدا شده از بدن خود تلقی کند. آنها در این نظریه ابراز داشتند در ناراحتی های جسمی که تحریکات بیش از حدی ایجاد می کنند، این

۱- ۱۰ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۴۰.

۲- ۱۱ . برای درک رسانه ها، ص ۴۵.

سیستم مرکزی اعصاب انسان است که سعی می کند تا با جدا کردن و در واقع بی حس کردن عضو ناراحت، بدن را در برابر تحریکات پدیدآمده، تا حدی حفظ کند.(۱)

مک لوهان پس از چند مثال، مطلبی را بیان می کند که معلوم می شود تصمیم های او درباره امتداهای جدا افتاده و کرختی سیستماتیک، از کجا در ذهن او نقش بسته است. او می نویسد:

در اینجا به اسطوره نارسیس و مفهوم آن برمی گردیم و با تعمق بیشتری آن را مدنظر قرار می دهیم. تصویر این جوان، در حقیقت، نوعی تفکیک عنصر و یا امتدادی از وجود است که در اثر فشارهای طاقت فرسا پدید می آید. همین تصویر می تواند به عنوان عامل ضدتحریک و یا مسکن عمل کند و نارسیس را به یک حالت تخدیر شده و یا بهت زده سوق دهد. به دنبال چنین حالتی است که او نمی تواند بپذیرد که این تصویر، از آن خود اوست. پس به عبارت بهتر، تفکیک اجزا به وسیله خود، شناخت خویشتن را غیرممکن می سازد.(۲)

مک لوهان در سراسر آثارش درباره رسانه ها دچار یک تناقض است و ریشه این تناقض نیز در آنجاست که او تکنولوژی را به اشتباه امتدادی از وجود انسان می داند، او از طرفی فن آوری های مدرنیته را امتدادی از اعضا و اعصاب بدن می پندارد و از طرفی در تحلیل رابطه انسان با این امتدادهای خودش به رفتارهای متناقض و غیرقابل پیش بینی برمی خورد و درمی ماند و

۱- ۱۲ . همان، ص ۴۸.

۲- ۱۳ . همان، ص ۴۹.

به توجیه رومی آورد. تأثیر این حیرت، ــ علی رغم تلاش وافر او ــ در لابه لای آثارش مشهود است.

سینما و تلویزیون مخاطبانی متوقع می پروراند. داستان های سیندرلایی، ملودرام های خانوادگی و به ویژه زندگی های پرزرق و برق بورژوایی که در این یک دهه در جامعه ما به ارزش بدل شده، مسابقات و سرگرمی های گوناگون به ویژه موج رو به افزایش فیلم های خارجی هالیوودی که سراسر لبریز از ارزش های امریکایی و یهودی است، چنان تأثیری بر مخاطب گذارده اند که او را در زمینه زندگی اجتماعی و در برقراری روابط سالم و انسانی با دیگران دچار مشکل کرده اند. مخاطب بیچاره و درمانده که رؤیاهای تلویزیون ساخته اش در خارج از ذهن و در عالم واقع برآورده نشده، چاره ای جز این ندارد که به همان رؤیاساز، یعنی سینما، تلویزیون، رمان و ویدئو پناه ببرد تا این ناراحتی را فراموش کند.

چرا مخاطب وسایل ارتباط جمعی مدرن (خاصه سینما و تلویزیون) کرخت و آسان طلب می شود؟ این پرسشی است که بحث درباره آن مجال بسیار می طلبد. آنچه از فصل نخستین این رساله تا کنون گفته ایم می تواند بخشی از آن مبحث باشد، ولی کافی نیست و همه جنبه ها را بیان نمی کند. با این حال، به عنوان مثال به چند نمونه فرعی در این باره اشاره می کنیم.

فرض کنید در زندگی شخصی با قضیه ای روبه رو شده اید، مثلاً با یک اختلاف خانوادگی مواجه می شوید. برای اینکه از همه موضوع سردربیاورید و اطلاعات کافی کسب کنید، این طرف و آن طرف می روید، در موقعیت های گوناگون قرار می گیرید، فکر می کنید، تصمیم می گیرید، گاهی دوباره قضاوت می کنید ــ که خود انرژی بسیاری از شما می گیرد ــ به

بعضـی بیشتر نزدیـک می شویـد، حقایقی را درک می کنیـد، نسـبت به آن مسائل و حقایق مسـئولیت پیـدا می کنیـد، در برابر برخی مسائـل جبهه می گیریـد و... . در این صـورت (به یـاری خـدا) می توانیـد مشـکل را حـل کنیـد و نیز بر کوله بـار تجربه بیفزایید. در نتیجه اجر دنیوی و اخروی کسب کنید و... .

حال فرض کنید تلویزیون همین داستان را برای مخاطبان دیگری بسازد و پخش کند. تماشاگر پای تلویزیون می خوابد و حتی زحمت دقت در دیدن هم لازم ندارد؛ زیرا تصاویر آن گاه که اهمیت داشـته باشـند (البته از نظر نویسـنده و کارگردان) بزرگ می شونـد و گاهی کوچک می شونـد. پس نیازی به تفکر و قضاوت نیست. کارگردان خود قضاوت می کند، موسـیقی و فیلم نامه و بازیگری برای همین مطلب ساخته شـده انـد. برای شـناخت حقیقی انسان ها نیازی نیست تا بصـیرت لازم به دست آیـد، دیـدن کافی است. انسان های خوب، خوش چهره و خوش مشـرب و خوش... هسـتند و انسان های بـد جلوه های بـد دارند. به دقت در گوش کردن نیز نیازی نیست. فیلم ساز هرکجا که صـلاح بداند برای شما خوب است، صدایش را بلند می کند. حتی گاهی برای شـما نجوای درونی بعضـی ها را پخش می کند و گاهی صدای فریادی را خاموش می کند. خیلی اوقات صداها و تصاویری را که به القای پیام او کمک نمی کنـد، یا برخلاف پیام فیلم ساز است می کند. شـهید آوینی در مقاله قاب تصویر و زبان سینما می نویسد:

سیر دراماتیـک فیلم هم آنچنـان اتفـاق می افتـد که کـارگردان می خواهـد. پس کـادر فیلم یـا قاب تصویر فی نفسه حامل پیام اسـت؛ چرا که همـواره بر یـک انتخـاب مبتنی است. بـا حرکـات دوربین نیز این انتخـاب همراه است. اگر درست در ضـرورت حرکت دوربین بیندیشیم، درخواهیم یافت که این

حرکات در واقع جانشین حرکاتی است که از تماشاگر سلب شده است. این بار به خلاف عالم واقع، چشم ثابت است و فضا در پیش چشم حرکت می کند؛ چرا که فیلم ساز باید آنچه را که خود می خواهد به تماشاگر نشان دهد. این فیلم ساز است که تماشاگر را با خود در فضای فرضی فیلم به گردش می برد.

باید گفت موضوع در اینجا پایان نمی پذیرد. ما در زندگی عادی در برابر رخدادها موضع می گیریم، در مقابل صدای خشن حالت تدافعی از خود نشان می دهیم، در مقابل ظلم می ایستیم و مبارزه می کنیم، در راه دوستی قدم برمی داریم و کنش و واکنش های فراوان از خود بروز می دهیم. حال آنکه در دنیای انتزاعی رسانه ها، فقط مورد نخست حضور دارد و واکنشی از سوی مخاطب نشان داده نمی شود. اصلاً نمی تواند دخالت کند. او فقط یک تجربه حسی و ذهنی دارد و بس.

رفته رفته ساکنان عالم انتزاعی رسانه ها یاد می گیرند که همه چیز را فقط تماشا کنند و احساس داشته باشند. آن بخش از قدرت دماغی و فعالیت روحی که مربوط به واکنش در برابر واقعیت ها می شد به جمود و سکون و خواب آلودگی می انجامد.

بدین ترتیب، انسان رسانه ای رفته رفته نسبت به رخدادهای پیرامونش بی تفاوت می شود. او در دنیای انتزاعی رسانه ها صدها بار زندگی ها و اتفاقات گوناگون را به صورت ذهنی تجربه کرده است و همچون یک انسان پیر (البته انسان پیر یک زندگی همراه اتفاقاتش تجربه کرده است) که دیگر حس و حال و همت کاری را ندارد، خمودی و جمود را پیشه می کند. انسان مدرن در کودکی جلوه های پیری می یابد.

ثبات اجتماعی در اتوپیایی افلاطونی آن چنانکه در آغاز رساله عنوان شد و

ص: ۲۱۷

در غرب امروز به ویژه آنچه اساس پیش بینی آلکدوس هاکسلی ـ در رمان دنیای مشهور نو ـ آینده غرب را رقم خواهد زد، نه بازتاب رشد و تعالی فکری ـ فرهنگی، بلکه دستاورد نفی اندیشه است و اگر امروزه سرگرمی اصالت یافته و اساس بعد رسانه ای زندگی را فراگرفته، انعکاسی از همین واقعیت است. سرگرمی و نفی تفکر، دو روی یک سکه اند که ثبات اجتماعی مدرن را رقم می زنند. پستمن براساس شخصیتش در حوزه تمدنی امریکا می گوید:

امریکاییان که سرگرم ترین ملت جهان غرب (به تلویزیون) هستند، کم اطلاع ترین و بی خبرترین مردمی نیز هستند که از کمترین اطلاعات عمومی بهره مندند ... زمانی که از شهروند متعهد ـ عصر کتاب خوانی و رسانه های نوشتاری ـ تماشاچی بی خیال ساخته می شود و مسائل اجتماعی و امور جمعی انسان ها تا مرز پرده های واریته های نمایشی تنزل می یابد، آن وقت است که مجموعه ملت در خطر است و اسیر بحران.(۱)

عبارت لهو الحدیث (در آیه ۶ سوره لقمان) معنای حقیقی سرگرمی را می نماید. لهو، به معنای چیزی است که انسان را از هدف باز می دارد و لهو الحدیث آن چیزی است که انسان را از حق بازمی دارد. شأن نزول آیه نیز به درک این معنا یاری می رساند و نقطه ارتباطی سرگرمی و حجاب حق را می نمایاند.

سرگرمی و نفی تفکر، دو روی یک سکه اند به ویژه اگر بدانیم براساس بررسی محققان و دانشمندان، متوسط انرژی مصرفی انسان هنگام تماشای

۱- ۱۴ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۱۲.

تلویزیون، کمتر از انرژی مصرفی هنگام خواب است. البته با کمی تأمل، علت خود را به آشکارا نشان می دهد. انسان هرگز در اوقات زندگی، این قدر کارهای خود را به عهده دیگران نمی گذارد (علاوه بر آنچه پیش تر در این باره گفته شد)، شما نیز می توانید تأمل کنید و جنبه های تازه ای را کشف کنید.

یکی از وجوه بسیار مهم در شناخت رسانه های بصری به ویژه در پاسخ به پرسش سرگرمی ساز بودن آنها این است که بدانیم: مخاطب، سینما و تلویزیون را تماشا می کند و نمی بیند.

تفاوتی اساسی میان تماشا کردن و دیدن وجود دارد. دیدن همراه تأمل و تفکر است. اگر توجه داشته باشید بی شک دیده اید که گاهی کلمه دیدن را به جای تفکر و فهمیدن هم به کار می بریم. مثلاً می گوییم: دیدی که نتیجه این گونه شد (یعنی فهمیدی که...) یا استاد خطاب به شاگردان می گوید: با بررسی موشکافانه می بینیم که... (یعنی با بررسی دقیق می فهمیم که...). حال آنکه تماشا کردن از این مقام و مرتبه خالی است و جایگاه بسیار نازل تری دارد.

دیدن همواره با تأمل زمانی واقع می شود. بنابراین خود بیننده است که کارگردانی می کند و تصمیم می گیرد که چه انجام دهد و چگونه قضاوتی کند و صحنه بعدی را از چه چیزی و چگونه انتخاب کند. اوست که برمی گزیند چه بگوید و چشم را چگونه مجرای رشد قرار دهد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام شب ها به آسمان نگاه می کرد وآیاتی از قرآن را تلاوت می فرمود و این گونه از نگاه به آسمان به دیدن خدای بزرگ

ص: ۲۱۹

می رسید.

تصویر، عموما امکانات کمی برای دیدن دارد. نوع بشر، تصویر را بیشتر تماشا می کند. دیدن در واقع با حضور اتفاق می افتد و حضور فیزیکی در این مقام، مقدمه و تمثیلی از حضور قلبی است. تماشای تلویزیونی کوهستان با حضور در آنجا و دیدن مستقیم صحنه قابل قیاس نیست و این نه فقط به تفاوت حضور عینی در کوهستان با تماشای تلویزیونی است، بلکه حضور در کوهستان مقطعی از یک سلوک است که تصمیم انجام سفر، آماده کردن وسایل و نیازمندی ها، مشورت و دعوت دیگران، پا در رکاب مرکب نهادن و قدم در راه گذاشتن و طی طریق، برخی از مراحل آن هستند. حال همین قیاس را درباره تماشای صحنه کربلا و سفر کربلا تکرار کنید. تفاوت، بیشتر خود را می نمایاند. بنابراین، نگارنده بر این باور است که تلویزیون نباید این تلقی را پیدا کند که می تواند به جای هیئت مذهبی عمل کند. البته نشان دادن دعای ندبه صبح جمعه و دعای کمیل شب جمعه می تواند بسیار مفید باشد، ولی باید همواره به تفاوت هایی که بیان شد توجه کنیم.

نباید مسائل عمیق مذهبی و حالات معنوی انسان های حاضر را به کام تماشا بگذاریم. البته اینکه چگونه تلویزیون را باید از تماشا کردن به سوی تأمل و دیدن حرکت داد، خود موضوع قابل پی گیری است، ولی بایستی بدانیم بسیاری از موضوع های مذهبی، مناسکی است که فقط با حضور اتفاق می افتد. از جمله اساسی ترین و مهم ترین موضوع های شیعه، یعنی عزاداری که تبلور تمام استراتژی جریان حق در برابر باطل است.

ص: ۲۲۰

تلویزیون بایـد بـا دقت و ظرافت به این گونه مسائل اساسـی توجه کنـد. بایـد قالب های جدیـدی در برنامه سازی و اسـتفاده از امکانات رسانه ای خلق شود و بایـد یک استراتژی کلی برای اسـتفاده از رسانه های غربی در خـدمت اهـداف اسـلام و انقلاب طراحی شود.

فصل ششم: وهم رسانه ای و عالم انتزاعی

ص: ۲۲۱

فصل ششم: وهم رسانه ای و عالم انتزاعی

خروجی رسانه های بصری چیست؟ مشهور این است که تصاویر، دستاورد وسایل ارتباط بصری هستند. آیا این همه واقعیت است؟

درست است که آنچه سینما و تلویزیون نشان می دهند تصویر است، ولی این مطلب چندانی از حقیقت را بر ما مکشوف نمی کند؛ زیرا کارکرد انسانی و پروسه ذهنی و روانی بشر در این تلقی پنهان و گم است. پذیرفتن این نوع نگاه به وسایل ارتباط جمعی و تعمق بیشتر نکردن در این موضوع مثال آن کسانی است که در پاسخ کسی که با انگشتش ماه را در آسمان نشان داده بود کنجکاوانه بر نوک انگشت او می نگریستند. تصویر، نقطه عزیمت و ابتدای پروسه ای است که به شکل گیری عالمی جدید و دنیای دگرگون می انجامد. دنیایی که نه واقعی و نه تخیلی، بلکه انتزاعی و از نوع وهمی است. ما برای توضیح این معنا از تأمل در ماهیت فیلم داستانی آغاز می کنیم. فیلم بی شک واقعیت نیست و این نیاز به توضیح چندانی ندارد. همه می دانند که فیلم یک بازی است. بنابراین افراد در برابر دوربین را بازیگر می نامند و اگر نگاه عام تری به این بازی داشته باشیم، خواهیم دید که کارگردان فیلم هم از جمله بازیگران است؛ زیرا او با انتخاب تصاویر و زاویه های دوربین و میزانسن و به طور کلی دکوپاژ، قصد بازی با ذهن مخاطب را دارد، کار او بیشتر شبیه شعبده باز است. شعبده باز از حقه هایی استفاده می کند تا آنچه واقعیت ندارد برای تماشاگرانش به صورت واقعی

جلوه کنـد. او هرگز نمی توانـد از کلاه خـالی، خرگوش درآورد و این کار را هم نمی کنـد، بلکه از روش هایی اسـتفاده می کند تا با اسـتفاده از ضـعف ها و نقص ها و محدودیت بصـری تماشاگران، این کار را واقعی جلوه دهد. فیلم، تخیل هم نیست. تخیـل لازمه انـدیشه است. انرژی مصـرف می کنـد و انسان را به تأمل وامی دارد. آنکه تخیل را به عهـده دارد فیلم ساز است. آنچه که در مقابـل تماشاگر قرار می گیرد یک پارامتر مُخَیَّل و مصوَّر است و زحمت هرگونه تلاشـی را از تماشاگر سـلب می کند. باید گفت همین سلب تلاش است که در نهایت دست تماشاگر را (در بهترین حالت) خالی می گذارد.

تفـاوت آنهایی که هنـدسه را خوب می فهمنـد، در فلسـفه تبحر دارنـد، نویسـندگان زبر دستی هسـتند و... با آنهایی که از این نعمت ها محرومنـد، به قـدرت تخیل بسـیار مرتبط است. باید گفت عالم، نویسـنده و فیلسوف برای رسـیدن به ایماژهای تخیلی خود، بایـد دشواری فراوانی را تحمل کنند. اینکه برخی دانشـمندان گفته اند که کار فکری تا هجده برابر کار بدنی و جسـمی انرژی مصـرف می کنـد، بازتابی است از این معقول در عالم محسوسات و اگر این چنین است (که هست) پس تماشاگری که به سـینما آمده و یا پای تلویزیون نشسـته است و عقل و اختیار و اراده اش را به فیلم (در واقع به فیلم ساز) سپرده تا به او لذت و سرگرمی و تفنن بدهد ــ و این امر در صورت دیدن فیلم های ترسـناک، جنگی، تراژدی و حزن آور نیز اتفاق می افتد ــ نمی تواند اهل تخیل باشد. پس باید در پی چیز دیگری باشـیم. خانم سـینگر که بخشـی از مقاله اش را درباره پژوهش هورنیک(۱) در قسمت پیش آوردیم، م

ص: ۲۲۳

۱- Hornik.

نویسد:

... تحقیقات من و همکارانم نشان می دهد، کودکانی که زیاد تلویزیون تماشا می کنند با مشکلات زیادی برای رشد و کمال زبـانی و کتابت خود روبه رو هستند و همچنین در اجرای بازی هایی که نیازمند قدرت فانتزی و به کارگیری استعداد تخیل است، ضعف زیادتری از خود نشان می دهند.(۱)

تصویر، به علت جمود و تعین و ثبوتی که دارد، امکان تخیل را سلب می کند ــ به ویژه اگر تصویر، تلویزیونی و سینمایی باشد که به سرعت تغییر می کند، مسئله بسیار دامنه دار می شود ــ و سلب تخیل، یعنی سلب تفکر و تأمل. بنابراین اگر به جمود و ثبوت داستان های سینمایی و تلویزیونی تن بدهیم، به تدریج امکان تفکر ــ که لازمه اش آزادی فکر است ــ از انسان سلب می شود. خانم سینگر در ادامه نویسد:

درک پیوند و ارتباط میان اشیا و حوادث و نیز فهم روابط علت و معلول در کودکانی که تلویزیون می بینند با مشکل و کندی و گاه با اختلال صورت می گیرد. تحقیقات کولینز در سال ۱۹۷۹ نیز نشان می دهد که کودکان در اثر تکرار اعمال خشونت آمیز که به تقلید از فیلم ها انجام می دهند، از درک حُسن و قبح عمل عاجزند؛ زیرا فقط عمل و اعمال خشونت آمیز در ذهن آنان و در حافظه آنان نقش بسته است.(۲)

شما همین پژوهش را در موضوع های گوناگون رسانه ای دنبال کنید. تصور نگارنده این است که به همین نتیجه آقای کولینز خواهید رسید. کسانی که مخاطب فیلم ها و برنامه های سکس و پورنو هستند از درک

۱- ۲ . طلوع ماهواره و افول فرهنگ، ص ۷۳.

۲- ۳ . همان، ص ۷۳.

حسن و قبح این اعمال عاجز می شوند. کسانی که مخاطب شبکه های ماهواره ای بیگانه هستند نمی توانند حسن و قبح های مربوط به آن را درک کنند. پس مخاطب نه «واقعیت» می بیند و نه تخیل می کند، بلکه او توهم می کند.(۱) (و همین جا می گوییم که توجه به این موضوع، اساس شناخت کارکرد رسانه ها اعم از مطبوعات، رادیو و تلویزیون و سینما است. منتها این مسئله در تلویزیون در اوج خود و با همه پارامترهایش حضور دارد. بنابراین، ما بیشتر از تلویزیون مثال می آوریم).

در یک فیلم دوساعته، با یک بعد زمانی ده یا حتی صد ساله روبه رو هستیم. جنگ ها و حادثه های گوناگون روی می دهد. انسان ها زاییده می شوند و می میرند، می کشند و کشته می شوند، بازماندگانشان انتقام می گیرند. کشتزارها می رویند، پروژه های اقتصادی پس از بارها شکست به ثمر می نشینند و... آیا همه این رخدادها در دو ساعت نمایش فیلم اتفاق می افتد. این در عالم واقع محال است. فیلم مخاطب را به دنیای تازه ای وارد می کند که این محال ممکن و حتی بسیار آسان می شود. در فیلم کتاب جنگل، کودک گم شده هندی پس از آشنا شدن با حیوانات جنگل همراه

---

۱ - ۴ . شهید آوینی در مقاله رُمان، سینما و تلویزیون می نویسد: «در هنگام خواندن، بخشی از توجه ذهن مشغول خواندن کلمات است، اما در هنگام شنیدن، اشتغال ذهنی به مراتب کمتر است و شنونده می تواند همه هم خویش را مصروف تخیل سازد. نحوه دلالت کلمات به معنای، به صورتی است که دامنه تخیل شنونده و یا خواننده کلمات بسیار وسیع است، اما در هنگام تماشای تصاویر، آنچه بیننده را به خود می کِشد توهم واقعیت است، نه تخیل؛ تصویر اصلاً امکان تخیل را از بیننده سلب می کند و او را در صورت ثابت و واحدی از تحقق شی متوقف می سازد.» آیینه جادو، جلد ۱، ص ۱۳۹.

بچه گرگ از پشت بوته ای می گذرند. دوربین بوته را دنبال می کند و از آن طرف، جوان هندی که بیش از ده سال بزرگ تر شده به همراهِ یک گرگ بیرون می آید و تماشاگر می فهمد که سال ها گذشته است _ چگونه می شود که مخاطب، به راحتی این عمل محال را می پذیرد. پاسخ این پرسش به شیوه کارکرد انسانی و ذهنی تصاویر برمی گردد. در واقع آنچه در فیلم رخ می دهد یک پرش زمانی و آنچه در ذهن تماشاگر اتفاق می افتد، یک توهم امتداد است، اگر همین فیلم کتاب جنگل را دیده باشید، می دانید که پیش از این پرش زمانی، سکانسی از فیلم می گذرد که کودک هندی با حیوانات درنده دوستی خود را آغاز می کند. در واقع آنچه در این سکانس اتفاق می افتد، لوازمی است که فیلم ساز، برگزیده تا تماشاگر را برای یک توهم آماده سازد. توهمی که مورد نظر فیلم ساز است و نه هر توهمی. اِلهام ها و نشانه هایی در این سکانس ارائه می شود تا تماشاگر بتواند مثلاً حدود پانزده سال زندگی این کودک را توهم کند. کار فیلم ساز در طول فیلم همین است و بس؛ ساخت یک زندگی و دنیایی که بر اساس توهم شکل می گیرد. بگذارید مثال دیگری بزنیم. تصور کنید نیمه شب وارد خانه ای متروک شده اید _ اگر کمی ترسو باشید، این مثال را خوب می فهمید! _ صدای خشکِ در، پنجره ای که حرکت می کند و صدای مرموز آن داستان را دو چندان می کند. اگر وارد انباری شوید سایه شیئی روی دیوار و کف انباری شما را بیشتر به وحشت می اندازد. به این جمله خوب دقت کنید: هرچه نشانه های این چنینی بیشتر باشد، شما وارد دنیای ترسناک تری می شوید. تاکنون فکر کرده اید که چرا این گونه می شود؟ اگر فردا صبح به همان مکان

بروید ممکن است اصلاً نترسید و یا کم بترسید. آنچه در شب گذشته اتفاق افتاده یک توهم است، توهم یک فضای مخوف. عمل فیلم ساز دقیقا انتخاب نشانه هایی است که شما تماشا کنید و از آن نشانه ها و ترتیب و توالی آنها به علاوه تجربه ای ذهنی که در زندگی روزمره کسب می کنید، دنیایی انتزاعی و وهمی برای خود بسازید. از انتخاب چهره بازیگرها تا انتخاب زاویه دوربین و تراولینگ و میزانس گرفته تا اصل ساختار فیلم نامه و سبک فیلم، پروسه ای را تشکیل می دهند که در آن یک دنیای ذهنی خلق شود و اصل فیلم سازی نیز همین است. مثلاً در کلاس های فیلم سازی می گویند که برای نشان دادن چهره قاهر، برتر و باقدرت از شخصی، زاویه دوربین باید به بالا باشد تا مخاطب غلبه آن پرسوناژ را احساس کند. همین بازیگر را در هنگام ذلت و زبونی با زاویه پائین دوربین می بینم تا پستی او را احساس کنیم. نورپردازی و گریم و فنون دیگر هم نقشی آشکار دارند و نیازی به توضیح نیست. تصاویر، کلیدهایی هستند که تماشاگر به وسیله آنها وارد دنیای جدید می شوند. توهم تماشاگر در طول مدت تماشا، بازه های (جاهای) خالی را با توهم پر می کند که اندازه های این بازه ها به مراتب بیشتر از بازه های ارائه شده تصویری است و لازمه آن این است که نشانه ها (همان تصاویر) با تجربه ذهنی و الگوهای موجود در حافظه هم خوانی داشته باشد و اگر این انطباق صورت نپذیرد، تماشاگر به پرسش و کنجکاوی و اندیشیدن می افتد و گاه فیلم ساز برای وادار کردن مخاطب به اندیشیدن درباره موضوع خود، این روش ها را به کار می برد. مثلاً ـ زاویه ای ویژه، اتفاقی غیرمتعارف، ایجاد صداهایی غیرعادی، تصاویری نامربوط و یا

«تلفیق و یـا جـداسازی صـحنه هایی غیر معمول، حالتی را پدیـد می آورد که نظام هماهنگی انتظارهای بیننـده با داده هایی که دریـافت می کنـد را بر هم می زنـد.» فیلم هـای روشن فکری و آثـاری که سوبژکتیویته سازنـده اش را می رسانـد، نمونه هـای برجسته ای از این گونه فیلم ها هستند.

با توجه به مطالبی که پیش تر گفته شـد، می توانیـد حـدس بزنیـد که چه اتفاقی می افتـد. تماشاگر از تماشا بیرون می آیـد، با احساس ملال سینما را ترک می کند یا کانال تلویزیون را تغییر می دهد.

هر آنچه تا اینجای مطلب بیان شـد مقدمه ای بیش نبود. دانسـتن اینکه دنیای رسانه، عالم اوهام است، به تنهایی سودمند نیست. زمـانی این فهم و تلقی جـالب توجه می شود که بـدانیم وهم در کـدامین مرتبه از وجود و در کـدامین لا-یه از روح انسان قرار دارد و برای این درک، توجه به مراحل رشد از آغاز تولد تا بلوغ عقلی و اجتماعی، ضروری است.

نوزاد وقتی متولـد می شود از خویش و دنیـای پیرامونش شـناخت چنـدانی نـدارد. او رفته رفته ضـمن تعامل با دنیای پیرامون و رشـد جسـمانی، حواس ظاهری اش تکوین می یابـد و اجسام را حس می کنـد، می چشـد، می بیند و می شـنود، ولی همه این ادراکات حسی، به صورت تک تک و مجزا به وسیله کودک درک می شود. مرحله بعد، مرحله تکوین وهم در کودک است که مورد توجه ماست. آن ادراکات حسـی که به صورت مجزا درک شده اند، چیزی از خود در ذهن کودک بر جای گذاشته اند. هنگامی که کودک میان ادراکاتش ارتباط برقرار می کند و در ذهن خویش کنار هم قرار می دهد، وهم تولید می شود و هر چه حس و احساسات او مشخص تر می شود، توهم

او دامنه دارتر می گردد. در محله بعدی، رشد تخیل موضوعیت می یابد. دوران نوجوانی، مرحله غلیان تخیل است و همان گونه که پیش تر گفته شد، لازمه رشد معنوی و تفکر، همین نعمت خدادادی است. بنابراین، طبیعی است که مرحله بعد، مرحله تعقل باشد که تفکر تجریدی در آن به وجود می آید و رشد می کند. مرحله بعدی نیز وجود دارد که علمای ابدان نمی توانند به آن اشاره کنند و آن مرحله شهود است که قلمرواش عالم غیب نام دارد.

آنچه را در نسبت فیلم و توهم پی گرفته ایم، بر تمام برنامه های سرگرم کننده و پرمخاطب تلویزیون صدق می کند و هرچه از تعداد مخاطبان کم شود، نشانه ای است از خروج فضای برنامه مربوطه از عالم وهم. برنامه های شبکه چهار _ منظور برنامه های علمی و میزگردهایش _ اگر کم مخاطبند دلیلش این است که ساختارش بر ساختن عالمی که فارغ از دنیای واقعی باشد استوار نیست. چنین برنامه هایی، رنج آگاهی و دشواری اندیشه را به همراه دارد که تماشاگر حرفه ای تلویزیون آن را نمی پسندد.

حال تصور کنید انسانی که باید در مرحله رشد عقلانی و حتی شهودی باشد، عقل و اندیشه و تخیل خویش را به هبوط وهم می سپارد؛ یعنی به مرحله ای سقوط می کند که شاخصه طفولیت است. انسان پس از طفولیت هم وهم دارد و حتی قدرت توهمش روزبه روز شدیدتر می شود، ولی قدرت تخیل و تعقل هستند که شاخصه های او به شمار می روند و رشد و تعالی او با یاری تعقل و شهود است. همین تقلیل و سقوط است که در سقوط آزادش، سکری می دهد که به تخدیر و تن فرسایی تنه می زند و انسان

را به اسارت می کشاند. آنچه در دنیای امروز به عقلانیت و تعقل تعبیر می شود چیزی جز توهم نیست و این وارونگی در ذات تمدن فاوستی مدرن است. سیدمرتضی آوینی می نویسد:

... نه عجب که از خصوصیات اصلی دنیای امروز، یکی هم این است که در آن الفاظ را وارونه به کار می برند، می گویند آزادی و مرادشان اسارتاست، می گویند عقل و مرادشان وهم است، می گویند انسان و مرادشان حیوان است، می گویند تکامل و مرادشان هبوط است، می گویند علم و مرادشان جهل است و... قس علی هذا.(۱)

عالم رسانه ها، عالم وهم است و وهم به طبیعت اولیه و قشری و حیوانی انسان بازمی گردد و به این دلیل که وسایل ارتباطی مدرن، صورتی مطلق و همه گیر پیدا کرده اند، انسان را به تدریج به هبوط حیوانی می کشانند. دکتر صادق طباطبایی در مقاله اول کتاب طلوع ماهواره و افول فرهنگ می نویسد:

... دریافت کننده پیام نهفته در یک کتاب باید تا حدودی از قدرت درک و فهم و اطلاعات قبلی و نیز توانایی کافی خواندن بهره مند باشد. در حالی که مخاطب یک پیام موجی، به چنین لیاقت هایی نیاز ندارد. کافی است که او فقط یک انسان باشد. گرچه همین شرط نیز اخیرا اعتبار عام خود را از دست داده است. همین چندی پیش در پارک باغ وحش ملی نیویورک، این کشف جالب صورت گرفت که برای دریافت پیام موجی دیگر انسان بودن نیز ضرورتی ندارد. در این آزمایش مشاهده شد که چگونه گوریل ها تحت تأثیر تصاویر تلویزیونی قرار گرفته و تمایلات و احساسات خاصی را نسبت به سریال های فکاهی و موزیکال از خود نشان می دهند. شاید این آزمایش را نیز بتوان انجام داد که آیا برنامه های

۱- ۵ . همان، ص ۱۷۵.

تلویزیونی در درازمدت چه تأثیری در سیر تکاملی موجودات زنده به لحاظ بیولوژیک بر جای می گذارد؟ آیا یک موجود را در این پلکان تکاملی به بالا هدایت می کند یا آن را به مدارج پایین تری می کشاند؟... همین نکته که پاسخ این سؤال را نمی دانیم، خود حائز اهمیت است و نشانگر تأثیر عمیق این نوع وسایل ارتباط جمعی است.(۱)

آثار سینما و تلویزیون و موسیقی خارج از حیطه مفاهیم رخ می دهد و بهترین راه درک این مطلب، تحلیل انسان بدوی و انسان مدرن و قیاس آنها در تأثیرپذیری از این وسایل است. انسان بدوی در اندک زمانی پس از آغاز تماشای تلویزیون آثار پذیرفته را می نمایاند. او در مقابل این آثار مقاومتی نشان نمی دهد و در این مورد بی اراده است. تلقیات و ذهنیات او در مدت کوتاهی شبیه انسان مدرن می شود و این بسیار جای تأمل دارد. انسان نوگرا، قرن ها طول کشید تا با غوطه خوردن در عوالم ناسوتی و تلاش برای کنده شدن از تلقی کائناتی و کیهان شناسی الهی و خفتن در بستر نیازهای مادی به ایماژهای تخیلی مدرن و سپس به عالم وهم پست مدرن وارد شود، حال آنکه انسان غیرمدرن و سنتی و حتی انسان بدوی در مدت کوتاهی بدون مقاومت ویژه همین ذهنیات را می یابد. او از همه این تلاش ها و طغیان ها و مقاومت ها و تخیل ها پل می زند و خود را خیلی زود به عالم وهم پست مدرنی وارد می سازد. برخی از همین جوانان تهرانی را می توان به عنوان نمونه هایی بیان کرد که اگرچه در حوزه فکر و عمل حتی در حوزه عناصر تمدنی، پیشینه مدرن و عقبه تجدد را ندارند، ولی به سبب نفوذ

۱- ۶ . طلوع ماهواره و افول فرهنگ، ص ۲۰.

ذهنیات و وهمیات رسانه ای، خُلقیاتی یافته اند که جوان امریکایی با پیشینه و عقبه کاملاً غربی داراست.

نمونه ای که نگارنده خود عینا بررسی کرده جالب توجه است: بشا گرد، منطقه ای است در جنوب استان هرمزگان که تا پیش از انقلاب اصلاً جزء نقشه های جغرافیایی نبود و پس از انقلاب به همت نیروهای جهادی کشف شد! منطقه ای است وسیع با روستاهای پراکنده و مردمی، که از حیث مادی بسیار بسیار فقیر، ولی به سبب پشتوانه و هویت تاریخی دارای غنای معرفتی و معنوی است. در آنجا به سبب فاصله بسیار از شهر و محصور بودن در کوه ها و پراکندگی روستاها به خیلی از مناطق، برق و در نتیجه تلویزیون نرسیده است ـ توصیه نگارنده است که محققان آثار رسانه ای، برای درک بخشی از آثار تلویزیون به آنجا سفر کنند ـ آنجا تلقیات مخاطبان جدید تلویزیون در قیاس با آنهایی که هنوز به شریعت تلویزیون نگرویده اند، در دو گونه بسیار متفاوت قرار دارد. مثلاًـ در روستایی که تلویزیون وجود دارد به پرسش های محققان در مصاحبه ها پاسخ هایی شبیه پاسخ های مردم میدان تجریش و میدان انقلاب داده می شود: امکانات نداریم، برای اوقات فراغت جوانان چیزی نداریم، تفریح نداریم، امکانات برای مسابقات فوتبال نداریم. اتفاقا چیزی که بی شک در این روستاهای بهره مند از تلویزیون وجود داشت ـ با وجود کوهستانی بودن منطقه ـ زمین فوتبال، لباس های سرخ و آبی و عکس های قهرمانان جدید جوانان بشاگردی. یعنی تصویر فوتبالیست ها به علاوه قهرمانان رسانه ای ـ چه غربی و چه ایرانی ـ بر دیوارهای ساخته شده از نی کپرهای بشاگردی نصب شده

است. جوانان و مردم این روستاها در برابر ارزش های مادی که در تلویزیون تبلیغ می شود _ و البته آنها فاقد این ارزش ها هستند _ در مدت کوتاهی احساس حقارت می کنند و از آن عزت گذشته چیزی در آنها باقی نمی ماند و این امر در آنها پتانسیلی به وجود می آورد تا به بازی مغلوبه هرم اقتصادی غرب و به پایین ترین بخش دامنه آن وارد شوند و ارزش ها و جهت گیری های خود را از آن بگیرند. مسئول کمیته امداد بشاگرد، بسیجی مخلصی است که هستی خویش را بر سر آبادانی و خدمت به این مردم گذارده است و خدمات بسیار شایسته ای به انجام رسانیده (و شرح خدمات کمیته امداد در آنجا به ویژه فعالیت های مسئول کمیته امداد، کتابی قطور است که در اینجا نمی توان از آن سخن گفت). در آنجا کمیته امداد، یعنی راه سازی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، مسکن سازی، توزیع کالا و تازه اصل کارشان حمایت از افراد و خانواده های تحت پوشش است که بسیاری از بشاگردی ها را شامل می شود. حال با این همه توصیف در یکی از همین روستاهای تلویزیون زده، در پاسخ پرسش ما از کمیته امداد، پاسخ های شگفت انگیزی می دادند: آنها به ما نمی رسند، به ما امکانات نمی دهند، برای خودشان استفاده می کنند و...، ولی همه اینها وقتی جالب توجه است که روستاهای بدون تلویزیون را نیز ببینیم و از باورهای مردمانش آگاه شویم. مردمی که از نان شب هم محرومند، آنچنان نیازهای معنوی و حفظ هویت معنوی و تاریخی شان _ که داستان مفصلی دارد _ برایشان پراهمیت بود که در پاسخ نیازشان بیشتر نیاز به مسجد و حسینیه را مطرح می کردند و نیازهای مادی دیگران اصلاً برای آنها تعریف نشده

بود؛ زیرا وسیله توسعه نیازهای مادی، یعنی تلویزیون در آنجا وجود نداشت ــ اگر یک انسان وراجی که چند ساعت پشت سر هم حرف می زند و اتفاقا گذرش به فرنگ و شهرهای آن چنانی هم افتاده، بیاید پیوسته برای اهل روستا از آنجا تعریف کند، بی شک در مدت کوتاهی ذهن همه روستا را طالب فرنگ می کند. حال وسیله ای آمده که آنجا را نه تنها تعریف، بلکه نشان می دهد. بنابراین مفتون کننده تر است ــ در این روستاها از این وسیله خبری نیست؛ درنتیجه از نیازهای کاذب نیز خبری نیست. تلقی و باور این مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام در کشوری مانند کشور ما نیز بی نظیر است.

نگاه ما به پیامبران و امامان نیز از کانال های معرفت شناسی مان است که تلویزیون ــ در دنیای امروز ــ از مهم ترین آنها به شمار می رود. در همین بشاگرد، کلاس هایی برای ترویج فرهنگ دینی برگزار کرده بودیم. سر کلاس یکی از دوستان ما، برای توضیح داستان حضرت یونس علیه السلام پس از تعریف کردن ورود حضرت به شکم ماهی، می گوید: «بچه ها! اگر گفتید اینجای داستان مثل چیه؟... (و در حالی که بچه ها با تعجب وی را می نگریستند می گوید) خُب معلومه دیگه، مثل پینوکیوست که وارد شکم ماهی شد!». حال آنکه اصلاً بچه ها تلویزیون نداشتند و هیچ کدام نمی دانستند، پینوکیو یعنی چه؟!

آثار رسانه ای اعم از سینما و تلویزیون، فارغ از حوزه تفکر و قلمرو و مفاهیم حادث می شود و اگر بخواهیم صحیح تر و شامل تر بیان کنیم، باید بگوییم این حکم تمام دستاوردهای تکنولوژیک را دربرمی گیرد. سک ها می گوید: «آثار تکنولوژی در قلمرو عقاید و مفاهیم حادث نمی شود، بلکه

الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می دهد».(۱)

ص: ۲۳۵

۱- ۷. به نقل از: آیینه جادو، ج ۱، ص ۶۲.

فصل هفتم: شخصی به نام ناخودآگاه

فصل هفتم: شخصی به نام ناخودآگاه

آیا می دانید هیپنوتیزم چگونه اتفاق می افتد؟ اساتید برجسته هیپنوتیزم این گونه بیان می کنند:(۱) ذهن انسان دو بخش اصلی دارد، یکی خودآگاهی و دیگری ناخودآگاهی. رابطه این دو همچون دو کفه ترازوست. بدین ترتیب که هر کدام از این دو بخش به میزان حضور خود غیبت دیگری را در پی دارد. هیپنوتیزم هنگامی اتفاق می افتد که کفه ناخودآگاهی به تدریج سنگین تر می شود و خودآگاهی را از ذهن اخراج می کند. پس هیپنوتیزم پروسه ای است که تحقق آن مربوط به حضور سنگین ناخودآگاهانه انسان است.

همچنین هیپنوتیزم به وقوع نمی پیوندد مگر با دو شرط و مقدمه اساسی؛ یکی اینکه، هیپنوتیزم شونده با اعتماد کامل خود را در اختیار هیپنوتیزم کننده قرار دهد و دیگر اینکه از هرچه مشغله ذهنی و فکری است، آزاد شود و به هیچ چیز نیندیشد (تعطیل اندیشه). این دو مقدمه و زمینه هیپنوتیزم، دقیقا همان اتفاقی است که برای مخاطب رسانه مدرن رخ می دهد، ولی دو تفاوت اساسی با هم دارند: این دو مقدمه به نسبت اشخاص و نیز به نسبت ساختار و محتوای برنامه ها گوناگون است. هیپنوتیزم در پزشکی مدرن در مدت کوتاهی اتفاق می افتد و رفع می شود، ولی هیپنوتیزم رسانه ای به شیوه ای بسیار پیچیده تر و طولانی تر (مادام که انسان، مخاطب رسانه است)

۱- ۱ . نگارنده، خود در کلاس آموزشی هیپنوتیزم که در آن استاد ایرانی _ که در خارج از کشور مشغول تدریس و طبابت است _ به پزشکان ایرانی، هیپنوتیزم و مبانی آن را می آموخت، شرکت کرده است.

، به تدریج واقع می شود. این مطلب به ویژه درباره تلویزیون مصداق کامل دارد. برای مثال، سریال های تلویزیون در قسمت های نخست نمی توانند ذهن مخاطب را به سرعت تسخیر کنند، ولی هرچه بیشتر می گذرد، بر شدت حضور دنیای آن سریال در ذهن تماشاگر افزوده می شود. با شخصیت های مطلوب داستان انس می گیرد و با شخصیت های منفی دشمن می شود. رابطه مستمر و همه روزه تلویزیون با مردم با یک ویژگی کمی است که برنامه های خاصی چون سریال های تلویزیون را مطلوب می سازد. مردم قهرمانی چون اوشین را رفته رفته می شناسند و با او خو می گیرند. او را به درون خود می پذیرند و به سرنوشتش علاقه مند می شوند. رابطه مستمر تلویزیون با مردم جامعه در شکل دادن به شخصیت قهرمانی چون اوشین و الفت مردم با او عاملی اساسی است. اگر اوشین شخصیتی پیچیده تر داشت و یا به قشر دیگری از اجتماع وابسته بود یا کارگردان سریال موفق نشده بود که شخصیت ثابتی به او بخشد یا داستان فیلم و بیان آن از روانی و یکدستی کافی بهره مند نبود (خلاصه اگر فیلم ساز نتوانسته بود تماشاگر را به خلسه ببرد یا نتوانسته بود آن بی اندیشگی را حفظ کند) این سریال نمی توانست جایگاهی چنین در میان مردم بیابد، ولی اگر پخش مستمر هفتگی وجود نداشت، هیچ یک از ویژگی های دیگر نیز محقق نمی شد.

هیپنوتیزم کننده، شخص مورد نظر را مُدام به خروج از فکر و اندیشه (هر چیزی) فرامی خواند و در نهایت، روشی را ــ که در یکی از ویژگی های انسانی ریشه دارد ــ به کار می برد تا خروج از اندیشه را قطعی کند. آن ویژگی این است که پرداختن به یک جنبه از وجود انسانی، بدون حضور

جنبه های دیگر، انسان را از آن ویژگی ها جدا می کند. هیپنوتیزم کننده، ذهن شخص را چنان از تک فِلش پر می کند که فلش های ذهنی دیگر کاملاً فراموش می شوند.

تعبیر دینی این واقعه همان غفلت و تغافل است. بی شک، هیپنوتیزم، غفلت درمانی است. همان گونه که رسانه آموزشی نیز با مطرح کردن آموزش آسان در درون خود، غفلت آموزی دارد.

این یک پارادوکس اساسی است. درمان هرگز نمی تواند بر پایه غفلت باشد؛ زیرا او از تعادل طبیعی خارج شده و متعادل کردن قوا و طبایع درونی او نیازمند انرژی، روحیه و انگیزه است که با غفلت درمانی سازگار نیست. غفلت آموزی نیز پارادوکس شدیدتر از غفلت درمانی در خود دارد؛ زیرا یادگیری، درک و تفهُّم و تأمل و تفکر، نیازمند خودآگاهی فوق العاده اند. آسان کردن تعلیم به یاری تصویر و فرهنگ تصویری و روش های دیگر، نقض تعلیم است، روایت های فراوانی دال بر ملازمت زحمت و تلاش و تکلف با فراگیری علم در نوشته های دینی می توان یافت.

این بی تفاوتی و کرختی که در قسمت پیشین اشاره شد، تحقق همان زمینه اساسی حضور ناخودآگاهی و خاموشی خودآگاهی و بالاخره هیپنوتیزم را فراهم می آورد.

تماشاگر حرفه ای تلویزیون، اگرچه ممکن است به لحاظ فکری حضور فعال نقائص، ضعف ها و پستی های وجودش را در نسبت خویش با تلویزیون نپذیرد، ولی در درون خود به این مطلب اذعان دارد و غرب امروز که مصداق جمعی تماشاگر حرفه ای است تا حدودی ــ و البته در قشر

متفکران حقیقی اش ــ این مطلب را پـذیرفته است. توجیه گران و وصـله دوزان زیرکی همچون مارشال مک لوهان، آن گونه به تفسیر و تأویل این مطلب می پردازنـد که با وجود بیان بخشـی از واقعیت باز هم حقیقت موضوع در حجاب باقی می مانـد. مک لوهان می گوید:

اصـل بی تفـاوتی و کرختی، هماننـد تمـام فن آوری هـا، در فن آوری الکتریکی نیز وجود دارد. مـا ناچـاریم برای بقـای خود، زمـانی که سیسـتم هـای مرکزی اعصابمـان امتـداد می یابنـد و به نوعی در برابر خودمان می ایسـتند، وجودمان را بی تفاوت و کرخت کنیم. به همین دلیل می توان گفت، دوره تشویش ها، هماننـد عصـر رسانه های الکتریکی، به دلیل آنکه بی تفاوتی ها و کرختی ها را در پی دارند، عصر ناآگاهی ها و بی قیدی ها نیز محسوب می شوند... .(۱)

از مطالبی که در باب هیپنوتیزم تلویزیونی گفته شد، می توان به این نتایج رسید:

۱. تماشاگر تلویزیون در حالت سردی، غیرفعال و بی اندیشگی است و خود را در اختیار قرار می دهد.

۲. این رویکرد او را به سـمت حضور پرشـدت ناخودآگـاهی و کم شـدت خودآگـاهی می کشانـد. آنچه اکنون بایستی به آن بپردازیم، نتیجه عملی پروسه ناخودآگـاه شـدن و هیپنوتیزم رسـانه ای است. پاسـخ به این پرسـش که وقتی انسان هیپنوتیزم می شود، چه رخ می دهد؟ به فهم هدف و نتیجه ای می انجامد که اربابان رسانه های تکنولوژیک دنبال می کنند.

۱– ۲ . برای درک رسانه ها، ص ۵۴.

خلاصه و عصاره آنچه باید بدانیم این است: کرختی و بی تفاوتی در قلمرو فکر و اندیشه به مقاومت نکردن در مقابل سیگنال ها و گزاره های ورودی ذهن می انجامد و اگر سیگنال ها و المان های فرهنگی ورودی مراکز تأمل و تصمیم گیری را تصاحب کند (که می کند) بی شک در عمل انسان و رفتار فردی و اجتماعی او تجلی می یابد. از سویی، آن بی تفاوتی و کرختی فکری که به مقاومت نکردن در برابر ورودی ها می انجامد، در مرحله عمل نیز وجود دارد. ضمن اینکه در مرحله عمل ممکن است شدت بیشتری نیز داشته باشد؛ زیرا علاوه بر بی تفاوتی و مقاومت نکردن اولیه، ذهنیت و پارامترهای توهمی و دنیای انتزاعی فرد به گونه ای به وسیله سیگنال های ورودی تنظیم می شود که نوعی از رفتار و عمل مورد نظر فرستنده پیام های ورودی کاملاً طبیعی و لازم الاجرا به نظر برسد.

بدین ترتیب از درون این فرآیند، انسانی متولد می شود که او را می توان اداره کرد. انسانی که به وسیله مرکز فرستنده های پیام کنترل شود، بیشتر شبیه روبوت هایی است که به وسیله ابزار فرستنده پیام از راه دور کنترل می شوند. در هیپنوتیزم، انسان هیپنوتیزم شده، هم هست، هم نیست. هست به این معنا که به ظاهر همان انسان پیشین با همان ساختار فیزیکی است و نیست به این دلیل که افعالی ناخودآگاهانه و کاملاً غیرارادی از او سر می زند. افعالی که ممکن است هرگز با اندیشه ها و ارزش های فکری و اجتماعی و حتی با ویژگی های فیزیکی او در حالت عادی هم خوانی نداشته باشد، نمونه اش را در انسان های هیپنوتیزم شده دیده اید.

باید گفت در انتهای این پروسه با یک انسان و دو شخصیت روبه رو

می شویم؛ شخصیتی با ویژگی هایِ هنگام خودآگاهی و شخصیتی که هنگام ناخودآگاهی بروز می کند که کنترلش به دست بیگانه و در خارج از وجود و شخصیت اصلی انسان است. شاید هیچ کس در دنیای غرب به آن اندازه که دیوید فینچر _ فیلم ساز پست مدرن _ به این مسئله پرداخته و درک کرده است آن را نفهمیده باشد. باشگاه مشت زنی، فیلمی است که دیدنش را برای مخاطبان عزیز توصیه می کنیم؛ برای اینکه با دیدن این فیلم به ویژه اندیشمندان مسائل فرهنگی و رسانه ای می فهمند آنچه گفته شده یک داستان ذهنی و تخیلی نیست، بلکه مسئله مهم و استراتژیک امروز دنیای غرب است. شخصیت اول فیلم، جوانکی با ویژگی های جوانِ دنیای پست مدرن غرب امروز است که به وادی ذهن گرایی و توهم افتاده. فینچر به شکلی داهیانه توهمات او را جلوه بیرونی و سینمایی می بخشد. مثلاً ـ او در فضای ساده خانه اش راه می رود و با تلفن صحبت می کند، در حالی که به موازات او کُمُد، دیوار، کابینت و بقیه لوازم خانه شکلی فانتزی و پیام دار و به صورت تصاویر الکترونیکی ظاهر می شوند و این تمهید کارگردان برای بیان دنیای انتزاعی و وهمی آن جوانک است. باید گفت فیلم مسائل فراوانی دارد، ولی آنچه اهمیت دارد و کارگردان می خواهد آن را بیان کند، این گونه شکل می گیرد که جوانک ذهن گرا و پست مدرن به کلاس هیپنوتیزم می رود، به تدریج با شخصی آشنا می شود. آن شخص _ که برادپیت نقش او را ایفا می کند _ شخصیت شگفت آوری دارد و کارهایش که معمولاً با خشونت و سکس و خراب کاری _ یعنی مؤلفه های اصلی رسانه های غربی _ همراه است، تعجب و حیرت جوانک را برمی انگیزد. آن شخص وارد زندگی

خصوصـی او می شود و بـا او روزهـا را سپری می کنـد و اتفاقاتی رخ می دهـد که مجال گفتنش نیست. در پایان فیلم حقیقت آشـکار می شود و جوانک به وسیله شخص دوم درمی یابد که آن شخص عجیب خود او بوده است. تحلیل چنین فیلمی مجال مفصـلی می طلبد و ما به همین قدر بسنده می کنیم که حضور شخصیت ناخودآگاه انسان که از جایی بیرون از خود، به عنوان شخصـیتی جـدا از وجود خودآگاهانه انسان دسـتور می گیرد و اجرا می کند، مسـئله ای است که دنیای امروز غرب را رقم می زند و البته موضوعی واقعی است.

در هیپنوتیزم ـ به هر روشی که صورت پذیرد ـ اختیار از انسان سلب می شود. اختیار را خود انسان به فرستنده پیام می دهد و آگـاهی نیز به وسـیله خود فرد خـاموش می گردد. بنـابراین اراده انسان که بر پایه همین دو امر، یعنی اختیار و آگاهی بنا شـده است، از وجود فرد خـارج می شود و در کنترل کسـی که اختیار فرد را به دست گرفته است قرار می گیرد. این یعنی عبودیت، یعنی تبدیل شدن به شیئی در اختیار دیگری.

رسـانه هـای تکنولوژیـک، اگرچه ممکن است مصـداق کامل این فرآینـد را در قبال انسان ایجاد نکننـد، ولی برای اشـخاص و افراد گوناگون، بنا به شدت و ضعف مقدمات هیپنوتیزم رسانه ای در آن شخص تحقق می یابند. مک لوهان می نویسد:

دیـدن، درک کردن، یا اسـتفاده از هر یک از امتـدادهای بـدن، به صورتی تکنولوژیک، انسان را در اختیار آن پدیده قرار می دهـد. گوش دادن به رادیو یا خواندن صـفحه ای از یک نشـریه، در حقیقت به معنی آن است که اجازه دهیم تا این امتدادهای تکنولوژیکی به داخل وجودمان رسوخ کنند و

به گونه ای اجتناب ناپذیر بر ساختارها یا جابه جایی ادراکات تأثیر بگذارند. همین وابستگی دایمی با امتدادهای تکنولوژیکی وجود است که ما را در برابر انعکاس هایی از خودمان مسحور می کند و چون نارسیس در حالتی از خود بی خود شده، قرار می دهد. با قرار گرفتن پی درپی در برابر فن آوری های گوناگون است که انسان رفته رفته به صورت بنده مکانیسم های گوناگون در می آید. به همین سبب، چنانچه ما بخواهیم این اشیا را به خدمت بگیریم و از امتدادهای خود بهترین استفاده را ببریم، باید به شدت آن را ستایش کنیم و چون مذهب و مرادی از آنها پیروی کنیم.(۱)

اگرچه مک لوهان، برخی اشتباهات خود را در این جمله نیز تکرار کرده، ولی دریافت او از رابطه تسخیری رسانه و انسان، یک دریافت واقعی است و اگر می خواهید بدانید چرا غرب مک لوهان را به عنوان نظریه پرداز رسمی خود ـ در زمینه رسانه ها ـ برگزیده، دلیلش همین است که از سویی این واقعیات را درک کرده و از سوی دیگر خلأ تئوریک به وجود آمده به وسیله این واقعیات پارادوکسیکال به وسیله او، زیرکانه توجیه می شود. مک لوهان با ساخت واژه ها و اصطلاحاتی ویژه، حجابی را به وجود می آورد که حقیقت را در پس پرده ای از غفلت قرار می دهد. انسجام الکترونیکی بشریت، دهکده جهانی، امتداد اعضا انسان(برای تکنولوژی)، موزاییک تلویزیونی، رسانه سرد، رسانه گرم، نمونه های برجسته ای هستند که به برخی از آنها اشاره شد.

مسئله حضور شخصیت ناخودآگاه و تسلط اربابان پیام های الکترونیکی بر آن نیز از تیررس کارگاه واژه سازی مک لوهان دور نمانده و با همان

ص: ۲۴۳

۱- ۳ . همان، ص ۵۳.

جهت گیری (که دانستیم) واژه ای را ساخته است. آن واژه چنین است: تشریک مساعی. او اگرچه گاهی مواضع درستی را برمی گزیند، ولی بسیاری از واژه هایش غلط انداز و به دور از معنای حقیقی و نزدیک به تلقی وهمی و سطحی پارامترهای رسانه ای است.

مک لوهان از سویی تفویض اختیار و آگاهی (شما بگویید بخشی از وجود انسانی) به وسیله فرد به رسانه را گونه ای درمی یابد و بیان می کند و از سوی دیگر آن را مشارکت انسان در ساختمان فرهنگی رسانه ساز می داند.

حال آنکه این حالت، نوعی بردگی و بندگی است و نه مشارکت که حضوری مستمر، فعال، آگاهانه و مختار را می طلبد. او می نویسد:

به دنبال پدیدار شدن فن آوری الکتریکی، انسان موفق شد تا شکلی موجز، ولی منضبط از سیستم مرکزی اعصابش را به بیرون از خود فرا افکند و آن را مستقر سازد.(۱)

و این اشاره ای است به همان سیستم بسته ناخودآگاه ـ بیگانه، که به نوعی خارج از حضور خودآگاهانه انسان شکل می گیرد. او در ادامه می نویسد:

اما این حرکت در واقع نوعی خودکشی به حساب آمد؛ زیرا سیستم مرکزی اعصاب با امتداد دادن خود و خارج شدن از وجود، دیگر نمی توانست همچون یک مکانیسم تخفیف دهنده ضربه های مهاجم بدن عمل کند و اجزا را به میل خود تفکیک سازد.(۲)

او نیز اذعان می کند که: «سیستم مرکزی اعصاب با امتداد یافتن [منظور

ص: ۲۴۴

۱- ۴ . همان، ص ۵۰.

۲- ۵ . همان، ص ۵۵.

ظهور نظام رسانه ای و به طور کلی الکترونیکی]بسیار ضعیف شده است.»(۱) این ضعیف شدن اعصاب که کنترل نداشتن تمام انسان بر اعصاب، افکار و روحیاتش است، نتیجه همان چیزی است که مک لوهان به خروج سیستم مرکزی اعصاب از نفس خود تعبیر می کند و همه اینها را که باید ناشی از عملیات رسانه ای، بر روی بشر متجدد و مدرنیزه شده بدانیم، رویکرد افراطی آشکار و پنهان به ناخودآگاهی انسان و بهره برداری از آن است.

مک لوهان ارائه یک آگهی تبلیغاتی خارج از چارچوب معمولش را (یعنی خارج از سیستم بسته تلویزیون) خنده دار و مسخره می داند و علت را این گونه ارزیابی می کند:

دلیل آن این است، که آگاهی ها برای مصرف خودآگاه، در نظر گرفته نشده اند و صرفا دارویی هستند که برای ناخودآگاه تجویز می شوند. بنابراین، شاید این نگرانی جامعه شناسان بی مورد نباشد که معتقدند تبلیغات چون مخدر است و انسان را از خود بی خود می کند. البته این یک واقعیت است و به عنوان یکی از پدیده های ساختاری نحوه آموزش عظیم و گسترده ای تلقی می شود که ما آن را تبلیغات می نامیم و بودجه سالانه مصرفی اش، بالغ بر دوازده میلیارد دلار است [آمار مربوط به سال ها پیش] که این بودجه معادل تمامی بودجه سیستم مدارس امریکایی است.(۲)

اگرچه مک لوهان به این واقعیات اشاره می کند، ولی با این حال بخش بزرگ رسالت وی به توجیه ظاهرا علمی این واقعیت ها اختصاص دارد. او در نهایت نتایجی می گیرد که اذهان را از قضاوت درست دور می کند،

۱- ۶ . همان، ص ۵۰.

۲- ۷ . همان، ص ۲۶۵.

مک لوهان رسانه ها را به دو گروه سرد و گرم تقسیم و رسانه گرم را سطحی و مقطعی و خالی از جنبه های عمیق معرفی می کند. جالب اینجاست که رادیو را (در کنار فن آوری ها و سرگرمی ها) مصداق این گروه می داند و از سویی تلویزیون را مصداق رسانه سرد می داند که آگاهی بخشی و رشد فرهنگی ویژگی آن است. او می نویسد:

رسانه سرد تلویزیون، تعالی بخش ساختار زیربنایی هنر و سرگرمی است و موجب می شود تا تماشاگر از ظهور تلویزیون به بعد، به طور عمیقی تشریک مساعی عمومی را جلب کند.(۱)

تلویزیون به رسانه شماره یک جهان امروز بدل گردیده و از رقبای خویش با فاصله زیاد پیشی گرفته است. بنابراین، پیامبران نوظهور مدرنیته باید برگزیده شوند تا همه کاسه کوزه های آثار مخرب را بر سر رسانه های عقب مانده از تلویزیون بکوبند تا در پوشش گرد و غبار حاصل از آن، ضعف های اساسی و ماهیت جادوگرانه تلویزیون را از دید افکار مخفی دارند و مک لوهان از جمله این پیامبران است.

تناقض ها و مواضع پارادوکسیکال در کلام مک لوهان فراوان است و ما قصد نقد او را نداریم، که دست کم به تعداد مقاله های او مجال می طلبد. ما همین قدر باید بدانیم که هیچ کدام از نظریه پردازان رسانه ای نمی توانند ملاکی برای شناخت واقعی رسانه باشند. درست است که رسانه های تکنولوژیک دستاورد غربند، ولی نمی توان به این دلیل متفکران غربی را

ص: ۲۴۶

۱– ۸. همان، ص ۳۶۸.

شناسـنده واقعی این پدیـده هـا دانست. اگرچه می توان از تلقیـات آنهـا بهره برد که مـا نیز در این رساله همین روش را به کار برده ایم.

بگذارید بحثمان را که درباره هیپنوتیزم رسانه ای و مسئله ناخودآگاهی بود و به توضیح واژه سازی غلط مک لوهان انجامید با ارائه مطلبی از او که تناقض مذکور و منظور حقیقی او از تشریک مساعی را می نمایاند به نتیجه برسانیم. او می نویسد:

زمانی که لی اسوالـد به وسـیله عـده ای مأمور محافظت می شد، توسط جک روبی ترور شد و به قتل رسـید. این حادثه موقعی اتفـاق افتـاد که افراد محافـظ مفتون دوربین هـای تلویزیون شـده بودنـد که آنها را احاطه کرده بودنـد. البته ارائه دلایل بیشتری برای توضـیح قـدرت و تـوان تـأثیر و گیرایی و مفتـون کننـدگی تلویزیـون را بر قوای دراکه انسـانی لازم نمی بینیم؛ منتهـا می خواهیم راجع به قتل کندی و اثرات قدرت القا کننده حس تشـریک مساعی عمیق و در عین حال از بی تفاوتی عمومی حاصل از نشان دادن صـحنه ترور صـحبت کنیم؛ زیرا خون سـردی و آرامش مردم پس از دیدن این صحنه واقعا تعجب انگیز بوده. در حالی که اگر همین ماجرا توسط جرایـد یا رادیو (بـدون حضور تلویزیون) نقل می شد، به نحو دیگری عکس العمل ایجاد می کرد و تحریک و هیجان عمومی به مراتب شدیـدتر می شد و البته حس تشـریک مساعی عمیق نیز کاهش می یافت!!... عکس العمل آدم های باسواد قدیمی که معتقدند تلویزیون به یک گروه مخاطب منفعل اشاره می کند، از واقعیت، خیلی دور است و قابـل اسـتناد نیست؛ زیرا تلویزیون قبـل از هر چیز نوعی تشـریک مسـاعی خلاقه را به عنوان عکس العمـل ایجاب می کنـد. به همین دلیـل بایـد گفت محافظـان لی اسوالـد نیز در حقیقت منفعل نمانـده بودنـد!، بلکه خیلی ساده به دلیل وجود دوربین های تلویزیونی و توان گیرایی آنهـا چنـان مفتون شدنـد که کـار اصـلی خود را فراموش کردنـد. در جریان قتل کنـدی، احتمالاً این مراسم

تشییع جنازه وی بود که بیشترین توجه بینندگان را به خود جلب کرد و نه اصل واقعه؛ زیرا تماشاگران این مراسم به حدی بودند که فقط در برنامه های ورزشی می توان شاهد آن بود. بنابراین، می توان آن را نمونه دیگری از قدرت زایدالوصف تلویزیون برای گردآوری عامه به دور یک روند مرکب از ماجراهای خاص دانست... . مراسم تدفین کندی هم بیانگر تشریک مساعی عامه در یک روند سنتی و تکمیلی است که قدرت تلویزیون در قیاس با رسانه مطبوعات، سینما و حتی رادیو به خوبی نشان داده می شود... .(۱)

حال شما بگویید اگر به جای همه آنچه مک لوهان آن را تشریک مساعی می نامد، عبارت هیپنوتیزم یا تخدیر یا جادوی مفتون کننده بگذاریم، معنا واضح تر نمی شود؟!

ص: ۲۴۸

۱- ۹ . همان، صص ۳۹۵ _ ۳۹۷.

فصل هشتم: تلویزیون و پارادایم هایش

اشاره

فصل هشتم: تلویزیون و پارادایم هایش

با توجه به آنچه تاکنون گفتیم، شاید بتوان تعریفی از تلویزیون ارائه کرد و لازمه درک صحیح این تعریف حضور مفهومی تک تک کلمات این تعریف است. تلویزیون در واقع «رسانه تکنولوژیک بصری است» و البته این تعریف، کلی و حداقلی است و تعریف حقیقی آن در نسبت با افراد معین می شود. به عنوان مثال برای تماشاگران حرفه ای تلویزیون که زمان قابل توجهی را در اختیار تلویزیون می گذارند، باید عنوان دائم الحضور بودن را به تعریف بالا اضافه کرد و با این تعریف جدید است که واقعیت رسانه ای به ویژه در قلمرو تأثیرگذاری خود را بهتر می نمایاند.

ما نیز اگر بخواهیم تلویزیون را در حوزه دین و زندگی مبتنی بر دین وارد کنیم، باید تکلیف خویش را با تک تک عناصر ماهوی آنکه ذاتیات و حدود این پدیده را تشکیل می دهند، روشن کنیم و نسبت حقیقت و جوهره دین را با این مؤلفه های اساسی مشخص کنیم و این آغاز راه است؛ زیرا از تألیف و ترکیب این پارامترها، پدیده جدیدی به وجود آمده است که قابلیت ها و خواسته های ویژه خود را دارد. ویژگی هایی که ممکن است هیچ کدام از اجزاء تشکیل دهنده ماهیت از آن بهره مند نباشند.

تأثیر اساسی تلویزیون بر رفتار و افکار و اخلاق مخاطبش در حوزه فردی و بر ساختار و سیستم های تمدنی در قلمرو جامعه نظریه پردازان و استراتژیست های نظام اومانیستی و یوتیلیتاریستی غرب را به شدت متوجه خویش نموده، به ویژه آنکه تأثیرات تلویزیونی به گونه ای ظاهر می شدند که به شکل قابل توجهی می شد آنها را با شئون ذهنی شدن غرب تطبیق داد.

ص: ۲۴۹

استراتژی های کلی در نظام بورژوازی، ابتدا به دست صاحبان سرمایه طراحی می شود و سپس به

صورت نظریه، ایده، دغدغه و مسئله ای اساسی، وارد نهادهای جامعه مدنی _ که حد واسط میان رأس هرم، یعنی سرمایه داران و قاعده هرم، یعنی توده مردم باشند _ می شد. سندیکاها، مؤسسه های تبلیغاتی، رسانه ها و مطبوعات و... که از جمله این نهادها هستند، فضای عمومی جامعه را مسئله دار و دغدغه جدیدی را وارد زندگی توده انسان ها می کنند. این مسئله جدید کم کم به پرسش یا پرسش هایی تبدیل می شود که کسی باید به آن پاسخ بگوید و اینجاست که آخرین و یکی از استراتژیک ترین نهادهای جامعه مدنی، یعنی دانشگاه نقش اصلی خویش را ایفا می کند و بالاخره نطفه ای که به وسیله نظریه پردازان اومانیست نظام سرمایه داری به وجود آمد، به وسیله نهاد دانشگاه و با صورت علمی و به گونه دکترین های کلی زاییده می شود.

ن.س. بیریوکف در کتاب تلویزیون و دکترین های آن در غرب می نویسد:

تأثیر تلویزیون بر توده مردم نظریه پردازان بورژوا را بر آن داشته است تا روش های شرطی کردن رندانه را توسعه دهند. آنچه که طی این شرطی کردن صورت می گیرد، نه تنها پرداختن به رفتار بشری با یاری اطلاعات اجتماعی و سیاسی، بلکه زیر نفوذ قرار دادن ماهرانه و صریح اذهان و پرورش اوهام، نظرها و گرایش های موافق به طور مستقیم است. برای نیل به این هدف، تلویزیون نظام بورژوازی، مجموعه ای از روش ها و فنون روان شناسی را که از نقص مسلم بشری نشئت می گیرند، به کار می برد.(۱)

ص: ۲۵۰

۱- ۱ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، ص ۱۴۵.

آمـار و ارقـام آشـکارا نشـان می دهـد که در دنیـای امروز به ویژه در جوامع سـرمایه داری، تلویزیون نیرومنـدترین و موثرترین شکـل دهنـده افکـار عمـومی است. این پدیـده به صورت یـک کانـال نیرومنـد انتقـال ایـدئولوژی درآمـده است و اگر معنـای ایـدئولوژی را همان جهان بینی بگیریم، مسئله روشن تر می شود؛ زیرا موضوعی را که تلویزیون به معنای کلی ــ یعنی ماهیت به علاوه محتوا ــ اختیـار کرده، همانا نگرش به جهان و عالم خلقت است. بنابراین، طبیعی است که به دسـتگاه تولیـد و انتقال نوعی جهان بینی خاص بـدل گردد و با ظهورش عقاید، تلقیات و جهان بینی جدیـدی قالب ریزی شود. جهان بینی تمدن غرب به ویژه وجوه تکنیکی آن بـا همان نوع نگاه خاص به انسان و طبیعت به وجود آمـد و اگرچه اساس این نوع نگاه و جهان بینی به خطر افتاده است، ولی دوام نظامی را که بر پایه آن به وجود آمده رسانه های مدرن به ویژه تلویزیون به عهده دارد.

تلویزیون مقوم دنیای جدیـد است و اگر بخواهیم عبارت صـحیح تری را به کار بریم بایـد بگوییم تلویزیون حافظ تمـدن غرب است و نه فقط یکی از دسـتاوردهای معمولی آن. امروز، غرب در نهایت زوال قرار دارد. کلیت تا جزئیتش فرو خواهد پاشـید، ولی مردم دنیا و حتی بسـیاری از افراد جامعه خودمان نمی تواننـد این موضوع را باور کننـد. حتی غرب را دارای قـدرت، یک پارچگی، نفوذ و از همه مهم تر آینـده ای قدرتمنـدتر از این می داننـد؛ زیرا پدیـده ای به نام تلویزیون در زندگی وجود دارد؛ تلویزیونی که چشم مردم دنیـا را به ویژه در این سـال هـا پر از امریکـا کرده است. فارغ از اینکه چه چیزی درباره امریکا مطرح شود یا چه بهانه ای برای حضور امریکا در زمینه سیاست،

اقتصاد و رسانه ها وجود داشته باشد. این خود رجز خوانی مدرن است. غرب به ویژه امریکا، اکنون در عین ضعف، بیشتر از هر زمانی رجز می خواند. امریکا پهلوان مدرن است و برخلاف گذشته که پهلوانان را در معرکه می آزمودند، امروز پهلوان مدرن ما فقط در اذهان و ابزارهای ذهنیت سازی همچون، تلویزیون، سینما (به ویژه هالیوود)، رادیو و مطبوعات، قهرمانی می کند. در چند دهه گذشته امریکا با کدامیک از قدرت ها و کشورهای نسبتا باثبات دنیا وارد جنگ شده است؟ واقعیت آن است که غرب جرئت درگیری با هیچ قدرتی را ندارد و اگر بخواهد رجزخوانی دیوانه وار و افراطی خویش را برای مردم جهان عینی و مثالی کند، با ابر قدرتی همچون افغانستان! یا نظام توتالیتر و پر از جیره خوار عراق می جنگد. تمام سال های به اصطلاح جنگ سرد که مردم دنیا را مرعوب و متحد خویش ساخته بود، امریکا در حال جنگیدن با ابرقدرتی بود، که پوچی و پوسیدگی اش در فروپاشی و اضمحلالش نمایان گردید.

تمدن ها با سنگ بنای اقبال و اعتماد عمومی انسان ها شکل می گیرند و با حذف این سنگ بنا از بین می روند و نابود می شوند. درباره غرب باید بگوییم که بیش از یک قرن است که این اعتماد در زندگی انسان مدرن به طور کلی رخت بر بسته است. آگاهی جای خویش را ـ به ویژه پس از جنگ جهانی دوم ـ به تنفر و انزجار داده است. ولی واقعیت پیچیده ای در تمدن اومانیستی غرب وجود دارد و آن اینکه مدرنیته توانسته است با یاری ابزار تکنولوژیک و جادوی پنهان و خلسه نارسیستی ناشی از حضور آنها، نوع بشر ـ که اعتماد، توجه و بی اعتمادی و بی توجهی آنها موجودیت تمدن را

رقم می زند ــ را اولاً از خلأ و خطر مذکور غافل کند؛ ثانیا او را وارد دنیایی کند که هر کجای آن قرار بگیرد جهت همسویی با غرب را انتخاب کرده است.

فرهنگ علمی و موضوع های عالم تکنیک با توجه به نیازهای صاحبان سرمایه به وجود می آیند. مراجعه به تاریخ و خاطرات کسانی چون فرانسیس بیکن، جان استوارت میل، جان لاک و افراد بسیاری مانند آنها که سرمایه داران و استعمارگران و برده دارانی بودند که خود، فرهنگ علمی، اقتصادی و سیاسی غرب را پایه گذاری و تبیین می کردند، گویای همین واقعیت است. با گذشت روزها آگاهی های بشری در برخی موارد افزوده شده و به همان میزان بلکه بیشتر از آن روش ها نیز پیچیده تر شده است. بنابراین، دیگر سرمایه دارانی نمی بینید که خود فعالیت های خویش را به شکل آکادمیک توجیه علمی کنند و به آن صورت تئوریک و علمی بدهند، بلکه این عمل با یک پروسه پیچیده و دقیق انجام می شود.

یک واقعیت بدیهی در بازار سرمایه داران وجود دارد و آن اینکه هر چه کالا ارزش مادی بالاتری داشته باشد، به این معنا که بتواند ارزش افزوده بیشتری نصیب تاجر کند، اهمیت بیشتری در برنامه آن تاجر می یابد. اگر از زاویه نگاه غربیان و با چشم کالابین بنگریم، هیچ کالایی بالاتر از انسان و ارزش افزوده حاصل از آن یافت نمی شود ــ که البته این مطلب به مقیاس مادی درست است ــ نکته بااهمیت و هدف از ذکر این مقدمات این است که موضوع تلویزیون نیز در اصل چیزی نیست جز انسان و نفس انسانی. بنابراین، طبیعی است که تئوری ها و دکترین ها و پارادایم های گوناگونی

برای اداره منظم ترین وسیله از ناحیه صاحبان پول و قدرت ارائه شود. ما در این مجال به طور خلاصه به طرح و بررسی بعضی از این پارادایم ها خواهیم پرداخت (و راهی جز این نیست که برای اقامه بنایی صحیح و سالم _ که تلویزیون متناسب با جمهوری اسلامی باشد _ لازم است بنای پوسیده پیشین را بشناسیم و آن را نابود کنیم و راه را برای برقراری نسبت صحیح با این پدیده برقرار سازیم).

دکترین کلیشه ها

دکترین کلیشه ها

ن.س. بیریوکف می نویسد:

نظریه پردازان بورژوازی تبلیغ رندانه که انتقال اطلاعات واهی و گمراه کننده و آفرینش تبلیغات کلیشه ای را موجه جلوه می دهند، مدعی اند که انسان به طور مستقل و به تنهایی قادر به کشف واقعیت محیط نیست، بنابراین، کل فرآیند پیچیده اکتشاف را تا سطح یک مقوله ساده زیست شناسی _ محرک و واکنش _ تنزل می دهند.(۱)

برخی از این نظریه پردازها که مرید و پیرو والتر لیپمن(۲) هستند برآنند تاکلیشه هایی غیرواقعی و انحرافی که در تلفیق ایدئولوژی سرمایه داری با آمال توده ها موثر و کار سازند را بیافرینند.(۳)

دکترین کلیشه ها به عالم انتزاعی نظر دارد، عالمی که همچنان که پیش تر گفتیم رسانه های مدرن درذهن بشر به وجود می آورند.اگر آن عالم را شهری

ص: ۲۵۴

۱- ۱ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، ص ۱۴۵.

۲- ۲ .۱. Walter lippman.

۳- ۳ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

بپنداریم،کوچه ها و خیابان ها و ساختار کلی و نظم ویژه آن را همین کلیشه ها تعیین می کنند و می سازند.

بـدیهی است که این شـهر اومانیستی و مبتنی بر قواعـد کاپیتالیستی، کوچه ها و خیابان هایش به مقاماتی ویژه ختم می شونـد و نظم نیهلیستی آن، جز باز شدن راه سرمایه ها به جیب اربابان تمدن غرب نتیجه ای ندارد.

این جمله که انسان قادر به شـناخت این دنیای پیچیده نیست، بیان مؤدبانه ای است که اصل آن این است: «رفتار انسان متناسب با دنیای طراحی شده توسط لیبرالیست ها و سـرمایه داران نیست.» هر دو جمله ای که گذشت نتیجه یک طراحی از پیش تعیین شده بود: «رفتار انسان را باید به نفع نظم مادی و سکولاریستی تغییر داد».

منتهـا اگر نظریه پردازانی چون لیپمن از دو روی سـکه ای که گفته شـد روی اول ـ جمله اول ـ را برگزیـده انـد، به این دلیل است که می دانستند انسان را با کمک قوه قاهره فیزیکی و کنترل بیرونی نمی توان در مدت طولانی مطیع ساخت و رفتارش را تغییر داد. نظـام بلـوک شـرق سیاسـی ـ شـوروی سـابق ـ را می توان مثـالی از عمـل به این روی سـکه (یعنی پـارادایم کنـترل بیرونی) گرفت و نتیجه اش همان شد که دیدید: فروپاشی. لیپمن و هم فکرانش ـ و در واقع غرب سیاسی ـ راه تغییر اندیشه و قواعـد ذهنی را برگزیدنـد تـا دیگر نیـازی به دکنک و کنترل خارجی نباشـد و بشـر، خود رفتارش را ظاهراً از روی اختیار و با اراده خویش به نفع نظام متجدد و مدرن تغییر دهد. ذهنیت سازی به وسـیله حجم قابل توجهی از فرآورده های رسانه ای که به پشتیبانی طراحان کلیشه ها و سرمایه داران عمده نظام مدرن انجام گرفته و می گیرد، از چنین جایگاهی بهره مند است.

ص: ۲۵۵

«لیپمن، کسی است که نظریه او در مورد کلیشه ها، اساس بسیاری از مطالعات در زمینه تبلیغات در ایالات متحده امریکا قرار گرفته. او مدعی بود چون انسان قادر به شناخت این دنیای متغیر و پیچیده نیست، پس برای خودش الگویی از آن را بر اساس کلیشه ها می آفریند. لیپمن با این توضیح در پی محملی برای توجیه عملیات کلیشه سازی می گردد. دنیای کلیشه ای جانشینی است برای واقعیت، ولی در نظر انسانی که در بالا ـ به او اشاره شد، دنیای کلیشه ای تنها تصوری از واقعیت است. به عقیده لیپمن، کلیشه ها به منزله تسریع کننده هایی در معرفت و شناخت هستند که شخص را در داشتن ایده ای از یک موضوع یا یک پدیده، حتی پیش از برخورد با آن یاری می دهند. بدین ترتیب، کلیشه ها در هم می آمیزند و تصاویری می آفرینند که راه را برای دست کاری ماهرانه و مستقیم افکار عمومی و نفوذ در آن هموار سازند».(۱)

پرداخت و پالایش مرحله به مرحله

پرداخت و پالایش مرحله به مرحله

از نکات اساسی در تحلیل رفتاری وسایل ارتباط جمعی، این است که هیچ گاه یک رویکرد و یک استراتژی طراحی شده به وسیله کلیشه سازان، یک باره و به صورت عریان در رسانه های آنها متبلور نشده است و بلکه به این دلیل که ذهن انسان در برابر پدیده های نوظهور و متفاوت و غیرواقعی، عکس العمل کنجکاوانه و بعضاً مقاومت نشان می دهد، طراحان کلیشه ها

۱- ۴ . همان، ص ۱۴۶.

از روش مرحله ای استفاده می کنند. هربرت. آی. شیلر(۱) استاد دانشگاه سن دیاگو در ایالت کالیفرنیا، درکتاب مدیران مغزها(۲) می نویسد:

گردانندگان رسانه های جمعی در امریکا، تصاویر و اطلاعاتی را می آفرینند، مرحله به مرحله کامل می کنند، پالایش و منتشر می نمایند تا به وسیله آن باورها و گرایش ها و رفتار ما را تعیین کنند. هنگامی که این گردانندگان، ماهرانه پیام هایی را خلق می نمایند که با واقعیت های زندگی اجتماعی مطابقت ندارد، آواره کننده مغزها لقب می گیرند. پیام هایی که عمداً احساس کاذبی از واقعیت را به وجود آورند و یا حاوی آن نوع آگاهی باشند که شخص نتواند شرایط واقعی زندگی فردی و اجتماعی را درک و یا آن را با میل و اراده رد کند، پیام هایی رندانه است.(۳)

پالایش و یا تکامل مرحله به مرحله الگوها و کلیشه های رسانه ای، یعنی پرداخت کلیشه ها و پرداخت کلیشه ها یعنی مجموعه عملیاتی که برای باورپذیر کردن پیام و یا کلیشه بایستی به کار رود و البته غرب به دلیل انحصار همه جنبه های زندگی اش به یک ساحت و آن هم ساحت مادی و قشری و حیوانی امکان بیشتری برای باورپذیر کردن کلیشه هایش دارد، اگر چه به دور از واقعیت باشند. حال آنکه در قلمرو حقیقت و معنویت، انسان ساحات گوناگونی دارد که از عالم سفلی تا ملکوت علیا کشیده شده است. هدایت انسان از خاک به سوی افلاک، لطایف و مراحل و مشکلات فراوان دارد و دلیل آن هم این است که انسان تپیده در ساحت مادیات، به سختی شئون عوالم بالاتر را باور می کند و اصولاً ابزار شناختی در این دو قلمرو

۱- Herbert I.schiher.

۲- The mindmanagers.

۳- ۳ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

متفاوت است. بنابراین، برنامه سازی و یا فیلم سازی در مکتب معنویت و حقیقت بسیار دشوارتر و پرتکلف تر است.

انسان، افکار و رفتار خود را در رویارویی با واقعیات دنیای بیرونی تنظیم می کند. این واقعیات که می گوییم منظورمان صرفاً عینیات و حقایق نیست، بلکه بخش مهمی از این واقعیات را وهمیات و ظنیات تشکیل می دهند. قرآن کریم در بسیاری از آیه های خویش مردم را بیشتر، پیروان ظن و گمان می داند.

نظریه پردازان رسانه های غرب به خوبی از این ضعف انسانی استفاده کردند و انسان را به وسیله وهمیات و ذهنیات به کنترل مدرن درآوردند و اگر بخواهیم وارد مثال های این حوزه بشویم، بحث به درازا می کشد. فقط یکی ـ دو نمونه را بیان می کنیم.

هرم فرهنگی را در ذهن خویش ترسیم کنید؛ انسان نیاز به الگو، نمونه و اسوه هایی دارد تا آن را در قله هرم ارزشی خویش قرار دهد و خود به سوی قله رهسپار گردد. از همین پارامتر حقیقی که در سرشت آدمی نهاده شده است، سینما، تلویزیون و رسانه های مکتوب غرب ـ نه قهرمان های واقعی بلکه ـ قهرمان هایی متناسب با فرهنگ خویش در ذهن مخاطبانش به وجود آورد تا این الگوها هرم نظام ارزشی را به مدد جایگاهشان که در رأس این هرم است کاملاً دگرگون کند.

غرب در طول سال هایی که دست به تولید انبوه سلاح هسته ای زد یا در طول سال های جنگ سرد و سال های پس از آن، که پارادایم برخورد تمدن ها را در رأس استراتژی های خویش قرار داد، برای توجیه افکار عمومی به ویژه افکار عمومی داخل امریکا، از همین روش ذهنیت کاذب یا

وهم استفاده کرد؛ یک واقعیت بدیهی: انسان وقتی دشمن دارد باید مبارزه کند و انسان برای مبارزه با دشمن نیاز به سلاح دارد. هر چه دشمن، قوی تر، خون آشام تر و خطرناک تر باشد، انسان برای مبارزه باید آماده تر و سلاحش بزرگ تر و مخرب تر باشد. پس خیلی واضح است؛ از نگاه استراتژی های رسانه ای غرب می گوییم: اگر دشمن خارجی وجود ندارد باید دشمن کاذب و خطرناک، بلکه بسیار خطرناک و مرموز بسازیم تا آن سوی دیگر فرمول نیز صدق کند. حال با انبوهی از سلاح های کشتار جمعی انباشته در زرادخانه های کشورهای مستکبر روبه روییم که برای تصرف کردن کشورهایی همچون ویتنام و افغانستان و عراق و فلسطین و... که از جمله ضعیف ترین کشورهای دنیا هستند، به کار گرفته می شود، نه برای جنگیدن با آن دشمن خطرناکی که در فیلم هایی همچون، جنگ ستارگان، آخرین شهاب سنگ، آرماگدون، تکامل، عنصر پنجم، سری فیلم های بیگانه، روز استقلال و تعداد بی شمار فیلم ها و برنامه های تلویزیون دیگر ــ که برخی از آنها در رسانه های ملی خودمان نیز پخش می شوند ــ می بینیم.

دکترین فرهنگ عامه(۱)

دکترین فرهنگ عامه به آنچه در فرهنگ جدید آن را توده ها می خوانند معطوف می شود و مبین جایگاه، طبقه و رتبه آنها در نظام فرهنگی مدرن است.

ص: ۲۵۹

۱- the Doctorine of cemassculture.

انسان به واسطه سرشت و فطرت جهت دارش، در حیطه های گوناگون نفوذ و کنجکاوی می کند و به معنویات علاقه مند می شود و سطح فرهنگی خویش را رشد می دهد و به تدریج قلمرو خویشتن را گسترش می دهد.

دکترین فرهنگ عامه چارچوبی را عرضه می کند که قلمرو فرهنگی و این حوزه توسعه مند بشر را به حدودی که ساخته و پرداخته بورژوازی است محدود می سازد. این پارادایم در مرحله نخست انسان را تک ساحت و متزلزل و به حدود تنگ یوتیلیتاریستی محدود می کند. دوم اینکه متدولوژی مدیریت ایدئولوژیک بر توده ها و کنترل القایی آنها را معرفی می کند. بیریوکف می نویسد:

دکترین فرهنگ عامه به وسیله رسانه های خبری نظام بورژوازی ــ از جمله تلویزیون ــ پذیرفته و تبلیغ شده است تا مردم زحمتکش را از دست یابی به یک فرهنگ والا، از توفیق در انجام کارهای بزرگ و نیل به ارزش های فرهنگی واقعی و اصیل باز دارد... بذر بی اعتمادی، شک و ترس غیرمعقول از دنیای خارج را در وجودشان بیفشانند.. فرهنگ عامه تصویر یک فرد را که کورکورانه از معیارها و ارزش های جامعه بورژوازی پیروی می کند، آفریده است. روحیه رقابت و چشم و هم چشمی، تمکین از مقام ها، فرو نشاندن هر بارقه ای از آزاداندیشی؛ اینها آن کیفیت هایی هستند که فرهنگ عامه برای ترویج در میان توده ها طرح ریزی و فراهم می کند.(۱)

صنعت، سرگرمی، تبلیغات پرو پاگاندا، برنامه های صابونی، مجموعه های پلیسی ــ جنایی، انواع شوها، مسابقاتی که ساختاری شورگونه دارند و از لحاظ محتوایی به صفر هم بدهکار می شوند، برنامه های آشپزی (که فقط با

۱– ۵ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، ص ۱۹۰.

ثروت، ثروتمنـدان قابـل اجراست) و شـمار بسـیار سـریال هـای متنـاسب و مبلغ فرهنـگ مـتزلزل بورژوازی و خروارهـا آگهی تبلیغاتی شکمی (حوزه خواب و خشم و شهوت)، همه در ذیل دکترین فرهنگ توده قرار دارند. فرهنگ عامه سبب گونه ای از زنـدگی می شود که وابسـتگی، اسارت، محافظه کار شـدن (یعنی حافظ وضع موجود شدن) از عناصـر اصـلی آن به شـمار می روند.

دکترین فرهنـگ عـامه، به دلیـل حضور جـدی اش در برنـامه های تلویزیونی کشور خودمان نیاز به توضـیح بیشتری دارد. باید گفت قصـد نقـد و بررسـی تلویزیـون جمهـوری اسـلامی را نـداریم که خـود کتـاب مفصـلی است، ولی برای ملموس شـدن و مصداقی شدن آنچه بیان می شود، نمونه هایی بیان می کنیم. بیریوکف می نویسد:

سازمان های تلویزیون در بسیاری از کشورهای سـرمایه داری تصویری مخـدوش از اجتماع را عرضه می دارند. آنها هرگز، یا تقریباً هرگز، زنـدگی زحمتکشـان را نشان نمی دهـد و درباره زنـدگی نکبت بار افراد بـدون شـغل که همواره با مشـکلات و تشویش ها دست به گریبان انـد، کلمه ای نمی گویند (به ویژه فیلم و سـریال نمی سازند.) قهرمان نمونه و شاخص بیشتر برنامه هـای تلویزیـون، آدمی ثروتمنـد، قـوی و خوشـبخت است که همیشه آرام و مطمئن نشـان داده می شـود (گـاهی مشـکلاتی به سراغش می آید که داستان فیلم را شکل بدهد)(۱) و...

همین توصیف با کمی دقیق شدن در برنامه های تلویزیون خودمان نیز صادق است و البته با این تفاوت که زندگی زحمتکشان و جنوب شهری ها و فقرا را ملازم با نکبت و بدبختی و کم ارزش و بی ارزش تصویر می کند

۱- ۶ . همان، ص ۲۰۲.

. در این روزهـایی که مشغول نگـارش این سـطور هسـتم، علاوه بر سـریال هـا و فیلم هـای خـارجی، سـریال هاییماننـد مهر خـاموش، مسـافری از هنـد از نمونه هـای معطوف کننـده ارزش هـا به ارزش های بورژوازی هسـتند که از تلویزیون پخش می شوند و اگر چه توجیهاتی برای ساختن این گونه فیلم ها وجود دارد، ولی مطمئن باشید که بسیجی بودن دکتر نوریانی در سال ها پیش و داسـتان مسـلمان شـدن دخترک بزک کرده هندی در میان انبوه ارزش ها و ساختارهای هبوط دهنده موجود در این آثار گم است.

تحصـیلات دانشـگاهی در رسانه ملی ارزشی مطلق یافته و بی شک سهم عمده ای از عوامل ایجاد تب کنکور و مسائل حواشی آن و انواع کـاسب کاری های مولـد آن به رادیو و به ویژه تلویزیون تعلق دارد!(۱) سـریال هایی که درباره دفاع مقدس یا مثلاً افرادی که روزگـاری رزمنـده بوده انـد سـاخته می شونـد، بسـیار جـالب است. اصـل موضوع به ازدواج بازمی گردد و آن هم ازدواجی که به ارزش های مادی مربوط است به ویژه آنچه عمـده آنها را فرا گرفته، کلیشه نخ نمای فیلم های غربی، یعنی ژانر سیندرلایی، پسـر فقیر و دختر ثروتمند و یا برعکس و فضایی رؤیایی و هپروتی ناشی از آن است. نویسندگان و کارگردانان ما به دلیل فقر هنری و ناآشنا بودن با فرهنگ ناب بسیجی و به این دلیل که نمی توانند ظرایف و

۱- ۷ . گـاهی که برای مطالعه به کتاب خانه آیت الله مرعشـی نجفی می روم، می بینم بیش از ۹۵٪ افرادی که به بزرگ ترین مجموعه مدون کتاب های اسـلامی و شیعه که در قلب تشیع ــ یعنی قم ــ قرار دارد، آمده اند و برای رفتن به دانشگاه و قبولی در کنکور درس می خواننـد و تعـداد طلبه های علوم دینی در آنجا بسـیار انـدک است. و این نتیجه ارزش گذاری های جهت دار و جاهلانه است.

لطایف غنی آن را وارد عرصه هنر کنند، به آنها رنگ ارزش های امروزی می زنند تا آنها را به خیال خود قابل طرح سازند. به همین دلیل است که بسیجیان سریال های سال های اخیر، نه آدم های آشنایی که در جامعه می بینیم و لمس می کنیم، بلکه انسان های ویژه ای هستند که احتمالاً از کره مریخ آمده اند! آدم های سوپر دو لوکس و ریشو که مدیر یک شرکت هستند و همیشه با کت و شلوار و خوش تیپ و حرف های نخ نمای کلیشه ای جلوه نمایی می کنند و بی شک تحصیلات بالای دانشگاهی دارند و... .

از قالب های جدیدی که به ویژه در این سال ها در تلویزیون رواج یافته، مسابقات پولکی و مبتذلی است که معطوف به تبلیغات تجاری و فرهنگ مصرف گرایی است و تلاش شرکت کننده گان، رسیدن به پول بیشتر است و مسابقه نیز مرحله به مرحله با محوریت پول پی گرفته می شود. در طول مسابقه، ده ها بار درباره میزان پول و چک بحث می شود.

تبلیغات تجاری نیز که با شعار خنده دار و منافقانه:«آگاهی مشتری برای افزایش قدرت انتخاب »به میدان آمده و اول و آخر و وسط هر برنامه ای را فرا گرفته اند و هر روز بارها قدرت مخاطبانش را در انتخاب چیپس، شامپو، رُب و ماشین های آخرین مدل وارداتی و مایع ظرف شویی و خمیر دندان افزایش می دهد، از دیگر اهرم های قوی حضور دکترین فرهنگ عامه در تلویزیون ملی است. ضرورت پولی و اعتباری، تلویزیون را مجبور به پخش آگهی می کند. در این شکی نیست، ولی این ضرورت در تلویزیون چگونه به وجود می آید و اصلاً این پول ها صرف چه چیزی می شود و آن قدر قدرت فرهنگی بالایی دارد که مصرف گرایی و فرهنگ تمتع و فقر کاذب و

هزاران مسئله و فساد ناشی از آن، که به وسیله تبلیغات تجاری و آگهی بازرگانی ایجاد می شود، بپوشانند و خنثی کنند. اگر این است که در تلویزیون دیده می شود، باید گفت درآمد تبلیغات تجاری صرف ساختن برنامه هایی می شود که خود گونه ای تبلیغات تجاری و مصرف گرایی است.

در پایان این بحث ویژگی های اصلی فرهنگ عامه را برمی شماریم.

۱. دکترین فرهنگ عامه معطوف به آن فرهنگی است که توده ها باید در نظام طبقاتی غرب داشته باشند و نه فرهنگی که دارند.

۲. فرهنگ عامه، حافظ جایگاه عموم مردم (توده ها) در قاعده و پایین مخروط نظام اقتصادی کاپیتالیستی است. بنابراین، نوعی اسارت و محافظه کاری را در پی دارد، با نگاهی به جامعه خودمان درمی یابیم که تبلیغات تجاری و فرهنگ مصرف گرایی و تجملی و سبقت در مادیات در سال های پس از جنگ سبب شده تا با وجود فراوانی نعمت ـ که حقاً نسبت به سال های جنگ غیرقابل قیاس است ـ مردم بیشتر احساس فقر کنند و خُلقِ تنگ، ضعف روحی، عصبی بودن، آسیب های فراوان اجتماعی، چند شغل داشتن، لذت نبردن از زندگی، آزاد نبودن و کار کردن برده وار را به اخلاقیات خود اضافه کنند. وقتی ضرورت بهره بردن از دنیا فرد را به آنجا می کشاند که از فلان موتور سیکلت و خودروی مدل بالا و لوازم خانگی جدید و آپارتمان و کامپیوتر و... به صورت قسطی خریداری کند و تا آخر عمر خود مجبور باشد قسط بپردازد، لزوم داشتن شغل برای پرداخت بدهی هایش، او را نسبت به سیاست و دیانت، جامعه و... محافظه کار و بی تفاوت می سازد. بنابراین، رفته رفته به شخصی تبدیل می شود که تنها کارش این است که پول درمی آورد تا به صاحبان کارخانه ها و شرکت های

اقتصادی بدهد. وقتی در پاسخ دعوت به فعالیت های سیاسی ـ اجتماعی می شنویم: «برو دنبال کارت، خودم هزار جور گرفتاری و بدبختی دارم.» و جملاتی از این دست، در واقع با کسی روبه رو هستیم که حافظ وضع موجود است و در ذیل اراده تحولات صوری و مادی جامعه قرار دارد. این فرد با هر لقب و مسلک و عقیده، برده ای است در خدمت بورژوازی، چه بخواهد، چه نخواهد.

۳. عرضه عمومی (با علم به اینکه ارضای خصوصی است) از شاخصه های اصلی فرهنگ عامه است .

وقتی زندگی ثروتمندان و بهره مندان از دستاوردهای مدرنیته در سریال ها نشان داده می شود یا تبلیغات کالاهای لوکس از تلویزیون پخش می شود، توده ها را متوجه خود می سازد و آنان را به قرار دادن خودشان در پروسه مخروط اقتصادی و شرکت در بازی سرمایه داران فرامی خواند. از همان لحظه پاسخ مثبت به این دعوت است که انسان به کالایی برای کارتل های بزرگ و حتی شرکت های اقتصادی معمول تبدیل می شود و اگرچه جز عده ای اندک به آن زندگی رؤیایی نشان داده شده در تلویزیون نمی رسند، ولی با بازی در پازل سرمایه داری، به خدمت آن درآمده اند. در مسائل جنسی نیز نمونه برجسته ای از عرضه عمومی) به وسیله شوها و فیلم های سکس و پورنو و...) و در عین حال ارضای طبقه خاص به چشم می خورد.

۴. شعار دکترین فرهنگ عامه به ظاهر این است: «باید به مردم آنچه را که خواهانند عرضه کرد.»

ص: ۲۶۵

امتی که به توده و یـا همان جمعیت تنها(۱) (مجموعه انسان های اتمیزه) تبدیلشـد و از ریشه های فرهنگی خویش منفصل و به هواهـای نفسـانی و حیوانی و حتی گـاهی شـیطانی متصـل گشت «چه می خواهـد؟» بی شک همان چیزی که شـیاطین اِنسـی و ملوک دنیـاپرست، خواهـان آن هسـتند و اگر هم در گوشه و کنـار، خـارج از این چارچوب، طلبی حاصل شود، کاملاً نادیـده گرفته و یـا بایکوت می شود. گاهی نیز آنچنان تحریف می شود که گویی حرکتی در راسـتای جریان تمـدن غرب بوده اسـت (به آرای پست مدرن هایی همچون یورگن هابرماس درباره وقوع انقلاب اسلامی ایران مراجعه کنید).

این موضوع، پیوسـته فرهنگ عمومی جامعه را تنزل می دهد. پی. ساندمن، دی. رابین و دی. ساچزمن که به ترتیب در دانشگاه دولتی اوهایو، دانشـگاه دولتی نیویورک و در کالـج لیوینگسـتون تـدریس می کنند، پس از دانسـتن این موضوع که «تلویزیون مآلاً بزرگترین تولیدکننده در امریکاست» می نویسند:

تا زمانی که بینندگان به فرهنگ عامه قانعند، دلیلی برای تقبل زحمت آموزش آنان به منظور ادراک فرهنگ والا و لذت بردن از آن وجود ندارد.(۲)

دکترین نشر آزاد اطلاعات

دکترین نشر آزاد اطلاعات

آیا اطلاعات که محتوای شـبکه جهانی ارتباطات را تشـکیل می دهـد، مجموعه ای پراکنـده و بی جهت از داده های گوناگون است؟

ص: ۲۶۶

۱- the lonly crowd.

۲- ۹ . همان، ص ۱۹۳.

آنچه در دنیای ارتباطی مدرن به عنوان «اطلاعات» می شناسیم، در واقع مجملی است برای یک فرهنگ واحد که سرچشمه اش عقل علمی جدید و تجزیه ساختاری پدیده های عالم واقع به واسطه از دست رفتن حبل متین و عقل کلی ای که پدیده ها را در یک نظام کلی و معنی دار، توصیف و تفسیر می کرد. آن چنانکه در علم ارتباطات می گویند، اطلاعات، مجموعه ای از علائم و نشانه ها هستند که باید آنها را صورت تبدیل یافته فرهنگ خواند... . جهان بینی مهم ترین حوزه ای است که نظام فرهنگی را صورت می بخشد. همین جهان بینی است که با تبدیل شدن به نشانه های قابل انتقال سمعی و یا بصری، عنوان اطلاعات پیدا می کند.(۱)

شهید مرتضی آوینی در ادامه می نویسد:

اگر نخواهیم معترض فرهنگی شویم که اکنون از طریق شبکه جهانی ارتباطات در سراسر جهان اشاعه می یابد، این قدر هست که این فرهنگ با جهان بینی و جهان شناسی خاصی همراه است که مختص به خود اوست و با هیچ فرهنگ و یا شریعت دیگری جمع نمی شود و لذا ارتباطات در این دهکده واحد جهانی را باید در اشاعه کفر و الحاد و انقطاع سریع جوانان همه اقوام از فرهنگ ها و شرایع مستقل خویش دارای مشغولیتی واقعی دانست.(۲)

محتوای شبکه جهانی ارتباطات، اطلاعات است و جهان بینی آمپرسیستی، فرارخسار این شبکه اطلاعاتی است و این جهان بینی نیز با

۱- ۱ . آیینه جادو، ج ۱، صص ۸۵ و ۸۶.

۲- ۲ . همان، ص ۸۶ .

یـاری عقـل علمی جدیـد است که شـکل گرفته. بیریوکف نیز به این نتیجه رسـیده است که: «...مفهوم «اطلاعات» با دو عنصـر ایدئولوژی و علم مرتبط است...»(۱) و مـا پیش تر در این زمینه با هم گفت وگو کرده ایم که علم جدیـد آن روی سـکه تفکر تکنیکی و تکنولوژیکی و روح تسخیرگری بشر جدید و نیز انقطاع از مبدأ و معاد و در نتیجه از عقل کلی است.

شهیـد آوینی در ادامه مقاله درباره ارتباطات اسوه ها و مـدل های رفتاری و احساسـی را که نفیاً یا اثباتاً افراد پذیرای خویش را از رفتارهـایی ویژه برحـذر می دارنـد و به دیگر رفتارهـا تشویق می کننـد ـ بی آنکه مسـتقیماً در قلمرو باورهـا و مفاهیم وارد شونـد ـ و به تغییر الگوهای احساسـی می پردازنـد، از وجوه اصـلی فرهنگ ها معرفی می کنـد که صورت های نوعی و مطلق تحقق جهان بینی و جهان شناسـی آن فرهنگ هسـتند و خواه ناخواه به غایاتی برای زنـدگی انسان تبـدیل می شوند و یا خلق و خوی و نفسانیات، آنها را در چارچوب ها و دسـتورالعمل های معینی، خشت ریزی و قالب بنـدی می کننـد.(۲) این الگوها نیز در دو فرهنگ دینی و سـکولار، دو قطب کاملاً مخالف را تشکیل می دهند. یک طرف ائمه معصومین علیهم السلام و پیامبران قرار می گیرند و در سوی دیگر دشـمنان دین و دنیاپرسـتان. تمام شئون معرفتی و فلسفی و محتوایی فرهنگ غرب در اطلاعات و نظام اطلاع رسانی اش حضوری اساسی و جدی دارد. این مطلب جای تأمل و بازنگری عمیق دارد که: آنچه از

۱- ۳ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، ص ۱۴۵.

۲- ۴ . آیینه جادو، ج ۱، ص ۸۷.

تولیدات اطلاعاتی غربی (اعم از محصولات ژورنالیستی و تلویزیونی و خبری و...)به وسیله نظام اطلاع رسانی رسانه های ما به ویژه تلویزیون منتشر می شود _ به لحاظ همین پشتوانه محتواییشان که در نقطه مقابل فرهنگ دینی قرار می گیرد _ چه اندازه جواز عقلی و استراتژیکی دارد؟ بخش های گوناگون خبری، چینش خبرها (نکته بسیار مهم)، گزارش های خبری، برنامه های مستند و... _ که با زمینه توجیه افزایش علم و آگاهی و نگذشتن از خط قرمزهای کلیشه ای و ظاهری، مثلاً نداشتن صحنه سکس یا قابلیت سانسور، برای پخش مناسب دیده می شوند _ تا چه حد از لحاظ انتقال ندادن فرهنگ غرب مورد دقت قرار می گیرند؟ تا چه اندازه در چینش و در مقام و مکان استفاده آنها دقت می شود تا فساد فکری کمتری در پی داشته باشد؟

نشر اتمیزه اطلاعات که از ذات نظام ارتباط جمعی غرب نشئت می گیرد، از دیگر موضوعات اساسی در بررسی ماهیت دستگاه عظیم تولید و نشر اطلاعات مدرن است. اطلاعات منفک و پاره پاره شده، از مسائلی است که در نسبت مستقیم با انسان اتمیزه مدرن و تمدنی متکثر متبلور می شود. تمدن متکثری که تجزیه کردن و شکافتن، تنها شیوه پیشرفت آن بوده و هست. بی شک آنچه به عنوان انفجار اطلاعات بیان می شود، روی دیگر سکه انفجار انتروپی و حیرت و تعلیق بشر که ویژگی اصلی پست مدرنیسم است، به شمار می رود.

نشر اتمیزه اطلاعات برای مخاطبی که خود را در اختیار دستگاه ارتباطی قرار داده، یکی از خطرناک ترین و پیچیده ترین و پنهان ترین وجوه، نفوذ

حماقت و تهاجم فرهنگی را در پی دارد. شاید، این پرسش برای شما به وجود بیاید که چرا حماقت. مگر دستگاه های نشر اطلاعات، غیر از واقعیت ـ که گاهی هم سودمند هستند ـ وجوه ناشناخته دیگری هم دارند؟ واقعیت آن است که حماقت و نشر اطلاعات به صورت مدرن ـ یعنی به صورت اتمیزه ـ از یک آبشخور و از یک ماهیت تغذیه می شوند و آن هم، عدم اولویت است. احمق نه شاخ دارد و نه دم جای خوبی و بدی را هم قاطی نمی کند، بلکه، نمی تواند میان خوبی ها و بدی ها اولویت بندی و موضوع ها را به ترتیب اهمیت دسته بندی کند.

نیل پستمن، کارشناس مسائل رسانه ای امریکا، تعبیری بسیار جالب و فانتزی را که به نوعی برخاسته از ایدئولوژی حماقت (عدم اولویت و اهمیت) است، به عنوان نمونه ای برجسته در کلام گویندگان تلویزیونی ـ که در واقع مَخْرَجِ نظام اطلاع رسانی مدرن هستند ـ یافته و آن را یکی از سرفصل های کتاب زندگی در عیش، مردن در خوشی قرار داده است. این تعبیر و حالا... می باشد:

با بیان و حالا... در برنامه های خبری تلویزیون و رادیو این معنی اعلام می شود که آنچه هم اکنون، شنیده یا دیده شد، هیچ گونه رابطه و پیوندی با آنچه از این پس شنیده یا دیده خواهد شد، ندارد و آنچه گذشت نیز مزیت و برتری بر آنچه الان یا اصولاً هر وقت دیگر خواهد آمد، ندارد و نخواهد داشت. «و حالا...» دربرگیرنده این اعتراف است که جهانی که توسط رسانه های الکترونیک و به گونه ای برق آسا ارائه می شود، از هرگونه نظم و معنی تهی است و دلیلی برای جدی گرفتن آن وجود ندارد. هیچ قتلی و جنایتی وحشتناک نیست، هیچ زلزله و زمین لرزه ای فاجعه آفرین و نگران کننده نیست، هیچ خطای سیاسی خسارت بار و پرهزینه نیست... با

ص: ۲۷۰

عبارت «و حالا...» گوینـده خبر می خواهد بگوید که: شـما به اندازه کافی درباره موضوع قبلی تأمل و اندیشه کرده اید (حدود ۴۵ ثـانیه) و لزومی نـدارد که خود را نـاراحت کنید(۱) و... (و بـدین ترتیب فرهنـگ قطعه قطعه شـدن و داده هـای بی ربـط و ذهنیت آشـفته رواج می یابـد و نکته خنـده آور اینکه) کسـانی که (عوام اطلاع رسانی مـدرن) جهان و وقایع آن را قطعه قطعه کرده و به مردم عرضه داشـته اند، حال که در یک مورد می خواهند قطعات را به هم مرتبط سازند، بهت زده و شـگفت زده از آنند که چرا کسی توجهی به آنها ندارد.(۲)

نشر اتمیزه اطلاعات، آثار منفی گوناگونی به همراه دارد و ما از میان این پی آمدهای منفی به دو نمونه اشاره می کنیم:

۱. این پدیـده، از سویی سـبب نزول و سـقوط و اسـتقلال فکری نداشـتن و قضاوت نادرست عموم انسان ها ــ و به تعبیر غربی، توده ها ــ را در پی دارد و از سویی برای کسانی که قـدرت گزینش و چینش خبر را دارند، امکان عبور از یک طبقه فکری به طبقه دیگر را فراهم می آورد که نتیجه اش ایجاد یک نظام طبقاتی ــ اطلاعاتی جدید در کنار نظام های طبقاتی دیگر فرهنگ بورژوازی است.

«رابینسون (Rabinson.j) و زاک سر (saxer) طی بررسـی ها و پژوهش های خود به این نتیجه رسـیده اند که رسانه های الکترونی نه تنهـا تفـاوت هـا و شـکاف هـای موجود میـان گروه هـای گوناگون اجتماع را در مورد دانش و اطلاعات عمومی، برطرف نمی سازد، بلکه نقش اساسی در توزیع نابرابر

۱- ۵ . زندگی در عیش، مردن در خوشی، ص ۲۲۰.
۲- ۶ . همان، ص ۲۳۹.

اطلاعـات میـان همین گروه ها ایفا می کنـد... هنگامی که جریان اطلاعات از رسانه ها به درون یک سیسـتم اجتماعی افزایش می یابد، گروه های سطح بالای اجتماع تمایل بیشتری به توجه و جذب سریع تر این اطلاعات از خود نشان می دهند؛ به گونه ای که رفته رفته شکاف علمی و دانش عمومی میان این گروه و دیگر سطوح اجتماعی عمیق تر می شود... اگر به نقش رسانه های نوشتاری در تحکیم اندیشه توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که گروه های سطوح بالای جامعه که ارتباط تنگ تری با این رسـانه هـای نوشـتاری دارنـد... به هنگام رویارویی با جریان رودخانه اطلاعاتی که به وسیله رسانه های تصویری به درون جامعه سـرازیر می شود، بهره ای وافرتر و عمیق تر و نیز گسترده تر از گروه ها و قشرهایی که در سطح پایین تری از دانش قرار دارند، خواهند برد...

(پیش تر) دیـدیم که رسـانه های تصویری و الکترونی در دراز مـدت، باعث کاهش قـدرت انـدیشه، توانایی تحلیل و تفسیر و تبیین در انسـان هـا شـده و قـدرت تخیل و حافظه را نیز به مرور زمان تضـعیف می کنـد... . در چنین شـرایطی است که دانایان داناتر شده و نادانان نادان تر می شوند».(۱)

۲. ظهور اندیشه ها و مواضع پارادوکسیکال و متناقض در ذهن بشـر غربی از دیگر عوارض بسیار مهم و منفی حرکت ویرانگر رودخانه اطلاعاتی است. وقوع این حالت در جریان یاد شده امری طبیعی است. وقتی همه شـئون زندگی اصیل از اهمیت تهی شدند و مسائل دیگری

۱- ۷. طلوع ماهواره و افول فرهنگ، صص ۸۳ و ۸۴ .

بااهمیت جلوه کنند، وقتی الفاظ بر معانی دیگری که بیشتر در تناقض با معنای اصلی قرار دارند، دلالت کنند، وقتی فرهنگ «و حالا...» حاکمیت پیدا کرد، وقتی شعار جامعه اتوپیایی آینده از دیدگاه نویسنده غربی (جورج اورول در رمان ۱۹۸۴) این است که: جنگ، صلح است و «آزادی، بردگی است» و...، در چنین دنیای آشفته ای طبیعی است که دو امر متناقص در کنار هم و در یک ذهن جای گیرند. کارتون های پست مدرنی مانند گربه ـ سگ! و اژدهای سبز! و تام و جری! (موشی که گربه را می زند) و...، می توانند مثال های فانتزی خوبی برای نشان دادن حضور آثار فرهنگی برخاسته از این تلقی تناقض انگار در عرصه رسانه ای باشند. در چنین دنیایی است که سفاک ترین انسان ها، صلح طلب ترین انسان ها می شوند! و تروریست ترین دولت ها در خط مقدم مبارزه با تروریسم قرار می گیرند! و البته طبیعی است که بهترین امت ها و ملت ها نیز محور شرارت معرفی شوند.

البته تناقض باوری، حضوری مستمر در تاریخ غرب داشته است. از دوران میت ها (اسطوره ها) که گاه خدا هستند و گاهی شیطان! (کارهای شیطانی انجام می دهند) تا متون تناقض گوی کتاب مقدس که از همان سفر آفرینش و داستان رویارویی شجره ممنوعه و تقابل علم و ایمان آغاز می شود و با موارد گوناگونی از این تناقض ها مانند هم خوابه شدن پیامبری با دخترانش و مشروب خوردن با یاری حضرت مسیح (نعوذ بالله) روبه رو می شویم. همه این موارد بر حضور تلقی های پارادوکسیکال در ذات فرهنگ غرب و مآلاً در تمدن غرب دلالت دارند.

سکولاریسم و رفورمیسم و اصل موضوع رنسانس نیز نتیجه غلبه یکی از این دو طرف تناقض است که بخش دنیایی به شمار می رود. باید گفت

عجیب است که برخی می کوشند اسلام عزیز و به ویژه فرهنگ ناب تشیع را _ که از هرگونه تناقض گویی و تناقض باوری بری است _ با مسیحیت مقایسه کنند. به همین دلیل برآنند تا با وارد کردن (یا به عبارت بهتر زورچپان کردن) برخی رخدادها و پارامترهای متناقض به درون بدنه فرهنگ دینی و تاریخ اسلام (نمونه برجسته اش متن کتاب آیه های شیطانی است یا گاهی حرف هایی که امثال هاشم آغاجری در نسبت میان اسلام و مسیحیت عنوان کرده اند) راهی برای ایجاد آنچه خودشان رنسانس و یا رفورمیسم اسلامی می نامند، باز کنند که البته خوابی است آشفته و بی تعبیر.

نسبت میان اتم انسانی (یعنی فرد تنهای بریده از مبانی خویش و در واقع ماده اولیه برای جامعه مطلوب غرب که نامش جامعه مدنی است) و نشر اتمیزه اطلاعات نیز بسیار قابل تأمل است.

مطلوب غرب توده است وتوده مجموعه انسان های اتمیزه ای است که در واقع همه ورودی های فرهنگی خویش را مسدود کرده اند و آماده بهره برداری شده اند. غیر از این نوع جامعه، هر نوع پدیده جمعی دیگر در تضاد با منافع غرب خواهد بود و فرقی نمی کند که پدیده جمعی یاد شده نسبت به فردی خاص به وجود آمده باشند یا نسبت به مکتب فکری _ فرهنگی ویژه و یا در واکنش نسبت به امری دیگر در هر گونه ای که باشند، مورد توطئه و هجمه غرب قرار می گیرند.

سرنگونی رهبران کاریزماتیکی همچون دانیل اورتگا در نیکاراگوئه، امانوئل نوریگا در پاناما، سالوادور آلندهدر شیلی، امیلیا نوزاپاتا در مکزیک که با توطئه غرب صورت گرفت و... دقیقاً به همین سبب است که آنها جوامع را از آن

گونه توده ای که مطلوب غرب است خارج می کردند. همچنین دشمنی کینه توزانه غرب (چه اروپا و چه امریکا) با انقلاب اسلامی ایران و پیروانش که بسیار شدیدتر از دشمنی اش با دیگر ملت ها بوده، به همین دلیل است.

غرب به این نکته پی برد که انقلاب اسلامی ایران، انقلاب یک فرد کاریزما (امام خمینی رحمه الله) نیست که با از میان رفتن او انقلابش از بین برود. همین موضوع غرب را به وحشت و هراس ویژه ای دچار کرد.

استاد گران قدر، جناب حجت الاسلام پارسانیا در مقاله هفت نظریه برای اصلاحات به مطلبی اشاره می کنند که بیان آن در فهم نسبت میان توده انسانی و نظام اطلاعات توده ای و تبلیغات غربی بسیار مفید است که با بیان این مطلب، این بخش را به پایان می بریم:

برخی از نظریه پردازان غربی، وقوع فاجعه را در حضور پدیده ای می دیدند که از آن با عنوان توده ای شدن، جامعه غربی و پدید آمدن جامعه توده وار mass societyیاد می کردند. این پدیده، مورد توجه برخی از اندیشمندان اگزیستانس از قبیل هیدگر و یاسپرس قرار گرفت و از آن پس به وسیله برخی نظریه پردازان سیاسی نظیر هانا آرنت (نظریه پرداز) در تحلیل مسائل سیاسی معاصر به کار گرفته شد: «مسیری که دنیای غرب طی کرد، به درهم شکستن فرم ها و ارزش های اخلاقی و اعتقادات و باورهایی منجر شد که در جسم و جان آدمیان خانه می کرد... .(۱) انسانی که به صورت موجودی ذره ای به عنوان توده شناخته می شود، هیچ فرم و هویت جوهری یا کیفی ندارد و خویشتن مشخصی در او یافت نمی شود. او به گونه ای یکنواخت و بدون شخصیت و سنت و قراری معین در کنار کمیت ها قرار می گیرد و برای او مسئولیت خاصی وجود ندارد.»

۱- ۸. هانا آرنت، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، صص ۳۷۹ و ۳۸۰.

توده به ملتی خاص تعلق نـدارد، بلکه موضوع تلقینات و تبلیغات است. جامعه توده ای، جامعه انباشـته از ماده خام است و امری که به این ماده شـکل می دهد، القائات و تبلیغات محیط است. از سوی دیگر نظم بوروکراتیک به همراه تکنولوژی ارتباطات و تبلیغ، قـدرت بی مانندی را در دست کسانی قرار می دهد که در رأس قدرت اجتماعی قرار می گیرند. اگر آن چنانکه ماکس وبر پیشـنهاد می کنـد صاحبـان ایـدئولوژی در رأس هرم اجتمـاع قرار گیرنـد و بـا کمـک تکنولوژی و تبلیغـات با مردم ارتباط مسـتقیم پیدا کنند، قدرتی را به دست می آورند که توان و انرژی آن به مراتب از بمب اتم بیشتر است؛ زیرا توده مردم به دلیل خام بودن چون هیولای اولی، قابلیت پذیرش هر نوع صورتی را دارد.(۱)

بایستی از بمباران اتم تنهای انسانی، به وسیله اتم های بی شمار اطلاعات حماقت پرور در هراس بود.

دکترین بی طرفی (پروسه تولید انبوه ابوموسی اشعری)

دکترین بی طرفی (پروسه تولید انبوه ابوموسی اشعری)

رسم مـدرن و مُدِ روز است که میان حق و باطل، هیچ کدام را انتخاب نمی کنند و به گونه ای بی طرفانه، جمع التقاطی آنها را در نظر می گیرند. این روند به ظهور گونه پیچیده ای از باطل انجامیده است.

باطل، به آن معنا که در برابر حق قرار می گیرد، انواع گوناگون دارد و غفلت از گوناگونی آن است که بسیاری از تحلیل ها و مواضع نادرست را در رفتارهای سیاسی ـ اجتماعی سبب شده است.

۱- ۹ . حمید پارسانیا، «هفت نظریه بر اصلاحات»، کتاب نقد، سال چهارم، ش ۱۶، پاییز ۱۳۷۹،صص ۹۴ و ۹۵.

یکی از منافقانه ترین شیوه های رسوخ اندیشه های بیگانه که همراه توجیه، لاپوشانی و پنهان کاری است، عمل به همین پارادایم بی طرفی است که البته وجوه فراوان دارد.

درباره خبررسانی، بی طرف بودن معنا ندارد، مگر اینکه یک سویش حق و سوی دیگرش باطل قرار گرفته باشد و البته باطل را در اینجا به معنای عام خویش گرفته ایم، توضیح اینکه مثلاً در خبررسانی نیازی نیست که حرف های دروغ و ناشایستی بیان شود تا بگوییم این موضع باطل است. همین که مطلب مهمی گفته نشود، به موضوع هایی پرداخته شود و به موضوع های دیگری ــ که ممکن است اهمیت بسیاری داشته باشد ــ پرداخته نشود، همین که اولویت صحیحی برقرار نباشد، نوعی از باطل به وجود می آید و این چیز کم اهمیتی نیست. همین نوع از باطل بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مظلوم ساخت و کمر اسلام را شکست. در صفین، آنها که بر علی شوریدند، کلامی می راندند که حقیقت الحقایق بود، لا حکم الا لله و با همین کلمه حق، با علی علیه السلام دشمنی و مقابله کردند و این پیچیدگی را حضرت با کلام بلیغ خود این گونه بیان فرمودند که کلمهُ حَقٍّ یُراد به الباطل.

تمدن غرب از بیان کلمه حق نمی هراسد؛ زیرا دامنه باطل گسترده تر از آن است که بیان بی اولویت و اتمیزه حق آن را محدود و مقهور کند. اگر این گونه باشد (که هست) دکترین بی طرفی نیز با تعریف امیرالمؤمنین از باطل، در دامن بطلان قرار می گیرد و تازه می توان فهمید که چرا دکترین بی طرفی ــ

ص: ۲۷۷

که شعارش: بی طرفی، واقعیت و اخلاق بود(۱) ـ از سوی کلیه سازمان های تلویزیونی دنیای سرمایه داری، به گونه ای به رسمیت شناخته می شود.

«دکترین بی طرفی در نوامبر سال ۱۹۵۹ رسماً به تلویزیون نیز تعمیم داده شد و آن زمانی بود که کنگره (امریکا) لوایح اصلاحی و الحاقی قانون ارتباطات ۱۹۳۴ که این رسانه اطلاعاتی جدید (تلویزیون) را وادار به تهیه و پخش اخبار متوازن می کرد، از تصویب گذراند... . قانون گذاران در ایالات متحده امیدوار بودند که آن رسانه همگانی مهم، بیشتر در راستای افزایش منافع کل طبقه حاکم به کار رود...».(۲)

ارزش های تبلیغی مدرن از رسانه های تکنولوژیک، فورم هایی را به وجود می آورند که حقانیت و بطلان پدیده ها بدان ها محک می خورد و این فاجعه ای بسیار بزرگ است.

ابوموسی اشعری نه علی علیه السلام را برگزید و نه معاویه را و بی طرفی اختیار کرد و با این عمل ضربه ای به اسلام وارد آورد که صد معاویه از انجام آن ناتوان بودند.

۱- ۱ . تلویزیون و دکترین های آن در غرب، ص ۱۶۵.

۲- ۲ . همان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

فصل نهم: سرفصل هایی بر مبحث «جذابیت رسانه ای»

اشاره

فصل نهم: سرفصل هایی بر مبحث «جذابیت رسانه ای»

جذابیت، رشته ای مرموز و ناپیداست که یک سر آن را باید در میان تماشاگران (نوع انسان) و سوی دیگر آن را در رسانه (فیلم ساز، برنامه ساز، تکنولوژی رسانه، تکنیک مورد استفاده و عوامل مختلف دیگر) یافت. از آنجا که انسان، موجود بسیار پیچیده و گسترده ای است، در هر مبحثی که به مسائل مربوط به انسان شناسی وارد می شویم، پیچیدگی و مسائل فراوانی به چشم می خورد. جذابیت رسانه ای نیز که دو سویش را انسان و واسطه اش را پدیده پیچیده دیگری به نام رسانه مدرن و تکنولوژیک فرا گرفته، از جمله همین مباحث بسیار پررمز و راز مربوط به انسان جدید است.

تماشاگر در پای گذاشتن به عالم وهمی رسانه ساز اجباری ندارد. او به اختیار، اختیارش را به طراحان و معماران این عالم انتزاعی می دهد تا به واسطه استغراق به سکونت در آن عالم پذیرفته شود و روشی که تاکنون برای رسیدن به این استغراق بیشتر مرسوم بوده تکیه بر ضعف ها و نقص های بشری است. لازم به یادآوری است که واگذاری اختیار و استغراق اختیاری به نوعی تسخیر روح و ذهن می انجامد و همین مسخرشدن است که صاحبان رسانه ها را به استفاده از ضعف های بشری سوق داده است. «اهل سلطه برای تسخیر دیگران، از طریق ضعف ها و نقص ها و نیازهای آنان وارد عمل می شوند. خرگوش را با هویج می فریبند، موش را با پنیر و کبوتر را با دانه. فی المثل، دیدن فیلم های بروسلی، جیمز باند یا رمبو می تواند

ص: ۲۷۹

مخاطب مستعد را از راه پاسخ های مناسبی که به نیازهای کاذب قوه غضبیه اش می دهد، از خود بیگانه کنند، به تسخیر کامل بکشاند و استعدادهای بالقوه شیطانی اش را در این سو به فعلیت برساند».(۱)

خرگوش به هویج نیاز دارد، موش به پنیر و کبوتر به دانه و همین نیاز آنها که به صورت وابستگی ظاهر می شود، زمینه را برای تسخیر و شکارشان فراهم می آورد. حال این پرسش اساسی مطرح می شود که نیازهای اساسی انسان کدامند و رسانه ها چگونه و به کدام یک از این نیازها پاسخ (اعم از حقیقی و کاذب) می دهند. این مسئله، در اتخاذ استراتژی درست رسانه ای جایگاه ویژه و اساسی دارد.

نظام نیازمندی های انسان، آنچنان دارای اهمیت است که می توان مکاتب و تمدن های گوناگون را با این شاخصه از یکدیگر متمایز ساخت. غرب نیز سکولارترین و ملحدانه ترین اندیشه هایش را در تعریف از انسان و جهان به صورت ارائه نظام و سیستم نیازمندی های انسان (مورد نظر و تعریف شده غرب) نمایان ساخت. انسان امروزی، جهان را به واسطه نیازهای مادی خویش می شناسد، ولی اندیشه دینی، انسان را به گونه ای دیگر و با توجه به نیازهای حقیقی و فطری اش تعریف می کند.

رسانه های غربی به ویژه تلویزیون و سینما، با انتقال دگرگونی پیوسته ظواهر به عامه انسان ها به گسترش نیازمندی های مادی می پردازند. بنابراین، طبیعی است که همین رسانه ها برای اجرای کامل همین مأموریت، به طور

۱- ۱ . آیینه جادو، ج ۱، ص ۱۳.

گسترده ای بر حیوانیت انسان تأکید کنند. برنامه های حیات وحش و زندگی حیوانات مثل علف هرز تمام شبکه های تلویزیونی را فرا گرفته و در فواید علمی آن پرسش های فراوانی وجود دارد. برای مثال، از یکی از تماشاگران حرفه ای تلویزیون، نام ۵ گونه ماهی را بپرسید یا بگویید تفاوت ظاهری پلنگ و یوزپلنگ چیست؟ حیرانی آن تماشاگر در برابر پرسش شما گویای مطلب خواهد بود. کارتون های حیوانات در برنامه کودک و ارائه نظریه تکامل در برنامه های گوناگون تلویزیونی به صورت مستقیم و غیرمستقیم ــ و ظهور اندیشه های ــ سیبرنتیکی و بیونیکی در علوم و فنون گوناگون نمونه هایی از پافشاری رسانه بصری تلویزیون، بر حیوانیت و جسمانیت انسان و غفلت از دیگر جنبه های وجودی او است.

۱. نیازهای بشری

۱. نیازهای بشری

با اندکی تسامح و اغماض می توان، نیازهای انسان را به سه دسته تقسیم کرد:

الف) نیازهای غریزی به جنبه حیوانی و جسمانی انسان مربوط می شود. موقتی بودن، جزئی بودن، ملموس بودن و... از ویژگی های این بخش از نیازهای انسان است.

ب) نیازهای فطری که از کمال طلبی و سرشت خدایی (و نفخت فیه من روحی) نشئت گرفته اند و به بعد معنوی انسان مربوط هستند.

ج) بخشی از نیازها و ویژگی های انسان پیچیدگی هایی دارند. نه می توان گفت که غریزی اند و نه اینکه صد درصد فطری می باشند، بلکه طی یک روند و پس از رشد انسان و برخورد و تعامل فرهنگی با دنیای خارج شکل

می گیرد. برای نمونه، حسد ریشه ای در فطرت دارد و آن همان حس رقابت است که خداوند برای سبقت در راه تکامل و تعالی در انسان قرار داده، ولی همین ویژگی وقتی در مسیر هدایت قرار نمی گیرد و با ضعف ها و نقص ها و غرایز کنترل نشده انسان می آمیزد، تبدیل به حسادت می شود. حرص، ولع و پول پرستی نیز ریشه در کمال طلبی و توسعه مندی انسان دارد. حب، بغض، خوف، رجا و... نیز از ویژگی هایی هستند که خداوند برای تعالی نهاده است که اگر هدایت نشوند به سقوط انسان می انجامد. ما از این پس این دسته از نیازهای بشری را _ به طور قراردادی _ در حوزه ای به نام سایه فطرت معرفی می کنیم.

البته نباید تصور کنیم که فقط گونه سوم از نیازهای بشری هستند که انسان را به سقوط و نزول و گناه می کشانند، بلکه در هر دو مورد ، نیازهای فطری و غریزی نیز امکان انحراف هست.

* غرایز، نیازمند پرورش (تربیت)اند؛ فطریات نیازمند هدایت هستند.

سایه های فطرت نیز _ که عرضه پیکار جنود رحمانی و جنود شیطانی در انسان است _ باب ابتلائی است که انسان موظف است پیروز از آن به در آید. اگر موارد بالا _ که البته مرتبط با یکدیگر هستند _ صورت نپذیرد، انحراف رخ می دهد و گناه صادر می شود.

شناخت غرایز و فطریات و در پی آن راه تربیت و هدایت از حوزه توانایی های انسان خارج است و فلسفه برگزیده شدن پیامبران و نزول کتاب های آسمانی این است که این امر را برعهده گیرند. آگاهی انسان نسبت به فطریاتش در همین اندازه است که درمی یابد نیازمند هدایت

وحیانی و شریعت آسمانی است. استاد علی ربانی گلپایگانی در فطرت و دین می نویسد:

... انسان در عین اینکه از هـدایت فطری برخوردار است، همین هـدایت فطری نیازمندی او را به هدایت وحیانی امری ضـروری می شـمارد؛ چرا که خـود فطرت، از محـدودیت قلمرو هـدایت خـود، آگـاه است. یعنی فطرت هم می دانـد که از اصـول کلی هدایت بشر آگاه است و هم می داند که نسبت به تفاصیل آنچه بشر در راستای هدایت به سعادت مطلوب نیازمند است فطرت و خرد تنها بخش ناچیزی از آن را تأمین می کند.(۱)

و این نکته بسیار مهم، مطلب اساسی و کلیدی را برای طرح ریزی رهیافت کلان فرهنگی و از جمله رسانه ای بر ما روشن می کند و آن اینکه: اگر دنبال این باشیم که نیازهای بشری را بشناسیم و نسبت به مقتضای آن نیازهایی که مورد مطالعه قرار داده ایم، پاسخ هایی طراحی کنیم، راه اشتباهی را پیموده ایم؛ زیرا در این صورت به موازات دین عمل کرده ایم و نه منطبق بر آن (و البته به مطلوب خویش نیز هرگز نخواهیم رسید و...).

خداونـد شناسای یکتـای انسـان است. او خـالق جهـان و انسـان و نیازهـای انسـان است ونیز اوست حکیم و علیم و رحیم و... . بنابراین بهترین پاسخ را برای نیازهای انسان طراحی و در قالب دین کامل بر انسان عرضه کرده است. بی شک پاسخ همه چیز در مکتب آسمانی اسلام وجود دارد (که فرمود: لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین) و دیگر نیازی نیست که خود

۱- ۱ . علی ربانی گلپایگانی، فطرت و دین، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۸۰ ، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.

انسان به کشف نیازهایش و پاسخ به نیازهایش بپردازد (که البته نخواهد توانست). امام علی علیه السلام می فرماید:

... آن کتاب قرآن کریم است. از او بخواهید تا با شما سخن بگوید، ولی او با شما سخن نخواهد گفت. لیکن من شما را از آن باخبر می سازم. همانا علم گذشته و آینده تا روز قیامت و آنچه مربوط به حکم و داوری میان شماست درآن آمده است. اگر بخواهید، شما را از آن آگاه خواهم کرد.(۱)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هیچ چیزی نیست، مگر اینکه حکم آن در کتاب یا سنت وارد شده است».(۲)

بر اساس این کلام نورانی همه چیزها وهمه موضوعات در حوزه دین و معرفت دینی قابل ارزش گذاری و تعیین جهت است. کافی است به مرّ دین عمل شود. این همه آن چیزی است که ما در طراحی های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... باید رعایت کنیم و تضمین پیروزی آن با خداست که قادر حقیقی است. اتخاذ این رویکرد، نشان از تسلیم در برابر خداوند است.

تلویزیون، سینما و مطبوعات نیز پدیده هایی نیستند که از دایره شناسایی معارف دینی خارج باشند. کلیات، جزئیات استراتژی ها، دکترین ها، دقایق و ظرایف ریز و درشت آنها از منظر دین قابل بررسی و پی گیری است. تأسی به علوم انسانی غربی و از جمله علوم ارتباطات و دیگر رشته های مربوط به رسانه ها و آلوده شدن به دستگاه منطقی و ادبیات اومانیسم، ما را به همان راهی خواهد برد که در عرض دین و در نهایت در تقابل با دین قرار دارد.

۱- ۲ . اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب ۱۸، ح ۷.

۲- ۳ . همان، ح ۴.

متأسـفانه دستگاه فرهنگی و حوزه معرفت دینی ما از یک سیستم قدرتمند موضوع شناسی بی بهره است. بنابراین، دستاوردهای فرهنگی آن، تأثیر چنـدانی در زنـدگی امروزین نـدارد. کتاب های دینی نیز دربردارنـده مطالبی است که بیشتر موضوع هایش تکراری و از مسائـل مسـتحدثه و امروزی تهی است. پس عملاً در مقابل هجمه های شدیـد فرهنگی غرب خلع سـلاح هستیم و حتی در بسیاری موارد نادانسته (و یا بعضاً آگاهانه) به یاری مهاجم پرداخته ایم.

مثلاً بر اساس آموزه های دینی می گوییم: علم بیاموزیـد، اطلبو العلم من المهـد الی اللحـد و متأثر از فضای رایج زمانه مرادمان از علم را منطبق بر همین علوم سکولار و آمپریستی اختیار می کنیم و پس از مدت ها که با این تلقی خو گرفتیم، اگر گفته می شود، دانشـگاه باید اسـلامی شود، اصـلاً منظور از اسـلامی شدن دانشـگاه را نمی فهمیم تا چه رسد به اینکه به این سـخن عمل کنیم.

۲. طرف خطاب رسانه چیست؟

۲. طرف خطاب رسانه چیست؟

بی شک، رسانه ای که هدف خویش را تعالی روح و تکامل انسان قرار دهد، باید فطرت و روح خدایی انسان را طرف خطاب خـویش برگزینـد. در این صورت، خواه نـاخواه برای یـافتن روش هـای عملی به سـراغ متون دینی و محققـان و پژوهشـگران و علمای دین خواهـد آمـد؛ زیرا مباحث ناب درباره فطرت، فقط در قلمرو انسان شناسـی دینی طرح می شود. «فطرت در لغت از کلمه فطر اشـتقاق یافته و راغب اصـفهانی فطر را به شـکافتن چیزی از جهت طولی تفسـیر کرده است. طبرسی نیز نسبت فطر به خداوند را معادل فعل

الهی عنوان می کند و لغت شناسان ابداع و بی سابقه بودن را نیز در این تعبیر از فعل الهی لحاظ می کنند.»(۱) بحث در این باره فراوان است، ولی آنچه برای ما اهیمت دارد، تعریف حقیقی فطرت، یعنی تبیین ذاتیات و ویژگی های آن است. در تعریف حقیقی فطرت گفته اند: «فطرت عبارت است از نوعی هدایت تکوینی انسان، در دو قلمرو شناخت و احساس».(۲)

علاوه بر این، باید به این نکته اساسی اشاره کنیم: «... تفاوت آن (یعنی فطرت) با غریزه در این است که آگاهی غریزی، حسی، وهمی و جزئی است، ولی آگاهی فطری، فکری و کلی است و به خاطر همین تمایز ادراکی است که فطریات از ویژگی تعالی و قداست نیز برخوردار بوده و عینیت بخشیدن به آنها مایه رشد و کمال خواهد بود».(۳)

با توجه به مباحث پیشین به ویژه مبحث انسان غربی و وهم رسانه ای، روشن است که راهی که تاکنون رسانه های دنیای غرب پیموده اند، رویکرد افراطی به غریزه و ویژگی های آن است. چشم نیز در میان اعضا حسی انسان، سریع الفسادتر و به ضعف ها و کاستی ها و وجوه حیوانی و غریزی انسان نزدیک تر است. بنابراین ، از راه آن (چشم) راحت تر می توان بر وجود بشر و ضعف هایش غلبه یافت. اینکه عنوانی همچون روان شناسی چشم وجود دارد، که از راه آن ضعف ها و ویژگی های انسان را درمی یابند، فارغ از صحت و سقم روش آنها، معنای تنزل یافته همین مطلب است.

۱- ۱ . فطرت و دین، صص ۱۵ و ۱۶.

۲- ۲ . همان، ص ۱۸.

۳- ۳ . همان، ص ۲۰.

اگر جذابیت رسانه ای در دایره غرایز حیوانی اصالت پیدا کند، مخاطب خویش را نیز به فراموشی و غفلت از دیگر جنبه های وجودی اش می کشاند و به حیوان مبدل می کند. سید مرتضی آوینی می گوید:

اگر سینما بخواهد بر ضعف های روحی بشر، عواطف سطحی و مبتذل، تمایل به جلوه فروشی و خودنمایی، تمایل به غلبه و استکبار، تمایل به فرار از مواجهه با دشواری ها و واقعیات، تمایل به تسلیم در برابر قدرت، غرایز شهوانی، تمایل به اسراف و افراط در تمتع و لذت جویی و...، بنا شود، کار به رشد این صفات مذموم در وجود بشر خواهد انجامید و او را از حد اعتدال انسانی خارج خواهد کرد.(۱)

انسان، ساحت های وجودی گوناگونی دارد، فطرت، غریزه، سایه های فطرت بر ضعف ها، عادت ها، نقص ها و... حال این پرسش مطرح است که حیطه عمل رسانه ها و برنامه سازانش کدام یک از این ساحت ها است؟ در مدارس سینمایی و تلویزیونی، به کدامین جنبه از جنبه های وجود بشر پرداخته می شود؟ اگر به آموزش هایی که در این مراکز داده می شود آشنایی داشته باشید، بی شک درمی یابید، آنجا می آموزند که چگونه می توان از گرایش های غریزی، ضعف هاو غفلت های تماشاگر رشته های جذابیتی ساخت و او را اسیر کرد و به دنبال خویش کشاند.(۲) اخیراً نیز به سبب حضور روزافزون تبلیغات تجاری و روابط کالا انگار در جامعه مراکز آموزش مبانی علمی تبلیغات و مدیریت علوم ارتباطی نیز به این مجموعه ها افزوده شده و

ص: ۲۸۷

۱- ۴ . آیینه جادو، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۲- ۵ . همان، ص ۱۵۲.

کار قضاوت را در بررسی صحت و سقم کلام نگارنده آسان نموده است.

۳. رسانه و فطرت

۳. رسانه و فطرت

فطرت نیازمند تذکر است و اگر یکی از نام های اصلی قرآن را ذکر گفته اند، بدین سبب است که گوهر رشد و قوه تعالی خارجی انسان نیست، بلکه ذاتی اوست و راه هدایت و رشد آن همانا تذکر است، تذکر به چیزی که در نفس او وجود دارد. انسان، بعدی آمیخته با غفلت دارد که همانا لباس خاکی و مادی وجود اوست. این غفلت به نوعی تداوم بخش زندگی دنیوی وی نیز است. همچنین جنبه ای بی قرار، ناراضی از وضع موجود، تعالی طلب و خودآگاه. آنچه انسان را به سمت جنبه دوم وجودش می کشاند، حقیقتی است به نام ذکر که در واقع محتوای شریعت و حتی عین شریعت است. قرآن با تأکید بر این امر می فرماید: «وَ لَقَدْ یَسَّرْنا الْقُرآنَ لِلذِّکرِ فَهلْ مِنْ مُدّکِر؛ ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم. آیا کسی هست که متذکر شود؟ » (قمر :۴۰)

خداوند بزرگ در جایی دیگر نیز می فرماید (لطفاً به نکات آیه دقت کنید): «إنَّ فی ذَلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلبٌ اُوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهیدٌ؛ در این ـ قرآن ـ تذکری است برای آن کس که عقل دارد یا گوش دل فرا دهد در حالی که حاضر باشد». (ق: ۳۷)

بر اساس این آیه کریمه، عقل (به معنای حقیقی آن، که فرمود العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان) قلب شنوا (که به وسیله قرآن تعریف می شود و حدود آن معین گردیده و محرومان از آن نیز معرفی شده اند.) حضور (همان توجه، اقبال و اشتیاق است) شروطی هستند که برای ذکر و تذکر لازمند. خداوند متعال در سوره اعراف در آیه ای که به آیه ذر معروف

است، می فرماید:

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم. (اعراف: ۱۷۲)

و در آیه سوره یس نیز می فرماید:

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را نپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست. (یس: ۶۰)

این دو آیه ادله وجود عالم ذر پیش از تولد مادی انسان و آیه هایی که قبلاً بیان شد، بیانگر وجود گوهر دین و بندگی خداوند بزرگ در روح انسان است و نیز بیانگر فلسفه ذکر و ضرورت تذکر در جهت کمال انسانی است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام (در خطبه اول نهج البلاغه) پس از اشاره به موضوع خلقت، و آن گاه که زمان طرح مسئله بعثت رسولان فرا می رسد، علت اصلی فطرت را این گونه بیان می کند:

خداوند رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند و توان مندی های پنهان شده عقل ها را آشکار سازند.

علامه شهید مطهری در توضیح کلام امیرالمومنین علیه السلام چنین می گوید:

... (پیامبران) آمدند به انسان بگویند ای انسان! تو در عمق فطرتت با خدای خودت پیمان بسته ای، ما آمده ایم وفای به آن پیمان را بخواهیم، یعنی ابتدا به ساکن نیست، یک چیزی که وجود دارد آمده اند آن را به اصطلاح به

فعلیت برسانند... پیامبران آمده اند ادای میثاقی را که در فطرت هست از مردم بخواهند و یُذَکِّروهُم مَنْسیَّ نِعْمَتِه؛ نعمت های خدا را که مورد غفلت و نسیان بشر است به یاد بشر بیاورند... .

تعبیر بعدی از همه اینها عمیق تر است: و یُثیروا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقولِ. دفائن، یعنی گنجینه ها، دفینه ها، گنج ها. می دانید از قدیم گنج را در زیر زمین دفن می کردند... شخص از روی آن رد می شد و نمی دانست که زیر پای او گنجی وجود دارد. پیغمبران آمدند مردم را آگاه کنند که در عمق روح شما، در اعماق عقل های شما و در اعماق ضمیر باطن شما گنج ها وجود دارد، خودتان غافلید. آمدند روی گنج ها را عقب بزنند تا... .(۱)

از مطالبی که بیان شد این نکات روشن می شود:

۱. دستگاه های فرهنگی از جمله رسانه ها (به ویژه تأثیرگذارترینشان همچون تلویزیون) در نظام اسلامی برای رشد و تعالی انسان باید فطرت انسان ها را مخاطب قرار دهند.

۲. استراتژی دین در قبال فطرت، تذکر است که خود حقیقت ذکر، دریایی از معانی و پیچیدگی ها و ظرافت ها را دارد که بایستی مورد بررسی و طراحی عملیاتی قرار گیرند.

باید گفت پاسخ به این پرسش ها هم ضروری به نظر می رسد: روش های صحیح مخاطبه چیست؟ شاخصه های اصلی ذکر و تذکر چیست؟ پیامبران و اولیا چگونه با فطرت انسان ها سخن گفته اند؟ چه بخشی از ذکر قابل تبلور کلامی است؟ چه بخشی را می توان به صورت آثار بصری و نمایشی در آورد؟ آفات این راه چیست؟ نسبت رسانه های تکنولوژیک با اتخاذ این

۱- ۱ . مرتضی مطهری، فطرت، صدرا، ۱۳۶۹، صص ۲۴۹ و ۲۵۱.

رویکرد چگونه است؟ و تا چه حد می توانند انتظارهای روش دینی و فطری را برآورده کنند؟ و ده ها مسئله دیگر.

۴. معیار چیست؟

۴. معیار چیست؟

تکیه سینما و تلویزیون بر ویژگی های انسانی به ویژه جنبه احساسی و عاطفی امری اجتناب ناپذیر است و ایجاد ابهام، ایهام و تفنن در بسیاری موارد از رسانه جدا ناشدنی هستند، ولی معیار و حدود آنها تا آنجا که به هدف تعالی بخش ضربه نزند و حتی این مسیر را یاری دهد چیست؟ «...در برآوردن آنها (نیازهای مادی و معنوی بشر) باید همان نسبت خاصی مراعات شود که در شریعت لحاظ شده است. از این میان اصالت با نیازهای معنوی است و نیازهای مادی باید تا آنجا مورد توجه قرار بگیرند که تکامل روحانی بشر اقتضا دارد.(۱)

اگر بخواهیم به طور خلاصه معیارهای اصلی جذابیت را بیان کنیم باید بگوییم:

الف) تکیه بر ضعف ها و اصالت دادن به غرایز انسان مجاز نیست.

ب) آزادی انسان و عقل و اختیار او نباید محکوم جذابیت های تکنیکی واقع شود؛ جاذبه های کاذب، جاذبه هایی منافی آزادی و اختیار تماشاگر و مانع از رشد و تعالی کمال طلبانه او به سوی حق هستند. جاذبه کاذب، جاذبه ای است که تماشاگر را سحر می کند و او را از فطرت خویش بازمی دارد. هر جاذبه ای که عقل بشر را در سیطره خویش قرار دهد و

۱- ۱ . آیینه جادو، ج ۱، ص ۱۰.

تماشاگر را به ورطه تسلیم در برابر وهم و شهوت و غضب بکشاند، کاذب است.(۱) همچنین استفاده از آن نیز جایز نیست.

ج) تماشاگر را نباید یک موجود واداده سراسر ضعیف که صیدی مناسب برای تور رسانه ای به شمار می رود، در نظر گرفت؛ بلکه، وی را باید انسانی صاحب عقل، اراده، آزادی و اختیار، روحی الهی و کمال طلب و در جست وجوی معنا دانست که البته برای مدت محدودی، روح جاودانه او لباسی از خاک پوشیده و ویژگی های گوناگون یافته و در حالت مطلوبی مجمع اضداد گشته است، آن چنانکه فرموده اند: دل مؤمن مجمع اضداد است.

د) ملاک، خط اعتدال است و اعتدال رعایت عدالت است و عدالت، قرار دادن هر چیز در مسند خویش است و اگر این گونه است (که هست)، پس جذابیت هیچ گاه نمی تواند در مسند هدف قرار بگیرد و تکیه بر نیازهای مادی انسانی نیز نباید مانع سلوک شود، بلکه باید با توجه و عنایت به نیازهای باطنی انسان راه را برای سلوک معنوی، روشن و هموار ساخت.

ه) جذب، روی دیگر سکه تسخیر است و تماشاگر تلویزیون و سینما چون در آن غرق شود، تسخیر نیز شده است و با مرخصی فرستادن خودآگاهی، ناخودآگاهی را بر مسند هدایت کشتی ذهن نشانده؛ ولی ایجاد این رابطه چگونه است؟ و غایت آن چیست؟ «تماشاگر... با این غرقه شدن دچار نوعی غفلت از خویش والیناسیون می گردد که حسن و قبح آن باید

۱- ۲ . همان، ص ۱۱.

با توجه به شرایط و نتایج فیلم ارزیابی شود.... پایان این سیر به نوعی خودآگاهی می انجامد که اگر ماهیتی کمال طلبانه داشته باشد، می تواند همه ترس ها و خشم ها و هیجان ها و کشاکش های عصبی فیلم (و یا برنامه تلویزیونی) را در خود مستحیل کند و تماشای فیلمی (و یا اثری تلویزیونی) که منافی آزادی و عقل بشر و مانع کمال او است، خسرانی است که جبرانش به سختی ممکن است،»(۱) پس دریافت خودآگاهانه ای که پس از غفلت و استغراق در اثر رسانه ای ایجاد می شود نیز ملاکی دیگر برای محک سلامت و یا ناسالمی آن اثر است.

باز هم این نکته را یادآور می شویم که مسائل مربوط به انسان شناسی اگر با هدف طراحی اصول کلی تعالی انسان صورت گیرد، راهی انحرافی است؛ زیرا حرکتی است در عرض دین. ضمن اینکه انسان شناسی همواره در بعد کلیات باقی می ماند، زیرا اصالت انسان به روح او است و روح نیز پیچیده تر از آن است که شناسایی شود. آنچه در روان شناسی و علوم انسانی مدرن با عنوان ناخودآگاهی یاد می شود نیز بیشتر نمایانگر همین جهل انسان نسبت به ویژگی های روح است. بشر به سبب آنکه مکانیسم تأثیر و تأثر را نمی فهمد، از واژه ناخودآگاه استفاده می کند والا آن هم بخشی از روح است که پیچیده تر عمل می کند و بدون شک هر چه انسان رشد و تعالی روحانی بیابد، این پیچیدگی ها برایش آشکار می شود و... . قرآن کریم نیز به بشر

۱- ۳ . همان، ص ۸.

درباره جهل ذاتی اش نسبت به حقیقت روح تذکری جانانه می دهد و می فرماید:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلیلاً. (اسراء: ۸۵)

(ای پیامبر) از تو در مورد روح سؤال می کنند بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

دین، راه میان بری است که انسان را بدون این گونه تکلفات به حق می رساند و گام های راه دین، همانا ایمان است. پس کافی است در طراحی های رسانه ای نیز به مُرّ دین عمل شود. خود دین در درون خود هماهنگی کامل دارد و بدون هر گونه تعارض و تناقضی، انسان را به هدف می رساند.

ص: ۲۹۴

بخش سوم: جامعه اسلامی، رسانه های تکنولوژیک و آغاز یک راه

اشاره

بخش سوم: جامعه اسلامی، رسانه های تکنولوژیک و آغاز یک راه

ص: ۲۹۵

در این بخش به چند نکته اساسی اشاره می کنیم که در نظر گرفتن آن در تصمیم گیری های کلان درباره رسانه مدرنی که می خواهد به خدمت اسلام و اعتلای انسان درآید یا دست کم، کمترین فساد و ضربه را به فرهنگ روح دینی افراد جامعه آورد، لازم و ضروری است.

۱. آسیب شناسی جامع

۱. آسیب شناسی جامع

انکار تکنولوژی از جمله تکنولوژی در بعد رسانه ای، همان قدر می تواند نابخردانه باشد که پذیرش آن به عنوان نتیجه یک جریان مثبت و صحیح بشری. انقلاب اسلامی و بیداری دینی و بن بست مدرنیسم دردوره ای ظهور کرده اند که مدرنیته سیستم های تمدنی جوامع را به تصرف خویش درآورده است. جریان دینی اگرچه مقصدش ــ چه به لحاظ ساختار زندگی و حتی ابزار زندگی و چگونگی اداره جامعه ــ کاملاً متفاوت با آن چیزی است که در دنیای امروز وجود دارد، ولی ناگزیر است برای ارتباط با اذهان و افکار بشری از همین وسایل متداول و دستگاه های ارتباط جمعی مدرن استفاده کند. تلویزیون وجود دارد چه بخواهیم چه نخواهیم و تا حدود زیادی کنترل اذهان را به دست گرفته است. اگر در مورد اصطلاحی مانند روشن فکری اسلامی (اگر روشن فکری را به مفهوم متداول غربی اش یعنی مشرب انتلکتوئل ها معنا کنیم) می توانیم بگوییم: این اصطلاح همان قدر پارادوکسیکال است که بگوییم «شراب خواری اسلامی»، ولی درباره تلویزیون و دیگر رسانه های تکنولوژیک نمی توان چنین تعبیر کرد. ماهیت شراب صلب و لایتغیر است، ولی تلویزیون همان گونه که پیش تر بدان پرداخته شد، ظرفیت های متغیری دارد که می تواند بستر بهره برداری مفید را

ص: ۲۹۶

فراهم آورد. رسانه بصری تلویزیون، می تواند به خدمت اسلام درآید، ولی راهی بسیار دشواری برای رسیدن به این مهم در پیش است که پیمودن این راه، بصیرت، حکمت، خود آگاهی، فن، تکنیک، عشق و ایمان را با هم می خواهد. شاید با مطالعه این کتاب با حجاب قطور و پیچیده ای که تلویزیون پیش روی ما قرار می دهد، و از ویژگی های ذاتی و عرضی این رسانه ویژه است _ تا حدودی _ آشنا شده باشید و اکنون از پیچیدگی ها و پنهانی های راه سخن می گوییم.

ما برای اینکه به صراط مستقیم فرهنگی برسیم و در آن شاهراه گام برداریم، باید جایگاه خویش و نیز جایگاه عناصر تأثیرگذار و فرهنگ ساز را در یک نقشه (plane) فرهنگی که با معیارهای صحیح رسم شده باشد، بیابیم. بدین ترتیب است که می توانیم نسبت خویش و دیگر عناصر فرهنگی را در یک تلقی درست با آن صراط مستقیم و جریان صحیح فرهنگی پیدا کنیم و تازه اینجاست که به مرحله ای رسیده ایم که مبدأ و مقصد را یافته ایم و از حیرانی و «چه کنم چه کنم» و سرگردانی که نهادهای فرهنگی و افراد دلسوز را به خود مبتلا ساخته، خارج شده ایم. این خلاصه ای تمثیلی و انتزاعی از بخشی از راهی است که باید پیموده شود. آنچه ما به عنوان آسیب شناسی جامع مطرح می کنیم، به طراحی و ترسیم آن بخش از نقشه فرهنگی مربوط می شود که می خواهد برای نظام ها و دستاوردهای تمدن غرب جایگاه ویژه ای تعیین کند و نسبت و فاصله آن را با اندیشه و پارامترهای دینی مشخص سازد. تلویزیون و سیستم های مبتنی بر آن نیز از پدیده های غربی هستند که بدین وسیله (یعنی آسیب شناسی) جایگاه و بعد

خویش را از جنبه های گوناگون با پارامترهای دینی که قرار است ادبیات فرهنگی ما را تشکیل دهند، به دست می آورند.

با کمی دقت درمی یابید که بخش عمده ای از مطالب کتاب آسیب شناسی در بعد تلویزیونی نظام غربی پرداخته است و شاید برخی اشاره هایی که گاهی به برنامه های تلویزیونی داخلی می شده اندکی این حقیقت را به یاد شما می آورد که «نداشتن نقشه فرهنگی و نشناختن جایگاه تلویزیون و نسبت آن با فرهنگ غرب، چقدر می تواند آب به آسیاب دشمن بریزد.» آنچه به ویژه در بخش دوم کتاب بدان پرداخته شد، اگر به آشکارتر شدن خط مرزها و تعیین حدود و ویژگی های پیچیده و پنهان تلویزیون و دیگر رسانه ها انجامیده باشد و به توفیقی ـ هر چند اندک ـ در این راه رسیده است و الاّ باید از همه خوانندگان محترم این اثر به دلیل اتلاف وقتشان عذرخواهی کنم.

آسیب شناسی جامع وسایل ارتباط جمعی که به همراه ترسیم نقشه فرهنگی دوران کنونی انجام می شود این امکان را به اندیشمندان و صاحب منصبان فرهنگی می دهد که گستره ورودی های تأثیرگذار بر روی انسان امروزی را شناسایی کنند و بایاری گوهر دین، سره از ناسره را تمیز دهند، خطر را درک کنند و به چاره ای مبتنی بر دین بیندیشند. درک و عمل نکردن به همین مطلب بود که فریادهای رهبر فرزانه انقلاب اسلامی درباره تهاجم فرهنگی و سپس شبیخون فرهنگی را تقریباً بی پاسخ گذاشت و خواسته های آن حضرت درباره درک خطر و طراحی نظام تدافعی و هجومی، از نهادهای فرهنگی به ویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی جامعه عمل نپوشید.

ص: ۲۹۸

عمق این فاجعه آنجاست که یکی از مسئولان فلان نهاد فرهنگی در نظام اسلامی می گوید: «ما برنامه های خود را بر اساس آزمون و خطا پیش می بریم... ، آن قدر می رویم تا آنجا که روی دست ما بزنند و بگویند که خطاست و دوباره به دنبال راه دیگری می گردیم و...» این سخن، علاوه بر اینکه همراه خود فاجعه جدایی نهاد فرهنگی را از نهاد دینی یادآور می شود، سرگردانی و حیرانی و اسارت در روزمرگی آن نهاد را می رساند (ضمن اینکه نهادهای فرهنگی دیگر نیز از این امر مستثنا نیستند). با آزمون و خطا پیش رفتن، یعنی منتظر ورودی های جدید ماندن و این یعنی تن به دگرگونی های روزمره امروزی دادن و این همان نقشی است که نظام سرمایه داری از تلویزیون می خواهد؛ زیرا انتقال دگرگونی های پوچ در ظواهر و بواطن زندگی ها _ آن چنانکه در دکترین های رسانه ای عالم وجود دارد _ به توسعه نیازها و وابستگی و چسبندگی بیشتر انسان می انجامد که محل ارتزاق نظام کاپیتالیستی غرب است. دگرگونی های منتسب به مدرنیته، هیچ هدف قابلی را دنبال نمی کنند، بلکه شاید صحیح تر آن باشد که بگوییم نفس این گونه دگرگونی ها هدف اصلی تحول سازان است.(۱) باید به طور جدی از تن دادن به موج سرگردان پرهیز کنیم و این رخ نمی دهد مگر با

۱- ۱ . تافلرها که از برجسته ترین استراتژیت های ایالات متحده هستند در کتاب به سوی تمدن جدید ماهیت بدون هدف تحولات غرب را _ تلویحاً _ این گونه بیان می کنند: با تغییر و تحولات عظیم و قدرتمندی که در اطراف ما جریان دارند و واکنش های هر چه سریع تری را می طلبند، غالباً این احساس به ما دست می دهد که چون در دل یک موج عظیم و توقف ناپذیر شنا می کنیم، یا باید هر دم بر سرعت خود بیفزاییم و یا شاید بهتر باشد مانند موج سواران خود را به نیروی موج بسپاریم تا ما را جلو ببرد.

تعیین حـدود مرزهـای ساختـاری ،مـاهوی و محتوایی رسانه ای مـدرن و خروج از التقاط و جهل مرکبی که امروزه بسیاری از روشن فکران و صاحب منصبان را گرفتار خویش ساخته است.

طنز مطلب اینجاست که دنیای کنونی از یک سو (آحاد مردم) در پی یک تـذکر معنوی و جست وجوی راه برای خلاصـی از بن بست نیهیلستی به سر می برد و از سوی دیگر (ساختارهای تمدنی) به از هم پاشیدگی تمدن و انکار ارزش های گذشته رو می کنـد. بخش بزرگی از بـدنه جامعه مـا متأسـفانه در پی ارزش های دویست سال پیش (یا گاه چهار قرن پیش) غرب به راه افتاده است و تازه می خواهد ارزش هـای ارتجاعی قرن هجدهمی را زنـده کنـد! دموکراسی، حکومت اکثریت لائیتیسیته، ساینتیسم، اتو پیای این دنیایی و... (و بایستی بگوییم که متأسفانه ضعف های دستگاه های فرهنگی از جمله صدا و سیما و همچنین جهالت ها و غرض ورزی هایی که در بخش هایی از دستگاه حاکمه وجود داشته است، در پیدایش این ارتجاع نقش مهمی ایفا کرده است. نمی خواهیم به مثال های مربوط به این بخش وارد بشویم که خواننده با اندک تأملی دنیایی از این مثال ها را در ذهن خواهد داشت.) اینها همه ارزش هایی هستند که سال هاست در غرب به زباله دانی رفته اند و ارباب مـدرنیته، جای گزین های دیگری برای آنها آورده انـد. تافلرها (به عنوان مثال درباره دموکراسی) در کتاب به سوی تمـدن جدیـد می نویسند:

اولین اصـل کفرآمیز حکـومت مـوج سـومی قـدرت اقلیت است. این اصـل معتقـد است که حکومت اکـثریت که اصـل مهم و مشروعیت بخش دوران موج دوم (یعنی دوره صنعت) به شمار می رفت، روز به روز بیشتر اعتبار

ص: ۳۰۰

خود را از دست می دهد. آنچه به حساب می آید، نه اکثریت ها بلکه اقلیت ها هستند... .

والتر دین برنهام دانشمند علوم سیاسی از انیستیو تکنولوژی ماسا چوست (ام آی تی) می گوید:

در ایالات متحده من امروز هیچ اساسی برای اصول اکثریت مثبت در هیچ زمینه ای نمی بینم... موج سوم همه فرضیات مرسوم ما را درباره رابطه حکومت اکثریت با عدالت اجتماعی نیز به مبارزه می طلبد... مورخان آینده شاید روزی به عقب باز گردند و رأی گیری و جست وجوی اکثریت را یکی از مراسم باستانی باقی مانده از بدویت ارتباطی به حساب آورند.(۱)

پست مدرنیسم تعبیر مؤدبانه ای از فروپاشی و تلاشی تمدنی است و آیا حیف نیست جوانه نوپای جامعه دینی را بر اصولی استوار کنیم که غرب را به این فروپاشی رسانید!؟ خلاصه اینکه همه جنبه های رسانه تلویزیون باید به وسیله مغزهای متفکری که هم غرب شناس خوبی باشند و هم آشنایی کافی با دین مبین اسلام داشته باشند و نیز رسانه و تکنیک هایش را به خوبی تجزیه و تحلیل و ترکیب کند، آسیب شناسی شود. بخش های گوناگون ماهیت رسانه (یا همان ذاتیات رسانه مدرن) باید از نظر نزدیک و دوری به معیارهای دین ارزش گذاری شود و بخش های فاسد از بخش های قابل استفاده تمیز داده شوند. همین بخش ها نیز تقسیم بندی و شاخه شاخه شوند و به طور دقیق گفته شود که کدام قالب برای کدام محتوا مناسب تر است و کدام مناسب نیست. به عنوان مثال اگر بخواهید با توجه به بحثی که درباره سرگرمی وتخدیر رسانه ای داشتیم، برنامه آگاهی بخش سیاسی بسازید

ص: ۳۰۱

۱- ۲ . آلوین تافلر و هایدی تافلر، به سوی تمدن جدید، محمدرضا جعفری، نشر سیمرغ، چ ۳، ص ۱۲۳.

خواهید دانست که خواندن و نریشن به وسیله خانم یا آقای گوینده و نشان دادن سریع تصاویر به همراه موسیقی متن هدف شما را بر آورده نمی کند (به همان دلایلی که از تخدیر شدن در مقابل چنین غالب سخن می راند).

حال آنکه قالب های بهتری همچون قالب برنامه سیاسی کنکاش که از شبکه جهانی جام جم پخش می شود (و مورد استقبال نیز قرار گرفته است) بدون نریشن روی موسیقی حرکت تصاویر و فقط ضمن مصاحبه با آقای دکتر عباسی، قابل طراحی و اجراست و بی شک اثر بیشتری نیز بر بینندگان خواهد گذاشت. مثال های فراوانی در این زمینه وجود دارد که از حوصله نوشتار خارج است.

گروه های مطالعاتی قوی باید (و با مبنای فکری و کلی نگری واحد) مدل های رسانه ای را طراحی کنند و کارگاه های آسیب شناسی صحت و سقم آنها را بررسی و با قالب های سکولار پیشین قیاس کنند و... .

۲. لزوم ارائه دکترین جامع تلویزیون

۲. لزوم ارائه دکترین جامع تلویزیون

پس از آسیب شناسی (و یا هم زمان با آن)، طراحی کلی ترین استراتژی های متقاطع در قالب دکترین های دین باور و حکمت محور، برای اداره سیستم تلویزیونی لازم و ضروری است. همان طور که در مباحث پیشین ملاحظه کردید، غربی ها برای اداره تلویزیون، دکترین هایی طراحی می کنند که آنها را به مطلوبشان برسانند. بنابراین، ارائه دکترین برای ما که می خواهیم جهت این رسانه را تغییر دهیم و در رسیدن به هدف دیگری از آن بهره بگیریم، لازم و ضروری تر است. منتها با این تفاوت که دکترین دین محور برای تلویزیون باید در بردارنده تعریف دینی آن نیز باشد. تاکنون هیچ تعریف دینی از تلویزیون ارائه نشده (و اگر شده است نگارنده توفیق

ملاحظه آن را نداشته است) هر چه بوده، همان تعاریف غربی یا بسیار سطحی و غیرقابل توجه بوده است. حقیقت آن است که تلویزیون از باب همان بعد تغییرپذیری که ویژگی بخشی از ماهیت آن است یا به عبارت دیگر تلویزیون به لحاظ تأثیرپذیری اش از انسان می تواند در قلمروهای گوناگون نقش آفرینی کند. انسان نیز همان گونه که در بخش های نخستین کتاب آمد، با تعاریف گوناگون از خود، عوالم متفاوتی برای خویش ساخته است. حیوان ناطق: یونان باستان، حیوان ابزار ساز: تمدن غرب. خلیفه الله: امت اسلام و... . تلویزیون اگرچه از این لحاظ به سیالیت انسان نیست، ولی آن قدر هست که بتوان حتی با تکلف و تلاش فراوان آن را به حوزه های گوناگون فرهنگی برد.

ویژگی اساسی تعریف دینی تلویزیون این است که آن را با ادبیات دینی و ملاحظه ها و مؤلفه های فرهنگی دین محک می زند. در آیه ها و روایت ها شئون گوناگونی از نهادهای فرهنگی و عنوان های فراوانی از مصادر و عوامل تأثیرگذار بر انسان بیان شده است. تلویزیون کدام یک از آنهاست؟ این پرسش بسیار اساسی است که پاسخ به آن، هم تعریف دینی تلویزیون و هم استراتژی عمده کاربردی از آن را مشخص می سازد، و ما اگر این دکترین ها و استراتژی های عمده را به صورت جمع عنوان کردیم، دلیلش این است که شاید نتوان این پدیده پیچیده را با یک لفظ یا عنوان دینی تعریف کرد. بنابراین، رویکردهای گوناگون باید با انگاره های دینی گوناگونی بررسی شوند. باید گفت این کار آسانی نیست. راه دشوار می نماید، ولی شدنی است. نویسنده این مطالب، هم اکنون دو دکترین عمده

در استراتژی کاربردی از رسانه تلویزیون را که می تواند در رسانه های دیگر استفاده شود، در ذهن آماده دارد که در صورت فراهم آمدن فرصت مناسب در آثار دیگری بیان خواهد کرد.

از بخش آسیب شناسی نیز می توان دکترین های بسیار جالب و مفیدی استخراج کرد. به عنوان مثال می توان دکترین ذهنیت تاریخی را از مجموعه بحث هایی درباره ذهنیت سازی و من تاریخی و کلام امیرالمؤمنین درباره مطالعه تاریخ و بحث های مربوط به سنن الهی و تقدیر جوامع و اقوام استخراج کرد.

همچنین می توان از بحث پرهیز از موج سرگردان و پیروی نکردن از روزمرگی های آلوده کننده و نیز اینکه بایستی به عنوان علت نمایی، تصوری از آینده صحیح داشته باشیم تا به سوی آن حرکت کنیم، دکترینی با عنوان آینده سازی استخراج کنیم که پردازش آن دست کم در چند جلد کتاب مفصل می گنجد و می تواند بسیار مفید باشد. باید گفت غرب از این مسئله تجربه ای انحراف آمیز کرده و سال هاست که سود آن را در جهت خواسته های خود ضبط کرده است. غرب در جنبه رسانه ای این گونه است که ابتدا ذهن ها را برای آینده آماده می کند _ نمونه اش همین فیلم هایی است که رخدادهای «سپتامبر و جنگ جهانی آینده را پیشگویی رسانه ای می کرد _ و دیگران و از جمله به اصطلاح جهان سومی ها مجبور می شوند دنبال این آینده ذهنی بدوند تا آن را عملی سازند.

آخرین مثال اینکه از خلال موضوع مرگ آگاهی نیز می توان تجربه ای شیرین رسانه ای را استخراج کرد. از جمله می توان این بعد گسترده فرهنگ دینی را به شکل بسیار مستحکم و مطلوب (و بی نظیری) با آثار دفاع مقدس

پیوند زد و اصول کلی برای آن پایه ریزی کرد. اصولی که ما را در نسبتی اولویت دهنده با سریال ها و مجموعه های مربوط به دفاع مقدس قرار دهد و بگوید کدام خوب است و کدام نیست. کدام مفید است و کدام مضر. اگر موضوع مرگ آگاهی را در نظر بگیریم، متأسفانه باید بگوییم که بسیاری از سریال های تلویزیونی، علاوه بر اینکه از جذابیت های مطلوب بهره ای نبرده اند در جهت عکس مرگ آگاهی گام برداشته اند. بهترین الگوهایی که می توان از اتحاد میان مسئله مرگ آگاهی و آثار سینمایی دفاع مقدس نام برد: دیده بان، مهاجر، هور در آتش، پرواز در شب، ستارگان خاک و تعداد انگشت شمار دیگر و نیز مستندهای روایت فتح (خلاصه آنها که آموزگار نظری و عملی مرگ آگاهی، یعنی شهید سید مرتضی آوینی ساخته شد) هستند که فارغ از بحث قوت و ضعف های فیلم نامه ای و تکنیکی، از کلیت خوبی در این وادی بهره مند شده اند.

اینها نمونه بودند از پروژه های فراوانی که در نهضت جنبش نرم افزاری باید در بخش نرم افزارهای رسانه ای بررسی شوند. صدا و سیما نیاز به یک مرکز طراحی های استراتژیک دارد که این مسائل به گونه ای عمیق و نیز کاربردی مطرح و راه کارهای ارائه شده نیز برای بخش های گوناگون صدا و سیما لازم الاجرا شود. از آنجا که عمق استراتژی ما را دین مبین و در حال فراگیری اسلام تعیین می کند، مرکز پژوهش های اسلامی می تواند نقش بسیار خوبی در این حوزه ایفا کند.

حسن ختام ما کلام نورانی امام باقر علیه السلام خواهد بود که فرمود:

خداوند، هر آنچه را امت (در مسیر هدایت خود) به آن نیاز دارد، در کتاب

ص: ۳۰۵

خود فرو فرستاده و برای پیامبر بیان کرده است و برای هر چیزی حدی (حکم و قانونی) است و برای آن حد، دلیلی قرار داده است و برای کسی که از آن حد و قانون الهی تجاوز کند نیز حد و حکمی مقرر داشته است.(۱)

ص: ۳۰۶

۱- ۱ . اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ۱۸، حدیث ۲.

کتاب نامه

کتاب نامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. آربلانستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم، عباسی منجر، تهران، نشر مرکز، بی تا.

۲. آنیکین، آ. جوانی، یک علم: تاریخ تکوین اقتصاد سیاسی، ناصر گیلانی، تهران، تیرنگ، ۱۳۵۸.

۳. آوینی، سیدمرتضی، آیینه جادو، تهران، ساقی، چاپ سوم، ۱۳۸۲.

۴. ____________________، توسعه و مبانی تمدن غرب، تهران، ساقی، چاپ سوم، ۱۳۶۶

۵. باطنی، محمدرضا و ماه طلعت نفرآبادی، انسان به روایت زیست شناسی، تهران، نشرنو، ۱۳۶۹.

۶. بهبودی، محمدباقر، گزیده کافی، جلد اول (معارف _ آداب)، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

۷. بیریوکف، ن.س، تلویزیون و دکترین های آن در غرب، محمد حفاظی، تهران، مرکزمطالعات و تحقیقات رسانه ها، ۱۳۷۲.

۸. پارسانیا، حمید، علم و فلسفه، قم، مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه.

۹. پستمن، نیل، تکنوپولی، صادق طباطبایی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱.

۱۰. ____________________، زندگی در عیش، مردن در خوشی، صادق طباطبایی، تهران، اطلاعات،۱۳۷۵.

۱۱. پهلوان، چنگیز، اندیشه های سیاسی، تهران، پاپیروس، ۱۳۶۶.

۱۲. تافلر، الوین و هایدی تافلر، به سوی تمدن جدید، محمدرضا جعفری، نشر سیمرغ، چاپ سوم.

۱۳. داوری اردکانی، رضا، اتوپی و عصر تجدد، تهران، ساقی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۱۴. ____________________، رضا، فارابی؛ مؤسس فلسفه اسلامی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ سوم.

۱۵. داوری اردکانی، فلسفه در بحران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۱۶. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، مترجم: نجف دریابندری، تهران، پرواز، ۱۳۶۵.

۱۷. ربانی گلپایگانی، علی، فطرت و دین، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.

۱۸. رکاوندی، سیدمجتبی، فلسفه انقلاب و امپریالیسم جهانی معاصر، قم، دفترتبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۱۹. زرشناس، شهریار، اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲۰. ________________، سرمایه سالاری (کاپیتالیسم)، کتاب صبح، ۱۳۸۰.

۲۱. شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.

۲۲. شوماخر، ای اف، کوچک زیباست، علی امین، تهران، سروش، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

۲۳. شهبازی، عبداللّه، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷.

۲۴. صدر، محمدباقر، سنت های تاریخ و فلسفه اجتماعی در مکتب قرآن، حسین منوچهری، مرکز فرهنگی رجا.

۲۵. طباطبایی، سید محمدحسین، تفکر در قرآن، قم، موسسه دین و دانش، ۱۳۶۳.

۲۶. طباطبایی، صادق، طلوع ماهواره و افول فرهنگ، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۷.

۲۷. فروم، اریک، بحران روان کاوی، اکبر تبریزی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۸.

۲۸. کلینی، محمد، اصول کافی، سیدهاشم رسولی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت[بی تا].

۲۹. گارودی، روژه، امریکاستیزی چرا، جعفر یاره، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۳۰. مددپور، محمد، خودآگاهی تاریخی، موسسه فرهنگی منادری تربیت، ۱۳۸۰.

۳۱. مطهری، مرتضی، انسان و ایمان، قم، صدرا، ۱۳۶۹.

۳۲. ________________، فطرت، تهران، صدرا، ۱۳۶۹.

۳۳. مک لوهان، هربرت مارشال، برای درک رسانه ها، مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه ای صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۳۴. موریس، دزموند، میمون برهنه، مهدی تجلی پور، مجله سخن، تهران، ۱۳۴۹.

۳۵. میرشکاک، یوسف علی، توسعه و اباحه، تهران، فرهنگسرای اندیشه تهران، ۱۳۷۸.

۳۶. نصر، سیدحسین، انسان و طبیعت (بحران معنوی انسان متجدد)، عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ

اول، ۱۳۷۹.

۳۷. ـــــــــــــــــــــــــــــــــ، جوان مسلمان و دنیای متجدد، مرتضی اسعدی، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳.

ص: ۳۰۸

۳۸. ______________________ ، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷،چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

۳۹. ______________________ ، نیاز به علم مقدس، حسن میانداری، قم، موسه فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۴۰. هال سل، گریس، تدارک جنگ بزرگ، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۷۷.

۴۱. هایدگر، مارتین، پرسش از تکنولوژی، محمدرضا اسدی، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه، چاپ اول.

نشریات

۱. پارسانیا، حمید، هفت نظریه بر اصلاحات، کتاب نقد، سال چهارم، شماره شانزدهم،۱۳۷۹.

۲. سروش، عبدالکریم، کیان، معنا و مبنای سکولاریسم، شماره ۱۶.

۳. نظام آبادی، سیدمجتبی، خدا و تبیین مکانیکی جهان، روزنامه جام جم، سال سوم،ش ۶۵۷، ۲ مرداد.

سفید است

ص: ۳۰۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹